

تفسیر موضوعی نهج البلاغه (دکتر مصطفی، دلشاد تهرانی)

فهرست موضوعات

به کوشش قدیر پیری (وبسایت: فارض نت) احی جهان: آذرشهر

بخش اول: آشنایی با نهج البلاغه.....	۳
اهداف.....	۳
الف) عنوان «نهج البلاغه».....	۳
ب) عصر گردآوری نهج البلاغه.....	۴
یک. روزگار تحولات سیاسی بزرگ.....	۴
دو. روزگاری نو در عرصه فرهنگی.....	۴
ج) گردآورنده نهج البلاغه.....	۵
یک. جایگاه خانوادگی سید رضی.....	۵
دو. نبوغ و استعداد سید رضی.....	۶
سه. فضایل و کمالات سید رضی.....	۶
چهار. مقام علمی و ادبی سید رضی.....	۶
پنج. تألیفات و تصنیفات سید رضی.....	۷
شش. وفات سید رضی.....	۸
د) انگیزه گردآوری نهج البلاغه.....	۸
ه) سبک تألیف نهج البلاغه.....	۸
و) باب بندی نهج البلاغه.....	۹
ز) کمیت نهج البلاغه.....	۹
ح) کیفیت نهج البلاغه.....	۱۰
یک. واژه‌ها و مفردات.....	۱۰
دو. ترکیبات و جملات.....	۱۱
سه. هندسه کلام.....	۱۲
چهار. زیبایی و ارزش ادبی.....	۱۲
پنج. وجوه متعدد.....	۱۵
شش. عمق مطالب.....	۱۵
هفت. تأثیرگذاری.....	۱۶
هشت. راه گشایی.....	۱۷
ط) اعتبار نهج البلاغه.....	۱۷
ی) روش شناسی مطالعه نهج البلاغه.....	۱۹
یک. روش ترتیبی.....	۱۹
دو. روش تجزیه‌ای.....	۱۹
سه. روش موضوعی.....	۲۰
ک) موضوع شناسی نهج البلاغه.....	۲۰
پرسش و پژوهش.....	۲۲

۲۲	منابع برای مطالعه بیشتر
۲۳	بخش دوم: معارفی از نهج البلاغه
۲۳	فصل اول: خداشناسی
۲۳	اهداف
۲۳	الف) روش خداشناسی
۲۷	ب) خداشناسی در عینیت زندگی
۲۷	یک. امنیت روحی
۲۸	دو. نفی گردن‌فرازی و گردن‌کشی
۲۸	سه. توجیه مسئولیت انسانی
۲۹	چهار. وارستگی و پروا‌پیشگی
۲۹	پنج. عدالت‌پیشگی و ظلم‌ستیزی
۳۰	شش. استقامت و پایداری
۳۰	هفت. آزادی و آزادی‌گرایی
۳۱	پرسش و پژوهش
۳۱	منابع برای مطالعه بیشتر
۳۲	فصل دوم: پیامبری و پیشوایی
۳۲	اهداف
۳۲	الف) فلسفه وحی و پیام‌آوری
۳۴	ب) پیام‌آور خاتم
۳۴	ج) هدف برانگیخته شدن آخرین فرستاده الهی
۳۵	د) صورت و سیرت آخرین پیام‌آور الهی
۳۶	ه) پیشوایی
۳۸	و) استمرار پیامبری در پیشوایی
۳۸	ز) شناخت پیشوایان الهی
۳۹	ح) نمونه‌های والای راهبری
۳۹	ط) جاودانگی پیشوایی برای استمرار هدایت الهی
۴۱	پرسش و پژوهش
۴۱	منابع برای مطالعه بیشتر
۴۲	فصل سوم: حقوق‌شناسی
۴۲	اهداف
۴۲	الف) مفهوم‌شناسی حق
۴۳	ب) جایگاه حقوق
۴۴	ج) حقوق‌مداری
۴۵	د) حقوق متقابل (حقوق و حدود)
۴۷	اقسام حقوق
۴۷	۱. حقوق خدا

۴۷	۲. حقوق خویشتن.....
۴۸	۳. حقوق مردمان.....
۴۹	ه) پیامدهای پایبندی به حقوق دیگران.....
۴۹	و) پیامدهای زایل کردن حقوق دیگران.....
۵۰	پرسش و پژوهش.....
۵۰	منابع برای مطالعه بیشتر.....
۵۱	فصل چهارم: اندیشه سیاسی
۵۱	اهداف.....
۵۱	الف) مفهوم‌شناسی سیاست.....
۵۱	واژه‌شناسی.....
۵۱	ب) مفهوم سیاست در علم سیاست.....
۵۲	ج) جایگاه و اهمیت سیاست نزد امام علی (ع).....
۵۳	د) اهداف و غایت سیاست.....
۵۳	یك. اهداف سیاست.....
۵۳	۱. آگاهی بخشی.....
۵۴	۲. پاسداشت آزادی.....
۵۶	۳. دادگستری.....
۵۷	۴. امنیت‌سازی.....
۵۸	۵. بهبود مادی.....
۵۹	۶. حقوق‌گرایی.....
۶۱	۷. اصلاح فرهنگی.....
۶۲	دو. غایت سیاست.....
۶۳	پرسش و پژوهش.....
۶۳	منابع برای مطالعه بیشتر.....
۶۴	فصل پنجم: سیره سیاسی
۶۴	اهداف.....
۶۴	الف) مفهوم‌شناسی سیره سیاسی.....
۶۴	يک. واژه‌شناسی سیره.....
۶۴	دو. مفهوم سیره سیاسی.....
۶۴	سه. خطوط کلی سیاست (اصول ایجابی).....
۶۴	۱. حفظ حدود الهی و قانون‌گرایی.....
۶۵	۲. پایبندی به کیفیت استخدام وسیله.....
۶۶	۳. صراحت و صداقت.....
۶۸	۴. زمانه‌شناسی.....
۶۹	۵. آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی.....
۷۱	۶. اعتدال و میانه‌روی.....

۷۳	۷. عدالت خواهی و عدالت‌ورزی
۷۵	۸. مشورت و رایزنی
۷۶	چهار. آفات سیاست (اصول سلپی)
۷۶	۱. قدرت‌طلبی
۷۷	۲. استبداد و خودکامگی
۷۸	۳. خشونت‌ورزی
۷۹	۴. تنگ‌نظری و انحصارطلبی
۸۰	۵. دنیازدگی
۸۲	۶. دروغ‌گویی و فریب‌کاری
۸۳	۷. تزویر و ریاکاری
۸۳	۸. سازش‌کاری
۸۴	پرسش و پژوهش
۸۴	منابع برای مطالعه بیشتر
۸۵	فصل ششم: کمالات انسانی
۸۵	اهداف
۸۵	الف) ادب‌کمالی
۸۶	ب) حریت
۸۸	ج) حکمت
۸۹	د) رحمت
۹۱	ه) نَزاهت
۹۳	و) صداقت
۹۵	ز) عدالت
۹۶	ح) عبودیت
۹۸	ط) سَماحت
۱۰۰	ی) قناعت
۱۰۳	ك) شجاعت
۱۰۵	ل) استقامت
۱۰۶	م) علو همت
۱۰۸	ن) پایبندی به تعهدات
۱۱۰	پرسش و پژوهش
۱۱۰	منابع برای مطالعه بیشتر

نُهج البلاغه به عنوان گزیده‌ای از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار امیرمؤمنان علی (ع)، دائرةالمعارف از فرهنگ اسلامی است که ادیب و دانشمند برجسته شیعه، سید رضی (درگذشته ۴۰۶ ق) آن را گردآوری کرده است. محتوای ژرف و عمیق در قالب الفاظ و عبارات فصیح و بلیغ همراه با جامعیت مطالب، از این کتاب ارزشمند اثری جاودانه ساخته است، تا آنجا که هر پژوهشگر ژرف‌نگری آن را بالاتر از کلام مخلوق و پایین‌تر از کلام خالق می‌یابد و لقب «اخ القرآن» را زینده آن می‌داند.

به‌اعتراف دانشمندان مسلمان و غیرمسلمانی که محضر نُهج البلاغه را درك نموده‌اند گذشت زمان به‌هیچ‌روی نتوانست از طراوت و تازگی نُهج البلاغه بکاهد و آن را کهنه و فرسوده سازد؛ بلکه بیانات، تحلیل‌ها و محتوای عمیقش چنان است که گویی همین امروز از زبان آن حضرت جاری شده است.

براساس بازنگری سرفصل‌های دروس معارف اسلامی دانشگاه‌ها از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی در مورخه ۲۳ / ۴ / ۱۳۸۳ مقرر شد درس «تفسیر موضوعی نُهج البلاغه» به‌ارزش دو واحد جزو دروس اختیاری «آشنایی با منابع اسلامی» قرار گیرد تا زمینه آشنایی بیش‌ازپیش دانشجویان با نُهج البلاغه و معارف بلند و انسان‌ساز آن فراهم آید.

بر این اساس کتاب تفسیر موضوعی نُهج البلاغه به‌خامه جناب آقای مصطفی دلشاد تهرانی به نگارش درآمد و ویراست دوم آن بعد از ارزیابی کتاب از سوی استادان محترم این درس و برگزاری جلسه نقد کتاب با حضور متخصصین و استفاده از دیدگاه‌های کارشناسان محترم آماده چاپ گردید. از این‌رو مطالب ویراست دوم کتاب در دو بخش با ساختار ذیل تدوین گردید:

در بخش نخست به‌منظور آشنایی با نُهج البلاغه به موضوعاتی از قبیل عصر گردآوری، زندگی سیدرضی، ساختار نُهج البلاغه، جاذبه‌های نُهج البلاغه، روش‌شناسی و کتاب‌شناسی نُهج البلاغه و معرفی اقسام تألیفات نگاشته‌شده درباره نُهج البلاغه پرداخته شده است. با توجه به محدودیت جلسات درسی، استادان محترم می‌توانند این بخش را برای مطالعه آزاد دانشجویان در نظر گیرند، یا با مرور اجمالی به ارائه سریع‌تر مطالب آن پردازند.

بخش دوم در قالب شش فصل به معارف نُهج البلاغه اختصاص دارد، که به‌ترتیب عبارت‌اند از: فصل نخست به کاوش در روش حدیث‌شناسی و اثرات آن در زندگی انسان از دیدگاه نُهج البلاغه، اختصاص یافته است؛ در فصل دوم پس از بیان فلسفه وحی و پیام‌آوری و هدف از بعثت آخرین فرستاده الهی، به تبیین صورت و سیرت پیامبر اکرم و پیشوایی پس از آن حضرت از منظر نُهج البلاغه پرداخته شده است؛ در فصل سوم پس از بیان جایگاه حقوق، حقوق‌مداری و دوسویه بودن آن، اقسام حقوق و ثمرات پایبندی به حقوق دیگران ارزیابی شد؛ در فصل چهارم پس از بیان مفهوم سیاست، اهداف و غایت آن شمارش و جایگاه سیاست نزد امام علی (ع) بیان گردید؛ در فصل پنجم ضمن تبیین مفهوم سیره سیاسی، خطوط کلی و آفات سیاست بیان شد و فصل ششم به بیان کمالات انسانی از دیدگاه نُهج البلاغه اختصاص یافت.

گروه آشنایی با منابع اسلامی معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی، ضمن تقدیر از تلاش‌های نویسنده ارجمند، و با سپاس فراوان از کارشناسان گرامی، حجج اسلام حسین‌ارجینی، محمدهادی منصوری، علی سراقی و آقای علیرضا کمالی و نیز با تشکر از سایر همکارانی که در ویراستاری، تایپ و صفحه‌آرایی زحماتی را متقبل شدند، به‌ویژه جناب آقای سید سعید روحانی، مدیر محترم اداره خدمات پژوهشی، امیدوار است از دیدگاه‌های استادان، صاحب‌نظران گرامی و دانشجویان عزیز برای اصلاح و تکمیل این مجموعه بهره‌مند گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی

گروه آشنایی با منابع اسلامی

بی تردید نَحج البلاغه پس از قرآن کریم، گرانقدرترین و ارزشمندترین میراث فرهنگی اسلام است. مجموعه‌ای که جلوه زیباترین و والاترین آموزه‌ها از انسانی کامل برای هدایت فرد و جامعه است؛ انسانی که پس از پیامبر اکرم برترین انسان‌هاست.

نَحج البلاغه شفاى دردهای روحی بشر، راز هدایت اجتماعی و سیاسی، منشور انسان‌سازی، دریچه‌ای به نور و راهی از مُلک تا ملکوت است.

نَحج البلاغه مکتوبی است از مبارزه با ستم، بیداد و زراندوزی و رساله‌ای است برای مبارزه با جهل، جمود و خشک‌مغزی؛ این صحیفه انسان‌سازی و آموزگار کفرستیزی و فقرستیزی، بیان‌کننده راه برپایی حدود الهی و افق ارزش‌های آرمانی است و نه تنها راه روشن بلاغت (نَحج البلاغه) که راه روشن هدایت است.

نَحج البلاغه می‌تواند پاسخ‌گوی خلأهای عمیق فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، و جواب‌گوی مسائل و مشکلات گوناگون مسلمانان و جوامع عصر حاکمیت شرک باشد.

این مجموعه در جهت هدف‌های ذیل تدوین شده است:

۱. آشنایی با نَحج البلاغه و چگونگی تألیف و ساختار آن؛

۲. آشنایی با چند مبحث موضوعی از نَحج البلاغه؛

۳. آشنایی با نوع نگرش به مباحث گوناگون در نَحج البلاغه و توانایی این اثر در راهگشایی در موضوعات مختلف.

از این رو، در یادگیری این مباحث باید به مفاهیم مطالب توجه شود و یادگیری الفاظ و حفظ عبارات عربی و عین ترجمه آنها مورد نظر نیست.

متن نَحج البلاغه براساس نسخه تصحیح دکتر صبحی صالح است و در برخی موارد اختلافی، نسخه ابن‌المؤدب (قرن پنجم) و نسخه ابن‌شَدَقَم (قرن دهم) مقدم گرفته شده است.

در تمام کتاب از ترجمه نَحج البلاغه دکتر سیدجعفر شهیدی استفاده شده و در مواردی تغییراتی صورت گرفته است.

در ویراست دوم کتاب براساس نظرها و پیشنهادهای استادان و مدرسان گرانقدر اصلاحاتی انجام شده است، از جمله بازبینی ترجمه‌ها، افزودن معنای واژه‌های عربی هر فصل در پایان کتاب براساس حروف الفبا، حذف برخی مطالب و افزودن برخی مباحث.

در اینجا بر خود لازم می‌دانم از همه عزیزانی که در مراحل مختلف آماده‌سازی و چاپ کتاب، و نیز در ویراست دوم آن، تلاش کرده‌اند، تشکر کنم. همچنین مراتب قدردانی خود را از معاونت محترم پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی، جناب آقای غلامحسین گرامی، و مدیر محترم گروه آشنایی با منابع اسلامی، جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمدهادی منصوری ابراز می‌کنم و برایشان آرزوی توفیق بیشتر دارم.

به امید آنکه این اثر توانسته باشد گوشه‌هایی از معارف بلند نَحج البلاغه را تبیین کرده باشد.

مصطفی دلشاد تهرانی

اهداف

هدف از ارائه بخش حاضر این است که خواننده:

۱. دریابد که نهج البلاغه چگونه کتابی است.
۲. با عصر گردآوری نهج البلاغه و نویسندگان آن آشنا شود.
۳. انگیزه تألیف، سبک آن، باب‌بندی، کمیّت و کیفیت این کتاب را بیابد.
۴. میزان اعتبار نهج البلاغه را بشناسد.
۵. با روش‌های مطالعه نهج البلاغه آشنا شود.
۶. به طور کلی از اهم موضوعات نهج البلاغه آگاه گردد.

الف) عنوان «نهج البلاغه»

«نهج البلاغه» عنوان کتابی است که در فرهنگ اسلامی، به سان آفتاب نیمروز می‌درخشد؛ و همچون صدق مشحون به گوهرهایی از حکمت‌های عالی است.^۱ این عنوان را شریف رضی بر منتخبی از خطبه‌ها و مواعظ، نامه‌ها و عهدنامه‌ها و کلمات کوتاه و قصار امیرمؤمنان علی (ع) انتخاب کرد.^۲

«نهج البلاغه»، یعنی راه روشن بلاغت. گردآورنده آن (شریف رضی) در وجه تسمیه این گنجینه گران‌قدر چنین اظهار داشته است: پس از تمام شدن، چنین دیدم که نامش را نهج البلاغه بگذارم؛ زیرا این کتاب درهای بلاغت و سخنوری را به روی بیننده خود می‌گشاید و خواسته‌هایش را به او نزدیک می‌سازد. هم دانشمند و دانشجو را بدان نیاز است، و هم مطلوب سخنور و پارسا در آن وجود دارد.^۳

شریف رضی مناسب‌ترین عنوان را برای این کتاب جاودان برگزید. شیخ محمد عبده- عالم بزرگ اهل سنت- در مقدمه‌ای که بر شرح خود بر نهج البلاغه نوشته است، راجع به این عنوان می‌نویسد:

این کتاب جلیل، مجموعه‌ای است از سخنان سید و مولای ما، امیرمؤمنان، علی بن ابی‌طالب (کرم الله وجهه)، که سید شریف رضی از سخنان متفرق آن حضرت، گزینش و گردآوری کرده و نام آن را نهج البلاغه نهاده است. من اسمی مناسب‌تر و شایسته‌تر از این، که بر معنای آن دلالت کند، سراغ ندارم، و بیشتر از آنچه این اسم بر آن دلالت دارد، نمی‌توانم آن را توصیف کنم.^۴

نامی که شریف رضی بر این مجموعه نهاد، گویای وجهی از کلمات علی (ع) بود که او را سخت مجذوب و شیفته می‌ساخت و این وجه نهج البلاغه، یعنی فصاحت و بلاغت کلام و نفوذ آن تا عمق جان، هر کسی را متحیر می‌سازد. استاد مطهری در این باره می‌نویسد:

سید رضی شیفته سخنان علی (ع) بوده است. او مردی ادیب، شاعر و سخن‌شناس بود. ... سید رضی به خاطر همین شیفتگی که به ادب عموماً و به کلمات علی (ع) خصوصاً داشته، بیشتر از زاویه فصاحت و بلاغت و ادب به سخنان مولی می‌نگریسته است. به همین جهت در انتخاب آنها این خصوصیت را در نظر گرفته است، یعنی آن قسمت‌ها که از جنبه بلاغت برجستگی خاصی داشته،

بیشتر نظرش را جلب می‌کرده است. از این رو، نام مجموعه منتخب خویش را «نهج البلاغه» نهاده است.^۵

۱. شهرستانی، در پیرامون نهج البلاغه، ص ۱۹.

۲. الحسینی الخطیب، مصادر نهج البلاغه و آسانیده، ج ۱، ص ۸۷.

۳. سید رضی، نهج البلاغه، مقدمه، ص ۳۶.

۴. عبده، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳-۱۲.

۵. مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۵-۴.

البته آنچه شریف رضی از بیانات و مکتوبات امیرمؤمنان، علی (ع) گردآورده و آن را نهج البلاغه نامیده است، تنها راه روشن بلاغت نیست، بلکه ترجمانی از قرآن و آموزه‌های نبوی و راه روشن هدایت است.

ب) عصر گردآوری نهج البلاغه

نهج البلاغه در سال ۴۰۰ ق گردآوری شده است؛ عصری که از نظر فرهنگی، برجسته و ویژه است. این عصر مصادف با دوره سوم خلافت عباسیان می‌باشد که پس از دو دوره تحولات بزرگ سیاسی، شکل گرفت و این دوره، روزگار تحولاتی فرهنگی است.

یک. روزگار تحولات سیاسی بزرگ

دوره نخست خلافت عباسیان، از سال ۱۳۲ تا ۲۳۲ ق است، که دوره تثبیت و تحکیم قدرت سیاسی نظامی آنان بشمار می‌آید. در این دوره، عباسیان به قلع و قمع مخالفان پرداختند و استبدادی خشن، همچون امویان را شکل دادند و سلطه‌گری نمودند.^۶ دوره دوم خلافت عباسیان، از سال ۲۳۲ تا ۳۳۴ ق است، که دوره حاکمیت قشری‌گری و سرکوب اندیشه‌ورزی است. در این دوره، اندیشه به بند کشیده شد و آزادی فکر به ضعف و فتور گرایید. معتزله و شیعه سخت تحت تعقیب و شکنجه قرار گرفتند و مردم از ترس جان، به پنهان داشتن اندیشه‌های خود اقدام کردند.^۷ در این دوره، جمود، قشری‌گری و ظاهرگرایی بر جامعه حاکم شد و استبداد به خشن‌ترین شکل ظهور یافت.

دوره سوم خلافت عباسیان، از سال ۳۳۴ تا ۴۴۷ ق است که با ورود معزالدوله، احمد بن بویه به دستگاه خلافت عباسی و دگرگون شدن قدرت عباسیان و پیدایش فضای سیاسی جدید شکل گرفت.^۸

با حضور و قدرت‌گیری دیلمیان در بغداد، کار حکومت عباسی صورتی جدید به خود گرفت. خلفا سلطنت می‌کردند، اما حکومت و اداره امور در اختیار آل بویه بود. خلفا در ظاهر حکومت می‌کردند، و با املاک و درآمد اختصاصی و مقرری‌ای که از دولت می‌گرفتند زندگی می‌گذراند.^۹

بدین ترتیب، با تسلط آل بویه بر مرکز خلافت و حاکمیت عملی آنان، اوضاع سیاسی اجتماعی شیعه تغییر یافت و شیعیان پس از یک دوره طولانی سراسر حرمان، در عرصه اجتماعی امکان ظهور یافتند.^{۱۰} این اوضاع جدید، فضایی نسبتاً مناسب برای رشد معارف و اندیشه‌های شیعه فراهم نمود.^{۱۱}

دو. روزگاری نو در عرصه فرهنگی

در دوره سوم، بند از زبان‌ها برداشته شد و گروه‌ها و مذاهب مختلف، معتقدات خود را بدون ترس بیان داشتند، و به‌طور نسبی امنیتی فرهنگی فراهم شد، به گونه‌ای که کمتر کسی با زبان تعصب دینی به دیگری هجوم می‌برد.^{۱۲} این فضای فرهنگی که متأثر از تفکر شیعی آل بویه بود، موجب شد تا دانش در عرصه‌های گوناگون رشد یابد.

سیاست قرن چهارم، بر گسترش تشیع در بغداد و دیگر بلاد استوار بود، اما تا آنجا که به حاکمیت شیعیان نینجامید، جز در جاهایی که حکومت در دست علویان بود،^{۱۳} لازم بود شریف رضی از این فضای سیاسی پیش آمده بیشترین بهره را در راستای ترویج

۶. بنگرید به: حسن، تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۹۸-۸۷.

۷. جعفری، سید رضی، ص ۱۵.

۸. بنگرید به: ابن الاثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۸، ص ۴۵۲-۴۴۹.

۹. بنگرید به: همان، ص ۴۵۰.

۱۰. بنگرید به: همان، ص ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۹ و ۵۵۰؛ ابن‌الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوك، ج ۱۴، ص ۱۴۰، ۱۵۰ و ۱۵۱.

۱۱. بنگرید به: کرمر، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ص ۸۲-۷۸.

۱۲. همان، ص ۶۴.

۱۳. محیی‌الدین، شخصیت ادبی سید مرتضی، ص ۲۱.

اندیشه شیعی و معارف آن ببرد، علاوه بر اینکه اوضاع علمی قرن چهارم نیز مساعدترین اوضاع بود- چنان که این دوران را دوره زرین تاریخ اسلام از نظر پیشرفت دانش و فرهنگ شمرده‌اند- وجود دانشمندان بی‌شمار در این دوره، حتی در منصب وزارت، مانند: ابوعلی سینا، خوارزمی، صاحب بن عباد، ابن‌العمید، شاپور بن اردشیر و مُهَلّی، و ظهور دانشگاه‌ها و کتابخانه‌های بسیار بزرگ در کنار مساجد، وجود فقیهان، متکلمان و فیلسوفان بزرگ، کثرت ادیبان و شاعران و تألیف کتاب‌های بسیار در موضوعات متعدد علمی، همه گواه این مدعاست.^{۱۴} در این دوره، اوضاع مباحثات علمی و ارائه اندیشه‌ها مهیاتر گشت و مدارس، کتابخانه‌ها و دارالعلم‌ها رونقی شگفت یافت.^{۱۵}

عضدالدوله دیلمی، دانش و اهل آن را دوست می‌داشت و برای فقیهان، محدثان، متکلمان، مفسران، نحویان، شاعران، نسب‌شناسان، پزشکان، ریاضی‌دانان و مهندسان، حقوق تعیین کرده بود. او خود نیز به تحصیل علم می‌پرداخت و اوقاتی را صرف ادب می‌کرد.^{۱۶}

البته این روحیه بر مبنای حق‌مداری، عدالت‌خواهی و فرهیختگی نبود، بلکه بیشتر گرایشی قدرت‌مدارانه و رقابت‌جویانه بود؛ چنان که هرگاه حق و عدالت با قدرت‌طلبی آنان تعارض می‌یافت، این حق و عدالت بود که فدای قدرت می‌گردید، تا آنجا که عده‌ای از بزرگان سادات و دانشمندان، از جمله: ابواحمد حسین بن موسی، پدر شریف رضی، در سال ۳۶۹ ق به فرمان عضدالدوله دیلمی بازداشت شدند و به فارس تبعید گردیدند.^{۱۷}

اما در کل، قرن چهارم هجری- روزگار شریف رضی و عصر تألیف نهج‌البلاغه- قرنی پرتلاطم و دارای فراز و نشیب بسیار و تحولات علمی بی‌نظیر است؛ چنان که آدم متز (دانشمند و شرق‌شناس معاصر سوئیسی) آن را دوره رنسانس اسلام نامیده است. از یک سو در قرن چهارم، یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌ها، یعنی خلافت عباسی گرفتار تجزیه شد و از سوی دیگر، حکومت‌های محلی مقتدر در ممالک مختلف اسلامی نشر و نما یافتند. در این دوران، در نتیجه امتزاج تمدن‌های قدیم و ظهور ظرفیت‌ها و قابلیت‌های فکری و عملی فرهنگ اسلامی، تمدن اسلامی به نقطه اوج خود رسید و نیازهای جدید اجتماعی، از سویی چاره‌گران و اندیشمندان را به احیای میراث‌های قدیم و از طرفی، به آفرینش طریقه‌های جدید در ادب، حکمت، سیاست، مملکت‌داری، آداب معیشت و جنگ و عمران کشاند. در واقع، با کاهش نسبی و تدریجی تسلط مطلق خلافت عباسی، ملل، اقوام، گروه‌ها و افراد، امکان شکوفایی استعدادها و باروری اندیشه‌ها را یافتند.^{۱۸} آنگاه در این اوضاع و احوال، اثری بی‌نظیر (نهج‌البلاغه) به دست شخصیتی بی‌بدیل ظهور یافت.

ج) گردآورنده نهج‌البلاغه

گردآورنده نهج‌البلاغه، ابوالحسن محمد بن حسین موسوی، معروف به سید رضی و شریف رضی است. وی در سال ۳۵۹ ق، در نیمه دوم سده چهارم دیده به جهان گشود و در سال ۴۰۶ ق، در اوایل قرن پنجم به سوی دار باقی شتافت.

یک. جایگاه خانوادگی سید رضی

وی از وجوه مختلف شخصیتی، یعنی وراثت، تربیت، کرامت و عزت، معرفت و حکمت، انسانی کم‌نظیر است. او در خاندانی برجسته از خاندان علویان بغداد متولد گشت. هم از جانب پدر، و هم از جانب مادر، نسبی بس شریف داشت. نسبش از سوی پدر

^{۱۴} . جعفری، سید رضی، ص ۱۶ و ۱۷.

^{۱۵} . بنگرید به: متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۱، ص ۲۰۷-۲۰۱.

^{۱۶} . همان، ص ۴۱.

^{۱۷} . ابن‌الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوك، ج ۱۴، ص ۴۲۶۸؛ ابن‌الاثیر، الكامل فی تاریخ، ج ۸، ص ۷۱۰.

^{۱۸} . متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۱، مقدمه مترجم، ص ۹.

با پنج واسطه به امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر (ع) و از سوی مادر با شش واسطه به امام چهارم، حضرت علی بن الحسین (ع) می‌رسد.^{۱۹} از این رو، بهاءالدوله دیلمی او را به ذی‌الحسین و شریف رضی ملقب نمود.^{۲۰}

دو. نبوغ و استعداد سید رضی

سید رضی از اوان کودکی همراه برادرش، سید مرتضی به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت و هوش سرشار و استعداد کم‌نظیر خود را در عرصه‌های مختلف ظاهر ساخت. بیش از ده سال از سن شریف رضی نگذشته بود که به سرودن شعر پرداخت و چنان قریحه‌ای از خود نشان داد که سابقه نداشت. سید رضی از همان زمانی که به محضر اساتید بزرگ روزگار خود راه یافت، شگفتی آنان را برانگیخت و همگان را به تحسین واداشت. او در بیست سالگی در تمام علوم متداول عصر خویش سرآمد شده بود.^{۲۱}

سه. فضایل و کمالات سید رضی

سید رضی در عزت نفس، سخاوت، پابندی به امور شرعی، پرهیز از تملق، پارسایی و پروايشگی، در روزگار خود کم‌نظیر بود. از هیچ کس صله و جوايز شعر نپذیرفت و چند بار بخشش‌ها و جوايز بهاءالدوله دیلمی را مسترد کرد و حتی صله شعر را از پدرش، آن‌هم در نه سالگی قبول نکرد.^{۲۲}

روح آزادگی در سید رضی چنان بود که با ابواسحاق صابی غیر مسلمان - از ادیبان و کاتبان برجسته قرن پنجم هجری که بر آیین صابین^{۲۳} بود^{۲۴} - رابطه‌ای صمیمی داشت و میان آن‌دو، مراودات و مراسلات علمی و ادبی صورت می‌گرفت؛^{۲۵} و زمانی که او درگذشت، سید رضی در قصیده‌ای عالی و بسیار حزن‌انگیز او را مرثیه گفت.^{۲۶}

بعضی‌ها از این مرثیه‌سرایی برآشفتنند و سید رضی را سرزنش کردند که شخصی چون او، از دودمان پیامبر، کسی چون ابواسحاق صابی کافر را مرثیه می‌گوید و از فقدان او چنین می‌نالد! ولی سید رضی گفت: «من فضل و کمال او را ستوده‌ام، نه جسم و بدنش را!»^{۲۷}

چهار. مقام علمی و ادبی سید رضی

اشعار سید رضی از چنان روانی و زیبایی در الفاظ، و وزانت و متانت در معانی برخوردار است که همگان را به شگفتی واداشته است. او در اشعار خود، بدون تکلف، صنایع ادبی را به خدمت گرفته و با کمترین الفاظ، والاترین معانی را ابلاغ کرده است. موسیقی شعر او، سحرانگیز است و طنین امواج آن، درون جان نفوذ می‌کند و اثری عمیق باقی می‌گذارد.^{۲۸} ثعالی، ادیب معاصر سید رضی (درگذشته به سال ۴۲۹ ق) درباره او چنین می‌نویسد:

او اینک نابغه دوران و نجیب‌ترین بزرگان عراق، و در عین شرافت نسب و افتخار حسب، مزین به ادبی نمایان، فضلی تابان و بهره‌ای وافر از تمام خوبی‌ها و نیکی‌هاست. از این گذشته، او سرآمد شاعرانی است که از دودمان ابوطالب برخاسته‌اند، چه گذشتگان و چه

^{۱۹} . الثعالی، یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر، ج ۳، ص ۱۵۵؛ ابن‌عنبه، عمده الطالب فی أنساب آل‌أبی‌طالب، ص ۲۳۶.

^{۲۰} . الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۴۶؛ ابن‌الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوك، ج ۱۵، ص ۱۱۵؛ ابن‌کثیر الدمشقی، البدایه و النهایه، ج ۱۲، ص ۴.

^{۲۱} . دوانی، سید رضی مؤلف نصح‌البلاغه، ص ۶۳-۴۷.

^{۲۲} . همان، ص ۴۴، ۱۰۷ و ۱۰۸.

^{۲۳} . صابیان جمعیتی از پیروان نوح* بوده‌اند. ذکر این عده در آیه ۱۷ سوره حج در ردیف مؤمنان و یهود و نصارا دلیل آن است که اینان مردمی متدین به یکی از ادیان آسمانی بوده و به خداوند و قیامت ایمان داشته‌اند. (بنگرید به: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۸۸)

^{۲۴} . ابن‌الندیم، الفهرست، ص ۱۴۹؛ ابن‌خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ج ۱، ص ۵۴-۵۲.

^{۲۵} . ابن‌أبی‌الحدید، شرح نصح‌البلاغه، ج ۱، ص ۳۶.

^{۲۶} . بنگرید به: الشریف‌الرضی، دیوان الشریف‌الرضی، ج ۱، ص ۳۸۵-۳۸۱.

^{۲۷} . القمی، الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۶۸.

^{۲۸} . الفاحوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۵۰۰.

معاصران. با آنکه در میان آنان شاعران مبتکر و نوآوری چون: حِجّانی، ابن طباطبای، ابن ناصر و جز ایشان بسیار بوده‌اند، اما اگر بگویم او سرآمد شاعران قریش است، گزافه نگفته‌ام، که گواه صادق آن، اشعار اوست که این ادعا را می‌توان با مراجعه بدان‌ها دریافت؛ اشعاری عالی و استوار، خالی از سستی و عوار، که در عین روانی، محکم است و با متانت، دارای معانی نغز و بلند، و چونان میوه رسیده و با طراوت.^{۲۹}

سید رضی گذشته از مقام والایی که در علوم اسلامی و فرهنگ دینی داشت، هنوز بیست بهار عمر را سپری نکرده بود که در عرصه ادبیات عرب، یکه‌تاز میدان و مایه مباهات همگان شد و در نظم و نثر شگفتی‌ها آفرید. او در انواع شعر هنرنمایی می‌کرد، اشعارش دست به دست می‌گشت و آن را می‌خواندند و در شگفتی فرو می‌رفتند و اشعارش را به یاد می‌سپردند. بسیاری از بزرگان علم و ادب و سیاست به اشعار سید رضی علاقه بسیار نشان می‌دادند و آنها را حفظ می‌کردند.^{۳۰}

نقل کرده‌اند که صاحب بن عبّاد، ادیب بی‌بدیل و نادره دوران در ادب، سخن‌شناسی و نویسندگی،^{۳۱} با قطعه‌ای از اشعار سید رضی روبه‌رو شد و چنان شیفته گردید که کسی را به دادفرستاد تا از روی دیوان سید رضی نسخه‌ای بردارد و برای او ببرد. این واقعه در سال ۳۸۵ ق بود که سید رضی ۲۶ سال بیشتر نداشت.^{۳۲} نیز تقیه دختر سیف‌الدوله (درگذشته سال ۳۹۹ ق) چنان شیفته اشعار سید رضی شده بود که کسی را از مصر به بغداد فرستاد تا از دیوان وی نسخه‌ای بردارد و برایش ببرد.^{۳۳} تمامی اینها جلوه‌ای کوچک از شخصیت والای شریف رضی است. سید رضی شعر و شاعری را برای خود مایه افتخار و شرافت نمی‌دانست، بلکه آن را وسیله‌ای برای پیشبرد مقاصد خود به کار می‌گرفت؛ چنان‌که در اشعارش بدان تصریح کرده است.^{۳۴}

شریف رضی از نظر جایگاه علمی، مقامی بس رفیع داشت و علم را در خدمت آرمان‌های بلند خویش می‌انگاشت، که آثار او خود گواه این امر است.

پنج. تألیفات و تصنیفات سید رضی

سید رضی با وجود گرفتاری‌های بسیار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، و با وجود مشاغل مهم، حساس و وقت‌گیری همچون: نقابت طالبیان،^{۳۵} امارت حج^{۳۶} و نظارت دیوان مظالم^{۳۷} در عمر ۴۷ ساله خویش، آثاری بس مهم برجای گذاشته است که هر یک در نوع خود، ممتاز و حائز اهمیت بسیار است، که البته برخی از آنها به‌جا مانده و بسیاری از آنها از میان رفته، که جز نام و نشانی از آنها در دست نیست. آنچه باقی مانده، برهانی قاطع در اثبات فضل، کمال، عمق اندیشه و تبحر وی در عرصه‌های گوناگون علم و ادب است؛ از جمله: **حقائق التأویل فی متشابه التنزیل، معجازات الآثار النبویة، دیوان الشریف الرضی. ۳۸**

^{۲۹} . الثعالی، یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر، ج ۳، ص ۱۵۵.

^{۳۰} . الامینی، الشریف الرضی محمد بن الحسین بن موسی الموسوی، ص ۱۳۰.

^{۳۱} . بنگرید به: القمی، الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۷۶-۳۷۰.

^{۳۲} . الامینی، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۴، ص ۲۰۰-۱۹۹.

^{۳۳} . همان، ص ۲۰۰.

^{۳۴} . همان، ص ۲۰۲-۲۰۰؛ الشریف الرضی، دیوان الشریف الرضی، ج ۱، ص ۴۳۲.

^{۳۵} . «نقابت» سرپرستی طالبیان به‌منظور نگهداری شرافت خاندان‌ها و رسیدگی به امور مختلف مالی، اجتماعی، اخلاقی و قضایی آنان بود که به نقابت خاص و عام تقسیم می‌شد. در نقابت خاص تنها به امور سرپرستی طالبیان پرداخته می‌شد، و در نقابت عام، دوری و قضاوت و اجرای حدود و سرپرستی اموال و املاک یتیمان و محجوران به نقیبی فقیه و مجتهد واگذار می‌شد. (بنگرید به: الماوردی، الاحکام السلطانیة، ص ۹۹-۹۶؛ أبویعلی الفراء، الاحکام السلطانیة، ص ۹۳-۹۰)

البته نخستین کسی که «نقابت» را بنیان گذاشت و شخصی را به ریاست طالبیان گماشت و او را «نقیب» نامید، معتمد بالله، شانزدهمین خلیفه عباسی بود که از سال ۲۷۹ تا ۲۸۹ خلافت کرد. (بنگرید به: البیهقی، معارج نصح البلاغ، ص ۲۰-۱۹)

^{۳۶} . «امارت حج» سرپرستی امور حج است که شریف رضی در محدوده نقابت خویش آن را عهده‌دار بوده است.

^{۳۷} . «دیوان مظالم» درواقع اداره رسیدگی به اعمال ظالمانه حکام و امراء و شخصیت‌های بزرگ، و نیز مراقبت از کارکرد مأمورین حکومتی بوده است. بنگرید به: دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه «دیوان».

(بنگرید به: الثعالی، یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر، ج ۳، ص ۱۵۵؛ ابن‌عبنه، عمدہ الطالب فی أنساب آل‌ابی‌طالب، ص ۲۳۷)

^{۳۸} . بنگرید به: جعفری، سید رضی، ص ۵۸-۵۰.

اما مهم‌ترین و گران‌سنگ‌ترین اثر سید رضی، که هیچ کتابی پس از قرآن کریم به والایی، شیوایی، گران‌مایگی و جاودانگی آن نمی‌رسد، نهج‌البلاغه است.

شش. وفات سید رضی

شریف رضی روز یکشنبه، ششم محرم سال ۴۰۶ ق، زندگی پر برکت خویش را به پایان برد.^{۳۹} وزیر ابوغالب فخرالملک و سایر وزرا و اعیان و اشراف و قضات، همگی با پای برهنه به‌رسم عزا در خانه او حضور یافتند. بر جنازه او فخرالملک نماز گزارد و در همان منزل به‌خاک سپرده شد. سپس، او را به کربلا بردند و در کنار قبر پدرش، حسین بن موسی دفن کردند.^{۴۰}

د. انگیزه گردآوری نهج‌البلاغه

شریف رضی در مقدمه نهج‌البلاغه انگیزه جمع‌آوری خود را چنین بیان کرده است:

در آغاز جوانی و طراوت زندگانی، به تألیف کتابی در خصایص و ویژگی‌های ائمه دست زدم که مشتمل بر خیرهای جالب و سخنان برجسته آنان بود. انگیزه این عمل را در آغاز کتاب یادآور شده‌ام و آن را آغاز سخن قرار داده‌ام.^{۴۱} پس از گردآوری خصایص امیرمؤمنان (ع)، موانع ایام مرا از تمام کردن باقی کتاب بازداشت. آن کتاب را به باب‌ها و فصل‌هایی مختلف تقسیم کرده بودم و در پایان آن، فصلی بود که سخنان کوتاه امام (ع) در زمینه مواعظ، حکم، امثال و آداب نقل شده از او را - به جز خطبه‌های بلند و نامه‌های مفصل - در آن فصل آورده بودم. گروهی از دوستان، این فصل را پسندیدند و از نکات بی‌نظیر آن دچار شگفتی شدند و از من خواستند کتابی تألیف کنم که سخنان برگزیده امام (ع) در همه رشته‌ها و شاخه‌های گفتارش، از خطبه‌های آن حضرت گرفته تا نامه‌ها و مواعظ و ادبش را دربر داشته باشد؛ زیرا می‌دانستند این کتاب، دربردارنده شگفتی‌های بلاغت و نمونه‌های ارزنده فصاحت و گوهرهای ادبیات عرب و نکات درخشان از سخنان دینی و دنیوی خواهد شد که در هیچ کتابی جمع نشده و در هیچ نوشته‌ای، تمام جوانب آن گردآوری نگشته است؛ چون تنها امیرمؤمنان (ع) است که سرچشمه و آبشخور فصاحت و منشأ و آفریدگار بلاغت است. گوهرهای نرفته‌اش توسط او آشکار گردیده و آیین و آدابش از او گرفته شده است. تمام خطبا و سخنرانان به او اقتدا کرده و همه واعظان بلیغ از سخن او استمداد جسته‌اند. با وجود این، او همیشه پیشرو است و آنان دنباله‌رو، او مقدم است و آنان مؤخر؛ زیرا سخنان آن حضرت (ع)، رنگ علم الهی و عطر سخنان پیامبر را همراه دارد. از این رو، خواسته آنان را اجابت کردم و این کار بزرگ را آغاز نمودم، درحالی که یقین داشتم نفع معنوی آن بسیار است و به‌زودی همه‌جا را تحت سیطره خود قرار خواهد داد و اجر آن ذخیره آخرت خواهد بود. همچنین بدین‌وسیله خواستم علاوه بر فضایل بی‌شمار دیگر، بزرگی قدر و شخصیت امیرمؤمنان (ع) را در فضیلت سخنوری آشکار سازم؛ زیرا او تنها فردی است که از میان تمام گذشتگان که سخنی از ایشان به‌جا مانده، به آخرین مرحله فصاحت و بلاغت رسیده است. اما سخنان آن حضرت (ع)، اقیانوسی است بی‌کرانه، و انبوه گوهرهایی است که هرگز درخشش آن، کاستی نمی‌گیرد.^{۴۲}

ه. سبک تألیف نهج‌البلاغه

شریف رضی در کار خود سبکی ویژه را برگزید و در تمام کتاب بر آن سبک وفادار ماند. این سبک سه شاخصه اصلی دارد: گزینشی بودن مطالب، انتخاب بلیغ‌ترین آموزه‌های امام‌علی (ع)، و استخراج انواع مطالب و موضوعات.

^{۳۹} . النجاشی، رجال النجاشی (فهرست اسماء مصنفی الشیعه)، ص ۲۸۳؛ الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۴۷؛ ابن‌خلکان، وفیات الاعیان و أبناء الزمان، ج ۴، ص ۴۱۹.

^{۴۰} . ابن‌عنبه، عمده الطالب فی أنساب آل أبي طالب، ص ۲۰۴؛ المدنی الشیرازی، الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص ۴۷۸.

^{۴۱} . بنگرید به: الشریف‌الرضی، خصائص أميرالمؤمنین علی بن أبي طالب*، ص ۴ - ۱.

^{۴۲} . سید رضی، نهج‌البلاغه، مقدمه، ص ۳۳ و ۳۴.

سید رضی آنچه را که از امیرمؤمنان علی (ع) در کتاب‌ها وجود داشت در اثر خود نیاورد، بلکه با دقت نظر و جامع‌نگری، و بر اساس زیبایی‌شناسی بی‌نظیر خود، به انتخاب دست زد و برجسته‌ترین مطالب امام علی (ع) را برگزید؛ و با تعابیر «من خطبة له علیه السلام؛ بخشی است از يك سخنرانی امام که درود باد بر او»، و «من کلام له علیه السلام»؛ برگزیده‌ای است از يك سخن امام که درود باد بر او»، و «من کتاب له علیه السلام؛ بخشی است از يك نامه امام که درود باد بر او»، و «من وصية له علیه السلام؛ برگزیده سفارشی است از امام که درود باد بر او» روش‌گزینشی خود را مشخص کرد.

و) باب‌بندی نهج البلاغه

سید رضی سخنان امیرمؤمنان (ع) را از میان کتاب‌های گوناگون استخراج کرده و با سبکی دلپذیر و مطلوب تنظیم نموده است. خود او درباره نحوه باب‌بندی و تقسیم مطالب آن چنین نوشته است:

دیدم سخنان آن حضرت حول سه محور است، نخست: خطبه‌ها و فرمان‌ها؛ دوم: نامه‌ها و پیغام‌ها؛ و سوم: کلمات حکمت‌آمیز و موعظه‌ها. پس به توفیق الهی، ابتدا خطبه‌های شگفت، سپس نامه‌های زیبا و سرانجام، حکمت‌ها و کلمات جالب را انتخاب کردم و هر يك را در بابی مستقل قرار دادم. ... نیز هرگاه سخنی از آن حضرت در مورد بحث و مناظره یا پاسخ سؤال و یا منظوری دیگر بود که به آن دست یافتیم، ولی جزء هیچ‌یک از این سه بخش نبود، آن را در مناسب‌ترین و نزدیک‌ترین باب قرار دادم. چه بسا قسمت‌هایی نامتناسب در این برگزیده سخنان آمده باشد، زیرا من در این کتاب نکته‌های شگفت و قطعه‌های درخشان را برگزیده‌ام و قصدم هماهنگی و نظم تاریخی و پیوستگی میان سخنان نبوده است.^{۴۳}

ز) کمیت نهج البلاغه

نهج البلاغه گزینشی است بی‌نظیر از کلام انسانی بی‌بدیل که شامل ۲۴۱ خطبه و کلام، ۷۹ نامه و مکتوب، و ۴۸۹ حکمت و موعظه می‌شود.^{۴۴}

سید رضی خود تصریح کرده است که آنچه در این مجموعه گردآمده است، منتخب و برگزیده‌ای از سخنان امیرمؤمنان (ع) است، نه همه آنچه از آن حضرت در کتاب‌ها موجود بوده است. وی در این باره می‌نویسد:

ادعا نمی‌کنم که من به همه جوانب سخنان امام (ع) احاطه پیدا کرده‌ام، به طوری که هیچ‌یک از سخنان آن حضرت را از دست نداده باشم، بلکه بعید نمی‌دانم که آنچه نیافته‌ام، بیش از آن باشد که یافته‌ام و آنچه در اختیارم قرار گرفته است، کمتر از آن چیزی باشد که به دستم نیامده است.^{۴۵}

شریف رضی قسمتی از مطالب امیرمؤمنان (ع) را از کتاب‌هایی که در دسترس داشت، گزینش کرد؛ البته بسیاری از آن کتاب‌ها در اثر درگیری‌ها، جنگ‌ها و تحولات از میان رفته و جز نامی از آنها در فهرست‌ها و یا مطالب نقل‌شده از آنها در برخی کتاب‌ها باقی نمانده است.^{۴۶}

یعقوبی، مورخ برجسته (درگذشته به سال ۲۸۴ ق) اظهار می‌کند که مردم در زمان او، چهارصد خطبه از خطبه‌های امیرمؤمنان را به‌خاطر سپرده بودند و این خطبه‌ها میان آنان رایج بوده و آنها را در خطبه‌ها و سخنان خود به کار می‌برده‌اند.^{۴۷}

^{۴۳} . همان، ص ۳۵.

^{۴۴} . بنا بر نسخه چاپ دکتر صبحی صالح. البته در چاپ‌های مختلف به دلیل اینکه برخی محققان گاهی دو خطبه یا کلام را یکی محسوب کرده‌اند، تعداد شماره‌ها مختلف است. همچنین به آخرین شماره حکمت‌ها در هر چاپ که باشد، باید عدد نه را اضافه کرد، زیرا شریف رضی در میانه حکمت‌ها، نه حکمت را که نیازمند توضیح درباره واژه‌هایش بوده است، در فصلی جدا آورده و سپس حکمت‌ها را به شیوه قبل ادامه داده است. بنابراین آخرین شماره حکمت‌ها در نسخه دکتر صبحی صالح، ۴۸۰ است که با آن نه عدد، ۴۸۹ می‌شود.

^{۴۵} . سید رضی، نهج البلاغه، مقدمه، ص ۳۶.

^{۴۶} . بنگرید به: الحسینی الخطیب، مصادر نهج البلاغه و آسانیده، ج ۱، ص ۲۵-۱۹.

^{۴۷} . یعقوبی، مشکاة الناس لزمانهم، ص ۱۵.

همچنین مسعودی، مورخ نامدار (در گذشته به سال ۳۴۶ ق) می‌نویسد:

آنچه مردم از خطبه‌های آن حضرت به‌خاطر سپرده‌اند، چهارصد و هشتاد و چند خطبه است که بالبداهه ایراد می‌کرد و مردم آن را حفظ می‌کردند و می‌نوشتند و از هم می‌گرفتند.^{۴۸}

مشخص است که در قرون سوم و چهارم چه میزان از کلام امیرمؤمنان (ع) در میان مردم رایج بوده است و آنچه شریف رضی گزینش کرده، بخشی از مجموعه فراوان مطالب امیرمؤمنان (ع) در کتاب‌ها بوده است.

ح) کیفیت نهج البلاغه

نهج البلاغه از وجوه مختلف، شگفت و بی‌نظیر است؛ واژه‌ها و مفردات، ترکیبات و جملات، بافت و هندسه کلام، قوت و استحکام، آهنگ و موسیقی کلام، لطافت و سحر بیان، زیبایی و ارزش ادبی، وجوه متعدد، عمق معانی، تأثیرگذاری، راه‌گشایی و ... که به برخی از این موارد اشاره می‌شود تا قدری کیفیت این اثر بی‌نظیر در آثار بشری روشن شود.

یک. واژه‌ها و مفردات

واژه‌ها و مفردات نهج البلاغه درخور تأمل بسیار می‌باشد و خود، موضوع بررسی‌های لطیف و مفید است. امیرمؤمنان (ع) واژه‌ها را با دقتی شگفت به کار گرفته، و به‌گونه‌ای استفاده کرده که چنین کاربردهایی آن هم بالبداهه، پیوسته موجب تحیر و ستایش بزرگان ادب بوده است. امیرمؤمنان (ع) چنان واژه‌ها را به کار می‌گرفته که گویا گوهرشناسی تیزبین از میان هزاران گوهر، برخی را برگزیده و با بهترین پرداخت در مناسب‌ترین جا قرار داده و به‌صورت زیورهای شگفت ارائه داده است. به‌عنوان مثال، امیرمؤمنان (ع) در ضمن خطبه‌ای چنین رهنمود کرده است:

أَلَا وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ، وَ غَدَاً السَّبَّاقَ، وَالسَّبَقَةَ الْجَنَّةَ، وَالْعَايَةَ النَّارَ. ۴۹

آگاه باشید که امروز، روز تمرین و فردا روز مسابقه است. خط پایان، دروازه بهشت است و نهایت کار بازنده، آتش است.

«مضممار» در لغت به‌معنای مکان یا زمان لاغر شدن است. عرب مضممار را برای آماده کردن اسب به‌منظور مسابقه به کار می‌برد. بدین ترتیب که مدتی به اسب غذای مناسب و فراوان می‌دادند تا قوی شود، سپس با تمرین‌های مداوم و برنامه‌ریزی شده، اسب را لاغر، ولی قوی و چالاک می‌کردند؛ به این کار «تضمیر»، یعنی لاغر کردن و مهیای مسابقه کردن اسب می‌گفتند. سپس واژه مضممار به میدان تمرین و مسابقه اطلاق شده است؛ خواه این تمرین سبب لاغری شود و یا نشود. امام (ع) با به کار گرفتن این واژه، دنیا را به میدان تربیت و آمادگی برای مسابقه‌ای بزرگ تشبیه کرده است؛ مسابقه‌ای که نیاز به آمادگی بسیار دارد.

مطلب شگفت در استفاده واژه‌ها در این جمله، این است که امام (ع) برای بهشت، واژه «السَّبَقَةُ» و برای آتش، واژه «الْعَايَةُ» را به کار برده است. شریف رضی خود در پایان این خطبه می‌نویسد:

و شگفت‌ترین قسمت این خطبه، گفتار آن حضرت است که: «أَلَا وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ وَ غَدَاً السَّبَّاقَ، وَالسَّبَقَةَ الْجَنَّةَ، وَالْعَايَةَ النَّارَ»؛ زیرا در این کلام، علاوه بر فخامت لفظ و عظمت معنا و درستی تمثیل و واقعیت تشبیه، سری عجیب و معنایی بس لطیف در جمله «السَّبَقَةُ الْجَنَّةَ وَالْعَايَةَ النَّارَ» نهفته است. در اینجا امام (ع) دو لفظ مختلف آورده، زیرا معنای آن مختلف است و نگفته: «السَّبَقَةُ النَّارَ»، بلکه گفته: «السَّبَقَةُ الْجَنَّةَ»، زیرا مسابقه فقط به سوی چیز محبوب و مقصد مطلوب است، که در اینجا بهشت است و این مقصد در آتش وجود ندارد، پس جایز نبود که بگوید: «السَّبَقَةُ النَّارَ»، پس گفت: «وَالْعَايَةَ النَّارَ»، زیرا غایت چیزی است که

^{۴۸} . المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۴۱۹.

^{۴۹} . سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۸.

خواه ناخواه کار بدان منتهی می‌شود، خواه منتهی شونده بدان مسرور باشد، خواه مسرور نباشد. پس در این مطلب نیک بیندیش که باطنی عجیب و ژرفایی عمیق و لطیف دارد و بیشتر سخنان امام (ع) چنین است.^{۵۰}

مثال دیگر: امیرمؤمنان (ع) در عهدنامه مالک اشتر در دستورالعملی مدیریتی فرموده است:

وَ إِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بِكَ حَيْفًا فَأَصْحِرْ لَهُمْ بَعْدُكَ. ۵۱

اگر مردمان کج شدن [از حق] و ستمگری را درباره تو گمان بردند، دلیل خود را [که از حق منحرف نشده‌ای و ستمی نکرده‌ای] برایشان آشکار کن!

در هر مدیریتی این امکان هست که اداره‌شوندگان نسبت به تصمیمات و اقدامات مسئولان و مدیران بدگمان شوند و تصور کنند که در برخی امور، کجی و انحراف پیش آمده و یا ستم و ناروایی صورت گرفته است. امام (ع) در اینجا فرمان می‌دهد که مسئولان و مدیران، دلیل و عذر خود را برای مردم و اداره‌شوندگان «اصحار» کنند. «اصحار» از ماده «صحرا» گرفته شده است؛ بدین معنا که دلایل و عذرهای مانند صحرا- که در آنجا همه‌چیز روشن و شفاف است- در برابر دید مردم و اداره‌شوندگان گذاشته شود. ملاحظه می‌گردد که امام (ع) برای شفاف‌سازی در مدیریت، چگونه با زیبایی و لطافت تمام واژه «اصحار» را به کار برده است.^{۵۲}

دو. ترکیبات و جملات

نخج البلاغه آکنده از ترکیبات و جملات بدیع و زیبا و لطیف و پرمعناست. به‌عنوان مثال، تعبیر «عالم نمایان» راجع به گروهی که خود را عالم می‌نامند، درحالی که بهره‌ای از علم ندارند و به جای هدایت‌گری مردم، به تباه‌گری می‌پردازند، از ابداعات امیرمؤمنان (ع) است:

وَ آخِرُ قَدْ تُسَمَّى عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ، فَافْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَالٍ، وَ أَضَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ، وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكَاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ، وَ قَوْلِ زُورٍ، قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ، وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ... ۵۳

دیگری خود را عالم نامیده، ولی عالم نیست، بلکه جهالت‌هایی را از نادانان و ضلالت‌هایی را از گمراهان فراگرفته و دام‌هایی از فریب‌گسترانیده است. کتاب خدا را به رأی خویش تفسیر می‌کند و حق را چنان که دلخواه اوست، تعبیر می‌نماید.

آن حضرت درباره همین گروه فرموده است:

فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ ... وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ. ۵۴

پس صورتشان، صورتی انسانی است و قلبشان، قلبی حیوانی ... و اینان مردگانی در میان زندگانند.

از جمله تعابیر امیرمؤمنان (ع) درباره پیامبر اکرم این است:

^{۵۰} . توضیح شریف رضی بر خطبه ۲۸.

^{۵۱} . سید رضی، نخج البلاغه، نامه ۵۳.

^{۵۲} . بنگرید به: ابن‌ابی‌الحدید، شرح نخج البلاغه، ج ۱۷، ص ۹۸.

^{۵۳} . سید رضی، نخج البلاغه، خطبه ۸۷.

^{۵۴} . همان.

آشکار کننده حق به وسیله حق.

بدین معنا که رسول خدا هرگز از وسیله نادرست و ناحق برای تحقق اسلام و حق بهره نگرفت. از جمله تعابیر حضرت درباره ویژگی‌های عصر جاهلی این است:

عَالِمُهَا مُلَجِّمٌ، وَ جَاهِلُهَا مُكْرَمٌ. ٥٦ عالم آن دهان دوخته، و جاهل آن گرامی داشته.

سه. هندسه کلام

مطالب نَحج البلاغه در هر موضوع و بحثی دارای هندسه‌ای متعالی و در نهایت موزونی در آن موضوع و بحث است. هر بخش از کلام امام (ع)، دارای اتقان، اعتدال، موزونی، پیوند منطقی و استواری بیان است، و این امور به مطالب امام (ع) هندسه‌ای بخشیده که خود شگفتی‌آور و دلریاست. به تعبیر جُرح جرداق مسیحی:

اندیشه‌های تازه همچنان در نَحج البلاغه از نهاد فکرت‌های والای امام می‌زاید و انسان در برابر مجموعه‌ای بی‌پایان قرار می‌گیرد، ولی نه مطالبی که روی هم انباشته باشد، بلکه سخنانی پیوند یافته و مرتب که در مراتبی والا پیش می‌روند و در هرگام هماهنگ هم‌اند و هرگز جدایی و فرقی بین نوشته‌های علی و گفته‌های ارتجالی بلیغش نیست.^{٥٧}

چهار. زیبایی و ارزش ادبی

آنچه در وهله نخست در نَحج البلاغه می‌درخشد و خواننده را حظی وافر می‌بخشد، زیبایی و ارزش ادبی این کتاب است؛ زیرا نَحج البلاغه جلوه‌ای است از جمال و جلال انسانی کامل که در اوج فصاحت و بلاغت به فعلیت درآمده است.

انسان به‌طور فطری زیبایی را دوست دارد و مجذوب هر چیز زیبا و متناسب می‌گردد. یکی از چیزهایی که انسان را شیفته خود می‌سازد، سخن فصیح و شیرین و کلام بلیغ و متناسب است.^{٥٨} نَحج البلاغه از این جهت، کتابی شگفت است. ارزش‌های نَحج البلاغه منحصر به فصاحت و بلاغت نیست، اما مطالب عمیق و متنوع و لطیف آن در قالب بلیغ‌ترین عبارات ادا شده است؛ به گونه‌ای که نَحج البلاغه میان آثار بشری، از زیبایی و ارزش ادبی والایی برخوردار است.

نَحج البلاغه که به حق آن را «اخ القرآن»^{٥٩} برادر قرآن نامیده‌اند، نازله فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین مخلوق خدا پس از پیامبر اکرم، یعنی علی مرتضی (ع) است. جلوه‌های بلاغت الهی در آن ملائم و متناسب، زیبا و فریبا، موج و خروشان می‌درخشد و فصاحت و بلاغت را در اوج به نمایش می‌گذارد. همین جلوه‌های بلاغت است که پیوسته اهل معرفت و حکمت، شیفتگان عدالت و خدمت و دوستداران بینایی و زیبایی را- از هر مذهب و مرامی- مجذوب خود ساخته و به تأمل و تعمق در آن واداشته است.^{٦٠}

شریف رضی خود در مقدمه خویش یادآور شده است که نَحج البلاغه تراز فصاحت و بلاغت خواهد بود و همه اسرار بلاغت و شگفتی‌های فصاحت را دربرخواهد داشت.^{٦١} وی در خطبه ٢١ عبارتی از خطبه امام (ع) را نقل کرده است که از جهت بار معنا و ناپیدایی ژرفا مسحور کننده است:

^{٥٥} . همان، خطبه ١٧.

^{٥٦} . همان، خطبه ٢.

^{٥٧} . جرداق، شگفتی‌های نَحج البلاغه، ص ١٤٥.

^{٥٨} . بنگرید به: حکیمی، ادبیات و تعهد در اسلام، ص ٣-٢.

^{٥٩} . آغا بزرگ الطهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ١٤، ص ١١١.

^{٦٠} . بنگرید به: جمعی از نویسندگان، زیر نظر رشاد، دانشنامه امام علی*، ج ١٢، ص ٤٠-٣٦، مقاله «نَحج البلاغه».

^{٦١} . سید رضی، نَحج البلاغه، مقدمه، ص ٣٤.

فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ وِرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ. تَحَقَّقُوا تَلَحُّقُوا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلِكُمْ آخِرُكُمْ.

منزلگاه آخرین پیشاپیش شماست و مرگ از پشت سر شما را می‌راند. سبک‌بار شوید تا برسید، که رفتگان شما را [برای محاسبه نهایی] به انتظار نگاه داشته‌اند تا آخرین شما برسد.

شریف رضی در ذیل این کلام می‌نویسد:

پس از کلام خدا و سخنان محمد مصطفی، این سخنان را با هر گفتار بسنجند، از آن بیش باشد و در مسابقه پیش؛ و هیچ کلامی مانند: «تَحَقَّقُوا تَلَحُّقُوا»، اندک لفظ و بسیار معنا نیست. جمله‌ای است بی‌نظیر، که آکنده از معرفت و سرشار از حکمت است.

امیرمؤمنان (ع) در سخنی کوتاه و شگفت فرموده است: **لِسَانُ الْعَاقِلِ وِرَاءَ قَلْبِهِ، وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وِرَاءَ لِسَانِهِ. ۶۲**

زبان خردمند پس دل اوست و دل بی‌خرد، پس زبان اوست.

شریف رضی ذیل این بیان می‌گوید: این از معانی شگفت و شریف است و مقصود امام (ع) این است که خردمند زبان نمی‌گشاید، مگر پس از آنکه با اندیشه خود مشورت کند، اما سخنان بیهوده بی‌خرد، بر فکر و اندیشه‌اش پیشی می‌گیرد. پس چنان است که گویی زبان خردمند پیرو دل اوست و دل بی‌خرد، پیرو زبان اوست.

امیرمؤمنان (ع) در سخنی که بزرگ‌ترین ادیبان در برابرش سر به سجده گذاشته‌اند، فرموده است:

قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ. ۶۳

انسان را آن بهاست که در دیده‌اش زیباست و بدان نیک داناست.

یعنی ارزش هر کس به فهم و درک اوست و نوع نگاه آدمی در ارزش هر کسی، تعیین‌کننده است. شریف رضی ذیل این کلام امام (ع) می‌نویسد:

این سخنی است که برای آن بهایی نتوان گذاشت و هیچ سخن حکمت‌آمیزی هم‌سنگ آن نتوان یافت و هیچ کلامی را همتای آن نتوان دانست.

پیش از شریف رضی، امام ادیبان عرب، جاحظ (م. ۲۵۵ ق)، درباره این سخن امام (ع) در کتاب البیان و التبیین خود که «ابن خلدون»^{۶۴} آن را از قول استادان خود، یکی از ارکان چهارگانه علم ادب می‌داند، چنین می‌گوید:

اگر از این کتاب [البیان و التبیین] جز همین کلام را نداشتیم، بی‌تردید آن را بی‌نیازکننده می‌یافتیم، بلکه آن را افزون از کفایت و منتهی به غایت می‌دیدیم.^{۶۵}

از جمله خطبه‌های شگفت امیرمؤمنان علی (ع)، خطبه‌ای است مشهور به خطبه زهرا^{۶۶} که به حق، درخشان‌ترین گوهر آسمان سخن است که با جملات زیر آغاز می‌شود:

۶۲. همان، حکمت ۴۰.

۶۳. همان، حکمت ۸۱.

۶۴. ابن‌خلدون، تاریخ ابن‌خلدون، ج ۱ (مقدمه)، ص ۷۶۳.

۶۵. جاحظ، البیان و التبیین، ج ۱، ص ۸۷.

۶۶. بنگرید به: ابن‌عبد ربه الاندلسی، العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۲۷.

كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ، وَ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ: غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ، وَ عِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ، وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ، وَ مَفْرَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ. مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ، وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ، وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَ مَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ. ١

هر چیز برابر او، افتاده و خوار است و همه بدو ایستاده و برقرار؛ بی‌نیازی هر تهی‌دستی، عزت هر خواری، نیروی هر ناتوانی و پناه هراندوه‌باری است. هر که سخن گوید، سخن او شنود؛ هر که خاموش باشد، نهان او داند و هر که زنده باشد، روزی‌اش با اوست و هر که بمیرد، بازگشتش بدوست.

ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح این خطبه یادآور شده است که هر کس بخواهد فصاحت و بلاغت بیاموزد و برتری سخنان را از یکدیگر بشناسد، باید در این خطبه تأمل کند؛ زیرا این خطبه در مقایسه با هر کلام فصیح دیگر - غیر از کلام خدا و رسول - همانند نسبت ستارگان درخشان به سنگ‌های تیره زمین است. آنگاه باید در ارزش و درخشش، زیبایی و نیکویی و طراوت و لطافت آن دقت نماید و ترس و اضطراب و خشیتی را که در شنونده ایجاد می‌کند، مورد توجه قرار دهد، چون این خطبه به گونه‌ای است که اگر بر کافر زندیقی که سخت منکر رستاخیز و قیامت است، خوانده شود، قلب او را به لرزه می‌کشاند و اعتقادش را متزلزل می‌کند. خداوند به گوینده این خطبه از جانب اسلام برترین پاداش را که ویژه اولیا قرار داده، نصیب گرداند! خداوند بدین انسان [علی (ع)] چقدر توفیق داده است! گاهی به دست او و شمشیر او، گاهی به زبان و بیان او، و گاهی به قلب و اندیشه او. اگر پای جنگ و جهاد در میان باشد، او سالار مجاهدان و جنگجویان است و اگر بحث و وعظ و اندرز باشد، او سرور واعظان و اندرزدهندگان است. اگر از فقه و تفسیر سخن رانده شود، او پیشوای فقیهان و مفسران است و آنگاه که پای عدل و توحید به میان آید، او امام اهل عدالت و توحید است:

أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ ٢

وَ لَيْسَ عَلَى اللَّهِ بِمُسْتَنْكَرٍ

جُرح جرداق مسیحی، ادیب بلندپایه لبنانی نیز، نَحج البلاغه را معجزه قوی و اعجاز ادبی دانسته و با نگاهی زیباشناسانه جلوه‌های بلاغت و شگفتی‌های حکمت آن را در معرض دیده و دل قرار داده است.^۲ وی در فصلی از کتاب خود، که به شگفتی‌های نَحج البلاغه پرداخته است، چنین می‌نویسد:

او پیشوایی بزرگ در ادب بود، همچنان که در اثبات حقوق و تعلیم و راهبری نیز امامی بی‌مانند بود. نشانه اعجاز ادبی امام (ع)، کتاب نَحج البلاغه است که بر اساس بلاغت عرب برخاسته؛ چنان که قرآن هم در استوایی برتر چنین بلاغتی را حائز گردیده است. سبک و اسلوب بلاغت عربی طی سیزده قرن با همین بنیان برخاسته و از فروزش این روش رسای ممتاز فروغ گرفته و از بیان سحرانگیزش بهره یافته است. ...

از امتیازات این تیزی نادر و بی‌مانند علوی، پیوستگی منطق استواری است که در سخنش نمایان است؛ چنان که پیوند اندیشه‌اش را در ابعاد گوناگون نشان می‌دهد و نتایج متحد و طبیعی از پیوست حلقه‌های علت و معلول، و درک و بیان ابراز می‌دارد. به گونه‌ای که افکارش از بحثی به بحث دیگر گره خورده و انسجامی تام جای هر انفصالی را گرفته و هر یک به دیگری تکیه کرده است. این به خاطر گسترش اندیشه و نظری است که الفاظ را چنان به استخدام گرفته که تأمل و ژرف‌اندیشی را به همراه می‌آورد و هر عبارت آن، آفاق

١. سید رضی، نَحج البلاغه، خطبه ١٠٩.

٢. بر خداوند ناممکن نیست که همه عالم را در یک شخص جمع کند و جلوه دهد. (ابن ابی‌الحدید، شرح نَحج البلاغه، ج ٧، ص ٢٠٣ - ٢٠٢)

٣. بنگرید به: جرداق، روائع نَحج البلاغه، ص ١٦ - ٩.

تازه‌ای را در ورای افق‌های فکری می‌گشاید،] به‌عنوان مثال [: «التَّاسُّ أَعْدَاءُ مَا جَهَلُوا؛ مردم با آنچه نمی‌دانند، دشمن‌اند.» و «الْفُجُورَ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ؛ بدکاری، قلعه پستی و خواری است.»

کدام عبارت‌های بلند و ممتازی می‌شناسید که همچون گفتار علی (ع)، الفاظی را در برگرد که با قالبی تنگ، مفهومی گسترده یابد و همچون الهامی بر جان سخن فرود آید.^۲

پنج. وجوه متعدد

از دیگر امتیازات شگفت نخب‌البلاغه، وجوه متعدد آن است. خواننده نخب‌البلاغه خود را در برابر موضوعات و مباحث متعدد و متنوع می‌بیند؛ آن‌هم در شیواترین قالب و با عمیق‌ترین محتوا. نخب‌البلاغه شاهکاری است که تنها در یک زمینه شکوفایی ندارد، بلکه در زمینه‌های گوناگون چنین است. در میان آثار بشری، کتاب‌هایی را- هرچند انگشت‌شمار- می‌توان یافت که در یک زمینه شاهکارند؛ در فلسفه، عرفان، انسان‌شناسی، سیاست، اخلاق، مباحث الهی و دیگر مباحث، اما از ویژگی‌های شگفت‌آور نخب‌البلاغه این است که در برگزیده مباحث گوناگون و متنوع، آن‌هم در اوج زیبایی و شیوایی و عمق معانی است.

شگفتی ادیبان و اندیشمندان، تنها به‌خاطر الفاظ و ترکیبات و جملات زیبا و بدیع نخب‌البلاغه نیست، بلکه علاوه بر اینها تنوع موضوعی نخب‌البلاغه از همان ابتدا موجب شگفتی بوده است. خواننده نخب‌البلاغه در کنار مطالب بلند خداشناسی و یکتاپرستی، با مباحث اجتماعی و سیاسی روبه‌رو می‌شود و در کنار آموزه‌های نافذ پارسی و پروا پیشگی، با شیوه‌های بدیع حکومت‌داری و مدیریت انسانی تعلیم می‌بیند. گاه رشته سخن به درس‌های عالی درباره آفرینش هستی و پدیدارشناسی سپرده می‌شود و در کنار آن، اخلاق اجتماعی و آداب زندگی در بهترین صورت جلوه می‌کند. اگر نخب‌البلاغه را ورق بزنید، با انواع موضوعات و مباحث، آن‌هم در اوج لطافت و زیبایی، و بر قله حکمت و دانایی آشنا می‌شوید؛ چنان‌که جرج جرداق می‌نویسد:

او با منطقی استوار و آگاهانه درباره دگرگونی‌های دنیا و شئون مردم و سرشت افراد و گروه‌ها سخن گفته و گاهی رعد و برق و آفرینش آسمان و زمین را توصیف کرده است. همچنین به تفصیل در مورد پدیده‌های زنده طبیعت پرداخته و اسرار خلقت خفاش و مورچه و طاووس و ملخ را بیان داشته، و در عین حال، برای مردم فرمان‌های اخلاقی و اجتماعی وضع کرده است. آنگاه همچنین از آفرینش و زیبایی‌های وجود سخن به میان آورده است، چنان‌که در ادبیات عرب هرگز چنین تنوعی در مباحث مختلف، آن‌چنان‌که در نخب‌البلاغه بیان شده، سابقه نداشته است.^۴

شش. عمق مطالب

مطالب نخب‌البلاغه به‌گونه‌ای است که در هر موضوع به ظاهر آن بسنده نشده، بلکه بیانی عمیق از هر امری در قالبی زیبا، خواننده و دقت‌کننده را همراه خود می‌سازد. به تعبیر جرج جرداق مسیحی، بیان نخب‌البلاغه بیانی است که اگر انتقاد کند، گویی تندباد خروشان است؛ اگر فساد و مفسدین را تهدید نماید، همچون آتشفشان‌های سهمناک و پرغرش زبانه می‌کشد؛ اگر به استدلال منطقی پردازد، عقل‌ها و احساسات و ادراکات بشری را مورد توجه قرار می‌دهد و راه هر دلیل و برهانی را می‌بندد و عظمت منطقی و برهان خود را ثابت می‌کند؛ اگر به رأی و تفکر و دقت دعوت کند، حس و عقل را در خواننده همراه می‌سازد و به‌سوی آنچه می‌خواهد، سوق می‌دهد و او را با جهان و هستی پیوند می‌دهد و نیروها و قوای ایشان را متحد می‌گرداند تا به حقیقت برسد؛ اگر مخاطب را پند و

۱. سید رضی، نخب‌البلاغه، حکمت ۱۷۲ و ۴۳۸.

۲. همان، خطبه ۱۰۷.

۳. جرداق، شگفتی‌های نخب‌البلاغه، ص ۱۴۴-۱۴۲.

۴. همان، ص ۱۴۶.

اندرز دهد، مهر پدر و عاطفه پدری، راستی و وفای انسانی و گرمی محبت بی‌انتها را در آن خواهد یافت؛ و اگر برای خواننده از ارزش هستی و زیبایی‌های خلقت و کمالات جهان هستی سخن بگوید، آنها را با مرکبی از نور ستارگان در قلب او می‌نویسد!^۱ گذشته از اینکه مطالب نهج‌البلاغه در هر امر، معنایی عمیق ارائه می‌دهد، این مطالب دارای درجات و مراتب متعدد است و هر کس در خور فهم و درک و مراتب علمی و فکری‌اش از آن بهره می‌برد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِيَخْلُقَهُ بِخَلْقِهِ، وَ الظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ. ۲

سپاس و ستایش خدایی را که به آفرینش مخلوقاتش بر آفریدگان خود نمودار است و هستی وی با دلیل روشن بر دل‌های آنان پدیدار!

هر عالم و اندیشمندی به فراخور علم و دانش خود وجهی از وجوه این کلام را می‌یابد.

هفت. تأثیرگذاری

از دیگر وجوه این کتاب شگفت، تأثیرگذاری آن بر خواننده و نفوذ آن در جان تدبیرکننده است. موعظه‌های نهج‌البلاغه زنگار از دل می‌زداید و پروایی لطیف در آدمی پدید می‌آورد؛ حکمت الهی نهج‌البلاغه، خواننده را با خود به عالم قدس می‌کشاند؛ آموزه‌های اجتماعی نهج‌البلاغه، فراگیر خود را به بصیرت اجتماعی مجهز می‌سازد؛ تصویرسازی‌های امور در نهج‌البلاغه چنان است که مخاطب، خود را با صحنه‌هایی زنده و متحرک همراه می‌بیند؛ و این‌گونه است هر بیانی از بیانات پیشوای سخن‌آوران صادق و آموزگار حقیقی قرآن.

حضرت علی (ع) گاهی آیه‌ای از قرآن را تلاوت کرده، سپس در امتداد آن، به بیان لطایف و حقایق شگفت پرداخته است. آن حضرت پس از تلاوت آیات:

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ* حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» ۳ فرمود:

يَا لَهُ مَرَامًا مَا أَبْعَدُهُ! وَ زُورًا مَا أَغْفَلُهُ! وَ حَظْرًا مَا أَفْطَعُهُ! لَقَدْ اسْتَخْلَوْا مِنْهُمْ أَيُّ مُدْكِرٍ... ۴

وه! چه مقصد بسیار دور و چه زیارت‌کنندگان بی‌خبر- و در خواب غرور- و چه کاری دشوار و مرگبار! پنداشتند که جای مردگان تهی است، درحالی که سخت مایه عبرتند- لیکن عبرت گیرنده کیست؟ ...

ابن ابی‌الحدید معتزلی درباره این خطبه امام (ع) می‌نویسد:

من به همه آنچه امت‌ها بدان سوگند یاد می‌کنند، سوگند می‌خورم که از پنجاه سال پیش تاکنون، بیش از هزار بار این خطبه را خوانده‌ام و هرگز نشده آن را بخوانم، مگر آنکه در درونم لرزش و ترس و موعظه‌ای تازه پیدا شده است. این کلمات به شدت در دل و جانم تأثیر گذاشته و اعضا و جوارح را به لرزه‌افکننده است ... چه بسیار واعظان و خطیبان و سخنورانی که در این باب سخن گفته‌اند

۱. جرداق، امام علی، صدای عدالت انسانی، ج ۱، ص ۶۸-۶۷.

۲. سید رضی، نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۳. تفاخر به فنون‌داری، شما را به خود مشغول نمود تا با گورها رو در رو شوید. (تکاتر (۱۰۲): ۲-۱)

۴. سید رضی، نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۱.

و من به آن سخنان گوش داده‌ام و مکرر به آن سخنان دقت نموده‌ام، اما در هیچ‌کدام از آن سخنان تأثیر این کلام را در وجود خویش نیافته‌ام...^۱

هشت. راه‌گشایی

نُهج البلاغه در زمینه‌های گوناگون مطالبی اساسی دارد و می‌تواند راه بنماید و مباحث بدیع در معرض دیده و دل بگذارد. البته لازمه بهره‌مند شدن از این مباحث، رویکرد صحیح و داشتن روش مناسب است.

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند^۲

با تدبیر در نُهج البلاغه می‌توان از گوهرهای فراوان این دریا بهره‌ها برد و با پرسش از این کتاب در موضوعات مختلف فردی، سیاسی، اجتماعی، تربیتی، اعتقادی، فرهنگی، اقتصادی و جز اینها، به پاسخ‌های ناب و بدیع دست یافت. امام خمینی + می‌فرماید: کتاب نُهج البلاغه که نازله روح اوست، برای تعلیم و تربیت ما خفتگان در بسترِ منیت و در حجاب خود و خودخواهی خود، معجونی است برای شفا، و مرهمی است برای دردهای فردی و اجتماعی، و مجموعه‌ای است دارای ابعادی به اندازه ابعاد یک انسان و یک جامعه بزرگ انسانی، از زمان صدور آن تا هر چه تاریخ به پیش رود و هرچه جامعه‌ها به وجود آید و ملت‌ها متحقق شوند و هر قدر متفکران و فیلسوفان و محققان بیابند و در آن غور کنند و غرق شوند.^۳

ط) اعتبار نهج البلاغه

نُهج البلاغه اثری محکم و معتبر است که احتمال وجود مطالبی خلاف روح اسلام و مخالف قرآن کریم و مغایر با مسلمات عقلی و حسی و تجربی در آن بسیار کم است. هر چند که نُهج البلاغه تألیف شریف رضی است و او مطالب امام را از کتاب‌های مختلف گزینش و استخراج کرده و بدین صورت تنظیم نموده است و در هر تألیف بشری، احتمال خطا وجود دارد، ولی نُهج البلاغه در مجموع، متقن‌ترین و معتبرترین متن تألیفی فرهنگ اسلامی است. گذشته از دقت علمی شریف رضی در این تألیف، باید اذعان کرد که هیچ سندی گویاتر و محکم‌تر از الفاظ و معانی آن نیست و نُهج البلاغه خود برترین شاهد صحت صدور آن از امیرمؤمنان (ع) است. این کتاب از نظر لفظ و معنا در حد اعجاز است و چه کسی جز علی (ع) می‌توانسته چنین معجزه‌آسا سخن گوید؟

الفاظ و معانی نُهج البلاغه چنان است که نظیر آن از نوابغ سخنوران تاریخ صادر نشده است. از محالات است کسی بتواند چنین مجموعه‌ای بسازد. ممکن نیست کسی بتواند با نُهج البلاغه همتایی نماید؛ چنان‌که بزرگانی با مقایسه برخی خطبه‌ها و سخنان امیر بیان، علی (ع) با خطبه‌ها و سخنان نام‌آوران عرصه فصاحت و بلاغت، غیرقابل قیاس بودن کلام امیرمؤمنان (ع) را با کلام احدی ثابت کرده‌اند. ابن ابی‌الحدید معتزلی در مقایسه‌ای میان خطبه جهادیه^۴ امام (ع) و خطبه‌ای از ابن‌نُبَاته، از بزرگان خطبای تاریخ و خطیب یگانه عصر خویش (درگذشته به سال ۳۷۴ ق) که سعی کرده است با اقتباس از خطبه امام (ع)، خطبه‌ای بسازد، سستی و ضعف خطبه ابن‌نُبَاته را توضیح داده و یادآور شده است که کلام علی (ع) از نظر لفظ و معنا و سبک و سیاق، برگرفته از قرآن کریم است که هیچ کلامی را نمی‌توان با آن مقایسه نمود. کلام علی (ع) ماندنی ندارد و پس از قرآن کریم و کلام سیدالمرسلین، هیچ کلامی فصیح‌تر، والاتر، برتر، زیباتر و ارجمندتر از آن نیست.^۵

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نُهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۵۴-۱۵۳.

۲. حافظ شیرازی، دیوان اشعار، ص ۷۳.

۳. موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۲۴.

۴. سید رضی، نُهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۵. ابن ابی‌الحدید، شرح نُهج البلاغه، ج ۲، ص ۸۳-۸۰.

وی در مقایسه‌ای دیگر میان خطبه‌های امام (ع) و ابن‌نُبَاته، بی‌مانندی کلام امیرمؤمنان (ع) را آشکار کرده و یادآور شده است که سخن‌شناسان و آشنایان به علم بیان، چون به دیده انصاف بنگرند، دریابند که جمله‌ای از نَحج البلاغه، برابر هزار جمله از ابن‌نُبَاته و بلکه برتر و والاتر از آن است.^۱

البته برخی در انتساب نَحج البلاغه به امام (ع) تردید کرده‌اند، اما اسناد فراوان موجود درباره مطالب این اثر، به‌روشنی این توهّم را زایل می‌سازد و بی‌گمان، نَحج البلاغه در مجموع بیانات و مکتوبات امیرمؤمنان (ع) است. ابن‌ابی‌الحدید معتزلی در شرح نَحج البلاغه خود در صحت و اصالت نَحج البلاغه سخنی گویا و استوار دارد، وی می‌نویسد:^۲

بسیاری از هواپرستان می‌گویند بخشی عظیم از نَحج البلاغه را دسته‌ای از سخنوران شیعی ساخته و پرداخته‌اند، و چه‌بسا قسمت‌هایی از این کتاب را به‌سید رضی و دیگران نسبت داده‌اند، اما اینان کسانی هستند که پرده عصبیت، چشم حقیقت‌بینشان را کور کرده و از راه مستقیم و آشکار حق منحرف گشته‌اند.

برای اینکه نادرستی این پندار را به اختصار روشن کنیم، باید بگوییم که وضع نَحج البلاغه، بنا به این تصور که از علی (ع) نباشد، از دو حال خارج نیست: یا تمامی آن از دیگران است، یا بخشی از آن. اما سستی و بطلان صورت اول به وضوح آشکار است؛ زیرا صحت اسناد بعضی از قسمت‌های آن به علی (ع) به تواتر ثابت شده، و همه یا اغلب محدثان و بسیاری از مورخان، قسمت‌های زیادی از آن را نقل کرده‌اند و چون شیعه نبوده‌اند، کسی نمی‌تواند نقل آنان را به غرضی حمل کند. صورت دوم نیز همان معنا را تأیید می‌کند، چون کسی که به آیین سخن و خطابه، آشنا و مأنوس باشد و از علم بیان طرفی بر بسته، و در این زمینه از ذوقی سالم و مجرب برخوردار باشد، بی‌تردید سخن رکیک و فصیح و افصح، و کلام اصیل و جدید را از هم بازمی‌شناسد، و چنانچه در برابر دفتری شامل مجموعه‌ای از سخنان دو یا چند خطیب قرار گیرد، اختلاف سبک و تفاوت سخن را درمی‌یابد. ...

وقتی خواننده با تأمل در نَحج البلاغه می‌اندیشد، همه آن را آبی زلال از یک سرچشمه، برخوردار از یک روح و جوهر، دارای یک طرز و سبک می‌یابد؛ عیناً مانند جسم ساده و بسیطی که هیچ جزء آن در ماهیت با دیگر اجزا اختلافی ندارد و همانند قرآن کریم که اول آن چون وسط آن، و وسط آن، مانند آخر آن است. ...

با این برهان قاطع و روشن، خطای کسانی که می‌پندارند این کتاب یا بخشی از آن به نام علی (ع) جعل و نوشته شده است، آشکار می‌شود.^۳

۱. همان، ج ۷، ص ۲۱۴-۲۱۱.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۱۲۹-۱۲۷.

۳. آل‌یاسین، نَحج البلاغه از کیست؟، ص ۲۴-۲۳.

ی) روش‌شناسی مطالعه نهج البلاغه

برای مطالعه نهج البلاغه و سیر در معارف والای آن، می‌توان به یکی از سه روش زیر، یا ترکیبی از آنها عمل کرد:

۱. روش ترتیبی؛^۲ روش تجزیه‌ای؛^۳ روش موضوعی. هر يك از این روش‌ها، ویژگی‌ها و مزیت‌هایی خاص دارد که در ذیل بدان اشاره می‌شود.

یک. روش ترتیبی

هدف از روش ترتیبی، بررسی و مروری است به ترتیب از ابتدای نهج البلاغه تا انتهای آن؛ یعنی بررسی ترتیبی خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها، چنان‌که شارحان بزرگ نهج البلاغه بدین روش، آن را شرح کرده‌اند؛ شارحانی چون: قطب‌الدین راوندی (درگذشته به سال ۵۷۳ ق)؛ قطب‌الدین کیدری (از عالمان قرن ششم)؛ ابن ابی‌الحدید معتزلی (درگذشته به سال ۶۵۶ ق)؛ ابن‌میثم بحرانی (درگذشته به سال ۶۷۹ ق)؛ سید حبیب‌الله خوئی (درگذشته به سال ۱۳۲۴ ق).

این شارحان گران‌قدر به شرح و تفسیر وجوهی از این مجموعه بی‌بدیل پرداخته‌اند و با توجه به بینش، گرایش و قوت‌های علمی خود، برخی از وجوه را گسترده‌تر مطرح نموده‌اند. بعضی از آنان به جنبه‌های اخلاقی، کلامی و فلسفی بیشتر عنایت کرده و برخی دیگر، بیشتر به جنبه‌های تاریخی، سیاسی و حکومتی پرداخته‌اند؛ همچنین است رویکرد به وجوه دیگر کلام امام (ع).

سخنران امیر بیان، علی (ع) وجوه گوناگون و جلوه‌ها و جاذبه‌های بی‌شماری دارد. طبیعی است هر کس با توجه به مرتبه وجودی و بینش و گرایش و جایگاه علمی خویش، وجوهی را برجسته و مورد بررسی و شرح قرار دهد. البته برای درک بهتر و مفیدتر نهج البلاغه، حق آن است که تا حد امکان هر مطلب از زوایای مختلف دیده شود و از ابعاد گوناگون مورد بررسی قرار گیرد؛ از جمله از جنبه‌های: ۱. لغت، ادب و جلوه‌های بلاغت؛ ۲. قرآنی؛ ۳. تاریخی؛ ۴. اجتماعی و سیاسی؛ ۵. حقوقی؛ ۶. اعتقادی؛ ۷. فلسفی و عرفانی؛ ۸. تربیتی و تعلیمی؛ ۹. روان‌شناسی فردی و اجتماعی؛ ۱۰. اقتصادی؛ ۱۱. حکومتی و مدیریتی؛ ۱۲. فقهی؛ ۱۳. فرهنگی؛ ۱۴. اخلاقی و ... که هر بخش از کلام امام دارای جنبه‌هایی از موارد یاد شده و نیز موارد یاد نشده است.

البته روش ترتیبی، روشی است زمان‌تر و طولانی، اما برای اشراف به همه مباحث و موضوعات نهج البلاغه، بسیار مفید است.

دو. روش تجزیه‌ای

در روش تجزیه‌ای، بخشی از نهج البلاغه یا برخی از خطبه‌ها، نامه‌ها و یا حکمت‌ها، مورد بررسی و شرح قرار می‌گیرد. این روش، روشی بخشی‌نگر و جزئی‌نگر است. طبیعی است که بخش یا جزء انتخاب‌شده را می‌توان از وجوه گوناگون و جهات مختلف مورد تأمل، دقت و بررسی قرار داد و درس آموخت و هدایت شد.

مزیت عمده این روش آن است که می‌توان خطبه، نامه، حکمت و یا بخش مورد نیاز را مطالعه و بررسی کرد و در فرصتی کوتاه، به مطلب مورد نظر رسید.

این روش، پیوسته مورد توجه اندیشمندان و هدایت‌جویان بوده است؛ چنان‌که بسیاری به شرح عهدنامه مالک اشتر،^۱ نامه امام (ع) به فرزندش امام حسن (ع)،^۲ خطبه همام،^۳ خطبه شقشقیه،^۴ حکمت امام (ع) خطاب به کمیل^۵ و جز اینها پرداخته‌اند.

۱. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. همان، نامه ۳۱.

۳. همان، خطبه ۱۹۳.

۴. همان، خطبه ۳.

۵. همان، حکمت ۱۴۷.

در این روش، موضوعی خاص مورد نظر قرار می‌گیرد و به نهج‌البلاغه عرضه می‌شود و کلیه مطالبی که مستقیم یا غیر مستقیم، موضوع مورد نظر را تبیین می‌کند، استخراج می‌شود و پس از بررسی، دسته‌بندی می‌گردد، و از آموزه‌های امام بیرون از نهج‌البلاغه نیز برای فهم بهتر آن کمک گرفته می‌شود. سپس جمع‌بندی آن مطالب ارائه می‌گردد. بدین ترتیب، مباحث مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تربیتی، اعتقادی و جز اینها می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد.

از مزیت‌های این روش، آن است که بحث کمتر دچار پراکندگی می‌شود و يك كل نگرى نسبت به موضوع مورد بررسی حاصل می‌گردد. همچنین جوانب مختلف يك امر لحاظ می‌شود و تبیینی کامل در رابطه با آن صورت می‌پذیرد. در این روش می‌توان به نظریات امام (ع) درباره موضوعی خاص، یا سیره آن حضرت در مواردی مشخص دست یافت.

در این روش سخنان امام که در مواضع گوناگون بیان شده است، یکدیگر را معنا می‌کند و جهت صحیح را در برداشت از نهج‌البلاغه نشان می‌دهد؛ زیرا نهج‌البلاغه پیکری واحد است که سراسر آن، هماهنگ، و ابتدا و انتهای آن، یکسان است و همه آن از سرچشمه‌ای زلال جوشیده و آموزه‌های يك روح است و به تمامی، دارای يك سبك و طرز، و از نظر سیاق و بافت و منطق، یکپارچه است.^۱ این ویژگی نهج‌البلاغه، زمینه لازم را برای مراجعه موضوعی و مطرح نمودن درد و مشکل، و گرفتن درمان و راه‌حل، آماده ساخته است.

با توجه به محدودیت‌های زمانی و موضوعی در روش‌های ترتیبی و تجزیه‌ای، روش موضوعی از جنبه‌های مختلف کارا و مفید است. از مزیت‌های آن این است که با رعایت مقدمات و آداب، مانع برداشت‌های نادرست می‌شود. البته باید در نظر داشت که روش موضوعی، بی‌نیاز از دو روش دیگر نیست و آن روش‌ها به‌عنوان ابزارهایی اساسی، این روش را مدد می‌دهند.

برای تحقیق موضوعی، می‌توان بر اساس گام‌های زیر عمل کرد:

۱. انتخاب موضوع؛ ۲. طرح مسئله؛ ۳. تعیین واژه‌های کلیدی؛ ۴. مآخذشناسی موضوع؛ ۵. استخراج مطالب از نهج‌البلاغه؛ ۶. عنوان دادن به مطالب؛ ۷. دسته‌بندی مطالب؛ ۸. بررسی و تطبیق مطالب؛ ۹. شرح و تحلیل مطالب؛ ۱۰. ارزیابی و استنتاج؛ ۱۱. تنظیم مطالب؛ ۱۲. نگارش مطالب.

بر این سیاق، آثاری وجود دارد و تلاش‌هایی مفید صورت گرفته و تألیفاتی درباره موضوعات معرفتی، سیاسی، اجتماعی، تربیتی، تاریخی، اقتصادی، و جز اینها در نهج‌البلاغه انجام شده است.^۲

ك) موضوع‌شناسی نهج‌البلاغه

تنوع موضوعی نهج‌البلاغه به‌گونه‌ای است که می‌توان فهرست‌های مفصلی بالغ بر ده‌ها جلد از موضوعات گوناگون نهج‌البلاغه تهیه کرد.

نهج‌البلاغه از نظر مضامین موضوعی، به‌شدت متأثر از قرآن کریم است. قرآن کریم مجموعه‌ای است از معارف حقیقی درباره خدا، انسان، هستی، جامعه و تاریخ؛ و در آن، بینش‌ها، گرایش‌ها، ارزش‌ها، روش‌ها، کنش‌ها و گویش‌ها تبیین شده است. نهج‌البلاغه نیز به تبع قرآن کریم، کتابی است که در آن بینش‌ها و نگرش‌های اصیل و حقیقی در رابطه با عالم و آدم، و خالق عالم و آدم تبیین شده است؛ و بیانگر گرایش‌ها و تعلق‌ها و ریشه‌یابی تعلق‌های انسانی و تلاش برای راهنمایی آدمیان به تعلق صحیح است که موجب سعادت و عزت این جهانی، و فلاح و رستگاری آن جهانی مردمان می‌شود. نهج‌البلاغه به تبع قرآن کریم، بیانگر ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها و راهنمایی انسان و جوامع انسانی به ارزش‌های الهی- انسانی، و نشان دادن روش‌ها و خطمشی‌های درست برای رساندن انسان و جوامع به مقصد و مقصود، و دور کردن آنان از به‌کارگیری روش‌های باطل و فرو غلطیدن در راه‌های نادرست است. این کتاب مجموعه‌ای

۱. بنگرید به: ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۲۹-۱۲۸.

۲. بنگرید به: نگارنده، چشمه خورشید، بخش هشتم با عنوان: کتاب‌شناسی نهج‌البلاغه.

است تربیتی که همه وجوه تربیتی انسان و جوامع انسانی را دربردارد و کنش‌ها و گویش‌های آدمیان را به سامانی مطلوب درمی‌آورد. تعالیم نُهج‌البلاغه راهی است برای شکوفایی استعدادهای انسان در جهت کمال مطلق.

نُهج‌البلاغه به تبع قرآن کریم مجموعه‌ای است از: ۱. بحث‌های توحیدی و معارف حقیقی؛ ۲. مباحث نبوت و هدایت الهی؛ ۳. معرفی جامعیت اسلام و فهم درست آن و تبیین هندسه صحیح اسلام؛ ۴. بحث از کائنات و خلقت؛ ۵. ارائه نظام‌نامه رهبری و سیاست، و مدیریت و حکومت و عدالت؛ ۶. بیان مواعظ و آموزش حکمت؛ ۷. تبیین تاریخ و درس عبرت؛ ۸. تعلیم دین و دین‌داری؛ ۹. مباحث معاد و قیامت؛ ۱۰. راه بندگی و عبودیت؛ و هزاران موضوع اصلی و فرعی و جزئی دیگر، با بیانی بدیع، لطیف و مسحورکننده.

۱. چرا سید رضی برای مجموعه گزیده‌ای از آموزه‌های امام علی (ع)، عنوان نهج‌البلاغه را برگزید؟
۲. آیا عصر زندگی شریف رضی در به‌وجود آمدن نهج‌البلاغه و ساختار و انتخاب مطالب آن تأثیر داشته است؟ بررسی کنید و جوانب آن را بیابید.
۳. چه ویژگی‌های شخصیتی سید رضی زمینه‌ساز تألیف نهج‌البلاغه بوده است؟
۴. آیا نهج‌البلاغه به جز تقسیم‌بندی مطالب به سه بخش خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها، دارای نظامی خاص در تألیف است؟
۵. آیا تمام آنچه شریف رضی در بخش خطبه‌ها و یا نامه‌ها آورده است خطبه و یا نامه‌است؟ اگر پاسخ منفی است، بررسی کنید که چرا غیر خطبه‌ها و یا غیر نامه‌ها را در این بخش قرار داده است.
۶. آیا نهج‌البلاغه می‌تواند راهنمای زندگی امروز بشر باشد؟ به چه نحو؟

منابع برای مطالعه بیشتر

۱. سید محمد مهدی جعفری، آشنایی با نهج‌البلاغه، تهران، امیرکبیر.
۲. محمدرضا حکیمی، کلام جاودانه، قم، دلیل ما.
۳. مصطفی دلشاد تهرانی، چشمه خورشید (آشنایی با نهج‌البلاغه)، تهران، دریا.

فصل اول: خداشناسی

اهداف

هدف از ارائه مطالب این فصل آن است که خواننده:

۱. با رویکردهای مختلف به مقوله خداشناسی و پیامدهای آن توجه یابد.
۲. به نحوه خداشناسی در نهج البلاغه آگاه گردد.
۳. با موضوع خداشناسی در عینیت زندگی آشنا شود.

الف) روش خداشناسی

نوع شناخت در رابطه با خداوند به شدت در زندگی آدمی تأثیرگذار است. خداشناسی، تنها امری قلبی و ذهنی نیست، بلکه انسان هرطور که خدا را بشناسد، زندگی می‌کند. خداوند همه چیز یک انسان مؤمن است. نوع فهم اهل ایمان از خدا، در روش، رفتار و کردار آنان تأثیر می‌گذارد.

کسانی که از خدا تلقی جاهلانه و تنگ‌نظرانه دارند، رحمت خدا را محدود می‌کنند و خداوند را همواره بر کرسی غضب می‌نشانند به انتظار اینکه از بنده‌اش لغزشی پیدا شود و به عذاب ابد کشیده شود؛ چنان‌که خوارج، خدا را این‌گونه فرض می‌کردند. از نظر آنان، جز عده بسیار معدودی از بشر، همه مخلد در آتش جهنم بودند. چنین اشخاصی همه مردم جهان را با دید کفر و الحاد می‌نگرند و دایره اسلام و مسلمانی را بسیار محدود تصور می‌کنند.^۱ اما کسانی که از خدا تلقی عالمانه و عاشقانه دارند، رحمت او را واسع می‌بینند؛ خداوند را همواره در جایگاه رحمت می‌دانند، که چون بنده‌ای گناه ورزد و از ساحت قرب الهی دور گردد، خدای مهربان از سر لطف و رحمت به سوی بنده عاصی بازگردد تا بنده توفیق استغفار و توبه بیابد، و چون بنده توبه کند، توبه او را بپذیرد و او را قبول نماید.

ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. ۲

پس [خدا] به آنان [توفیق] توبه داد، تا توبه کنند. بی‌تردید خدا همان توبه‌پذیر مهربان است.

یعنی توبه بنده همیشه میان دو توبه از جانب خدای متعال قرار دارد: یکی بازگشت خداوند مهربان به سوی بنده از سر رحمتش تا بنده را توفیق توبه دهد و دیگر، بازگشت خدای رحمان به بنده در اینکه او را بپذیرد و توبه‌اش را قبول نماید. البته بازگشت خدای مهربان به سوی بنده، از بازگشت بنده به سوی او بیشتر است: «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.»^۳

این‌گونه خداشناسی، منطبق قرآن و نهج البلاغه است؛ چنان‌که وقتی علی (ع) برای فرزند خویش، حضرت مجتبی (ع) و همه فرزندان معنوی خویش از دعا و توبه سخن گفته و به بازگشت به خدا فراخوانده، چنین فرموده است:

وَاعْلَمَ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ، وَ تَكَفَّلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ، وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ، وَ تَسْتَرْحِمُهُ لِيَرْحَمَكَ، وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ، وَ لَمْ يَلْجِئِكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ، وَ لَمْ يَمْنَعْكَ إِنْ أَسَأْتَ مِنْ

۱. مطهری، جاذبه و دافعه علی*، ص ۱۶۶-۱۶۵.

۲. توبه: ۱۱۸.

۳. بقره: ۳۷ و ۵۴؛ نیز بنگرید به: طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۳۳؛ ج ۴، ص ۲۴۵؛ ج ۹، ص ۴۰۱.

التَّوْبَةِ، وَ لَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنَّقْمَةِ وَ لَمْ يُعَيِّرْكَ بِالْإِنَابَةِ، وَ لَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحَةُ بِكَ أَوْلَى، وَ لَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ، وَ لَمْ يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ، وَ لَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ، بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ عَنِ الذَّنْبِ حَسَنَةً، وَ حَسَبَ سَيِّئَتِكَ وَاحِدَةً، وَ حَسَبَ حَسَنَتِكَ عَشْرًا، وَ فَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ، وَ بَابَ الْإِسْتِعْتَابِ. ٤

بدان خداوندی که گنجینه‌های آسمان و زمین در دست اوست، تو را در دعا رخصت داده و خود اجابت آن را برعهده گرفته و تو را فرموده که از او بخواهی تا عطایت کند، از او آموزش طلبی تا بیامرزدت. میان تو و خود کسی را نگمارده تا تو را از وی باز دارد؛ تو را به کسی وانگذاشته که در نزد او شفاعت کند؛ اگر گناه کردی، از توبه منعت ننموده و در کیفیت شتاب نفرموده؛ چون به او بازگردی، سرزنشت نکنند؛ آنجا که رسوا شدند سزااست، پرده‌ات را ندرد؛ در پذیرفتن توبه بر تو سخت نگرفته و حساب گناهت را نکشیده و از بخشایش نومیدت نگردانیده، بلکه بازگشتت را از گناه نیک شمرده و هر گناهت را یکی گرفته و هر کار نیکویت را ده به حساب آورده و در توبه را برای بازگذاشته و راه کسب خشنودی‌اش را گشوده.

انسان هرگونه خدا را بیابد، خود را آن‌سان می‌سازد، تا عبد به خصلت معبود درآید. آنان که خداوند را خودکامه، خشن و بی‌قانون تصور می‌کنند، حکومت، مدیریت، سیاست و روابط اجتماعی‌شان به همین رنگ درمی‌آید و آنان که خدایشان خدایی لطیف، رحمان و رحیم است که جز عدل نمی‌کند، به حکومت، مدیریت، سیاست و روابط اجتماعی مناسب این فهم‌رو می‌کنند. در آموزه‌های علوی، اهتمامی جدی در پیراستن اندیشه خدانشناسی از فهم‌ها و تلقی‌های نادرست، و شناساندن خدایی است که ستون‌های دینش را بر عشق و دوستی خود بنیاد نهاده‌است:

إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ، وَ اصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ، وَ اصْفَاهُ خَيْرَةَ خَلْقِهِ، وَ أَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ. ٥

دین اسلام، دین خداست که آن را برای خود برگزید و به دیده عنایت خویش آن را پرورید و بهترین آفریدگان خود را مخصوص رساندن آن به مردمان گردانید و ستون‌های آن را بر دوستی خود استوار ساخت.

محور اندیشه دینی، خدانشناسی است و اساس رسالت پیام‌آوران الهی این بوده است که انسان را با حقیقت هستی پیوند دهند و اندیشه خداباوری را به مردمان عرضه و ترویج و تثبیت کنند؛ زیرا خداباوری در معنای صحیحش چنان تحولی در همه شئون زندگی آدمیان ایجاد می‌کند که همه‌چیز را در جهت تعالی دگرگون می‌سازد. خداباوری، شیفتگی، دلدادگی و حیرت در برابر عظمت حقیقت هستی، مبنایی شگفت و اساسی در زندگی آدمی دارد، اما انسان این امر اساسی را از یاد می‌برد و از لطافت آن غافل می‌شود و تکرار اسم خداوند تبدیل به صورتی لفظی می‌شود و انسان از یاد می‌برد که با چه حقیقت عظیمی مرتبط است. امیرمؤمنان علی (ع) آدمیان را متوجه این امر کرده و فرموده است:

٤ . سید رضی، تحف البلاغ، نامه ٣١.

٥ . همان، خطبه ١٩٨.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ وَ جَلَالَ كِبْرِيَائِهِ مَا حَبَّرَ مُقَلَّ الْعُيُونِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ. ١

سپاس و ستایش خدا را که نشانه‌های قدرت و عظمت خود را چنان هویدا کرده که دیده‌ها را از شگفتی قدرتش به حیرت آورده است!

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَّنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ، وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ، وَامْتَنَعَ عَلَى عَيْنِ البَصِيرِ، فَلَا عَيْنٌ مَنْ لَمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ، وَ لَا قَلْبٌ مَنْ أَثْبَتَهُ يُبْصِرُهُ. ٢

سپاس و ستایش برای خداوندی است که در عمق رازهای پنهان هر جریانی حضور دارد، گرچه بر دیده هیچ دیده‌وری نمی‌نشیند، اما تمامی پدیده‌های جهان درخش آسا، هستی‌اش را گواهند. بدین‌سان نه چشمی که او را نبیند، انکارش تواند کرد و نه قلبی که پذیرای اوست، راهی به دیدنش دارد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ ... وَالظَّاهِرِ فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ، وَالْبَاطِنِ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ. ٣

سپاس مخصوص خدایی است ... که چنان آشکار است که چیزی از او آشکارتر نیست و آن‌چنان مخفی است که چیزی از او مخفی‌تر نیست!

هستی او پیداتر از هستی سایر اشیاست، زیرا هستی او به خود پیداست و هستی سایر اشیا بدو هویداست؛ چنان‌که فرموده است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ٤ و نور به چیزی گویند که به خود پیدا و پیداکنده سایر اشیا باشد.

همه عالم به نور اوست پیدا	کجا او گردد از عالم هویدا
زهی نادان که او خورشید تابان	به نور شمع جوید در بیابان ^٥

خداوند هم پیداست و هم پنهان. او در ذات خود پیدا، اما از حواس انسان پنهان است. پنهانی او از حواس انسان از ناحیه محدودیت حواس است، نه از ناحیه ذات او. وجود مساوی با ظهور است و هرچه وجود کامل‌تر و قوی باشد، ظاهرتر است و برعکس، هرچه ضعیف‌تر و با عدم مخلوط‌تر باشد، از خود و از غیر پنهان‌تر است. حواس ما به حکم محدودیتی که دارد، فقط قادر است موجودات مقید و محدود و دارای مثل و ضد را در خود منعکس کند. حواس ما از آن جهت رنگ‌ها، شکل‌ها، آواها و غیر اینها را درک می‌کند که به مکان و زمان محدود می‌شوند، در یک‌جا هستند و در جایی دیگر نیستند، در یک زمان هستند و در زمانی دیگر نیستند؛ مثلاً اگر روشنی همیشه و همه‌جا به‌طور یکنواخت باشد، قابل احساس نیست. اگر یک آواز به‌طور مداوم و یکنواخت شنیده شود، هرگز شنیده نمی‌شود. ذات حق که صرف‌الوجود و فعلیت محض است و هیچ مکان و زمان او را محدود نمی‌کند، نسبت به حواس ما باطن است، اما او در ذات خود عین ظهور است و همان کمال ظهورش که ناشی از کمال وجودش است، سبب خفای او از حواس

١ . همان، خطبه ١٩٥.

٢ . همان، خطبه ٤٩.

٣ . همان، خطبه ٩٦.

٤ . خدا نور آسمان‌ها و زمین است. (نور (٢٤): ٣٥)

٥ . الفيض الکاشانی، کلمات مکنونه من علوم اهل الحکمه و المعرفه، ص ٨.

ماست. جهت ظهور و جهت بطون در ذات او یکی است. او از آن جهت پنهان است که در نهایت پیدایی است، او از شدت ظهور در خفاست.^۱

مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ، وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُرَائِلَةٍ ۲

با هر چیز هست، اما قرین آن نیست؛ غیر از هر چیز است، اما جدا از آن نیست.

وَ إِنَّهُ لَبِكُلِّ مَكَانٍ، وَ فِي كُلِّ حِينٍ وَ أَوَانٍ، وَ مَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَ جَانٍ ۳

و او در هر جا هست و در هر زمان، و با آدمیان است و با پریان.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالِّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ، وَ بِمُحَدِّثِ خَلْقِهِ عَلَى أَرْزَلِيَّتِهِ ... وَالشَّاهِدِ لَابِمُمَاسَّةِ، وَالْبَائِنِ لَابْتِرَاحِي مَسَافَةٍ، وَالظَّاهِرِ لَابْرُؤِيَّةِ، وَالْبَاطِنِ لَابِلَطَافَةِ. بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا وَ الْقُدْرَةَ عَلَيْهَا؛ وَ بَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَ الرَّجُوعِ إِلَيْهِ. ۴

سپاس و ستایش خدایی را که به آفرینش خویش بر هستی خود راهنماست و آفریده‌های نو به نو بر ازلیت وی گواه است! ... همراه هر چیزی است، نه چنان که آن را بساید؛ و جدا از آن است، نه آنکه مسافتی در میان آید. آشکاراست، نه به دیدار؛ پنهان است، نه ناپدیدار. از چیزها جداست، چه بر آنها چیره و تواناست؛ و هر چیز جز اوست، که در برابر او خاضع است و بازگشتش به خداست.

خدای سبحان در عین آنکه نامحدود و بی‌کران است، با هر چیزی هست، اما در او حلول نمی‌کند. او نامحدود است، ولی با هر محدودی هست. او قیم هر محدودی است، ولی با هیچ چیز قرین و متحد نیست. اگر با موجودات نباشد، محدود خواهد بود، و اگر با موجودات قرین باشد، باز محدود خواهد بود. پس، لازمه ازلیت حق این است که با هر چیز باشد، ولی قرین او نباشد؛ خارج از هر چیز باشد، ولی جدا از آن نباشد.^۵ خداوند با همه موجودات معیت دارد. معیت خداوند، معیت قیومیت است و او قیوم موجودات می‌باشد. معیت وجود با موجود، مانند معیت صاحب سایه با سایه است. وجود استقلالی برای هیچ موجودی متصور نیست و غیر او وجودی نیست مگر به اعتبار، و همه چیز وجودی اعتباری دارد.

ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما	تو وجود مُطلقِی فِإِنِّي نُمَا
ما همه شیران ولی شیر عَلم	حمله‌شان از باد باشد دم به دم
حمله‌شان پیداست و ناپیداست باد	آنک ناپیداست هرگز گم مباد
باد ما و بود ما از دادِ توست	هستی ما جمله از ایجادِ توست ^۶

اگر انسان خدا را این‌چنین نزدیک و لطیف و قیوم همه چیز ببیند، در برابر عظمت حق، سر تسلیم فرود می‌آورد و در همه وجوه زندگی، از راه بندگی حق عمل می‌کند.

۱. مطهری، سیری در فحج‌البلاغه، ص ۶۷-۶۵.

۲. سید رضی، فحج‌البلاغه، خطبه ۱.

۳. همان، خطبه ۱۹۵.

۴. همان، خطبه ۱۵۲.

۵. جوادی آملی، حکمت نظری و عملی در فحج‌البلاغه، ص ۹۱.

۶. مولوی بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۶۰۵-۶۰۲.

ب) خداشناسی در عینیت زندگی

در نگاه توحیدی علی (ع)، عالم جلوه خداست و همه موجودات و مخلوقات، جلوه‌گر عظمت و قدرت خداوندند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ. ١

سپاس و ستایش خدای را که به آفرینش مخلوقاتش بر آفریدگان خود نمودار است!

اگر انسان خدا را به درستی باور کند و حضور او را در همه‌جا بپذیرد و گستره نعمت او را ببیند و در مقابل عظمت قدرت الهی سر فرود آورد و به او دل بسپارد، به محکم‌ترین تکیه‌گاه پناه می‌برد و به آرامش حقیقی می‌رسد و هرگز گردن‌کشی و گردن‌فرازی نمی‌کند و در راه درست گام برمی‌دارد. این‌گونه است که خداشناسی در عینیت زندگی معنا می‌یابد.

وَ لَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَ جَسِيمِ التَّعَمُّةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ. ٢

و اگر در بزرگی قدرت و کلانی نعمت او می‌اندیشیدند، به راه راست باز می‌گشتند.

خداشناسی در عینیت زندگی جلوه‌هایی دارد که بدان‌ها شناخته می‌شود که به مواردی از آنها اشاره می‌گردد.

یک. امنیت روحی

هر چه یاد خدا در دل آدمی بیشتر بنشیند و هر چه عظمت حق در جان انسان بیشتر جلوه کند، روح آدمی فره‌تر می‌شود و انسان از امور دنیایی که مایه اضطراب و تشویش است، آزاد می‌شود و از آنچه موجب حقارت و پستی است، نجات می‌یابد.

عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ. ٣

آفریدگار در جان آنان بزرگ بود، پس، هر چه جز اوست، در دیده‌هایشان خرد نمود.

شایسته است که انسان چنین باشد:

إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَمَ جَلَالَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِي نَفْسِهِ، وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ لِعَظَمِ ذَلِكَ كُلِّ مَا سِوَاهُ. ٤

کسی که جلال خدای سبحان در دیده جان او و منزلتش در دل او بزرگ آید، سزااست که به‌خاطر این بزرگی هر چه جز خداست، نزد او خرد نماید.

انسانی که عظمت خداوند در جانش بنشیند، به چنان امنیت روحی دست می‌یابد که در سختی‌ها و تنگناها، و خوشی‌ها و گشایش‌ها خود را نمی‌بازد و از مسیر درست بیرون نمی‌رود، چنان‌که امام علی (ع) آن را این‌گونه مشخص کرده است:

١. سید رضی، نصح البلاغه، خطبه ١٠٨.

٢. همان، خطبه ١٨٥.

٣. همان، خطبه ١٩٣.

٤. همان، خطبه ٢١٦.

فِي الزَّلَازِلِ وَفُورٍ، وَ فِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ، وَ فِي الرَّحَاءِ شُكُورٌ. لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَ لَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ. ١

در پیشامدهای زیر و روکننده آرام و استوار، و در ناخوشایندی‌ها بسی پایداری، و در روزگار آسایش بسی سپاسگزار. بر کسی که دشمن دارد، به بیراهه ستم نرود، و درباره کسی که دوست دارد، به گناه آلوده نشود.

دو. نفی گردن‌فرازی و گردن‌کشی

چون آدمی به مقام بندگی خویش رو کند و عظمت حق جانش را لبریز سازد، دیگر جایی برای گردن‌فرازی و گردن‌کشی نمی‌ماند. تجبر و تکبر انسان از آن است که توهم خدایی می‌کند و سر بر آستان حق نمی‌ساید، ولی چنانچه از این توهم خارج شود، هر چه در مقام بندگی بالاتر رود، از تجبر و تکبر دورتر می‌گردد.

وَ إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَظَّمَ، فَإِنَّ رِفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمْتَهُ أَنْ يَتَوَاضَعُوا لَهُ، وَ سَلَامَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قَدَرْتَهُ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ. ٢

بی‌گمان آن‌که عظمت خدا را داند، سزاوار نیست خود را بزرگ خواند. بلندی قدر کسانی که بزرگی پروردگار را می‌دانند، در این است که در برابر او فروتنی کنند، و سلامت آنان‌که می‌دانند قدرت او تا کجاست، در آن است که به فرمانش گردن نهند.

سه. توجیه مسئولیت انسانی

احساس حضور در محضر خدا، انسان را نسبت به خود و دیگران، نسبت به روش و رفتارش مسئول می‌سازد؛ مسئولیتی که در هر شرایطی برقرار می‌ماند و تابع عوارض بیرونی نمی‌باشد.

قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ، وَ خَبَرَ الصَّمَائِرَ، لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَالْغَلْبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَالْقُوَّةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ. ٣

به رازها دانا و بر درون‌ها بیناست. بر هر چیز احاطه دارد، و چیرگی او بر همه چیز است، و بر هر چیز تواناست.

در اندیشه امام علی (ع) اعتقاد به خدا و باور به توحید چنان مسئولیت‌آور است که انسان حقوق مردمان را چون حقوق الهی پاس می‌دارد؛ زیرا حقوق انسانی در بنیاد توحید و یکتاپرستی پیوند خورده است.

١. همان، خطبه ١٩٣.

٢. همان، خطبه ١٤٧.

٣. همان، خطبه ٨٦.

وَّ شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا. ١

[و خداوند [حقوق مسلمانان را با اخلاص و یکتاپرستی پیوند داده است.

چهار. وارستگی و پروا پيشگی

باور به خدا آدمی را پروا پيشه و حرمت نگه دار می سازد. هر چه این باور عمیق تر باشد، وارستگی انسان از پستی و آلودگی، تجاوز و تعدی، و حرکت انسان داخل مرزها و حریم های الهی و انسانی در آشکار و نهان بیشتر خواهد بود.

اتَّقُوا مَعْاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ. ٢

از نافرمانی خدا در نهان ها بپرهیزید، زیرا آن که بیننده و گواه است، خود داوری کننده است.

و لَا تَهْتَكُوا أَسْرَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ. ٣

و نزد آن کس که می داند نهان شما را [از شما بهتر [پرده دری نکنید.

فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بَعَيْنِهِ. ٤

پس، پروا کنید از خدایی که بر کارهای شما بیناست!

پنج. عدالت پيشگی و ظلم ستیزی

آن که به خدا ایمان دارد، دست به ستم نمی گشاید و به عدالت اهتمام می ورزد؛ زیرا می داند خداوند، عدالت پیشگان را دوست دارد و از ظلم و ظالمان بیزار است. هیچ چیز چون ستم و ستمگری موجب دگرگونی نعمت و شتاب در کیفر نمی شود.

١. همان، خطبه ١٦٧.

٢. همان، حکمت ٣٢٤.

٣. همان، خطبه ٢٠٣.

٤. همان، خطبه ١٨٣.

أَنْصِفِ اللَّهَ وَ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَ مَنْ لَكَ فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ، وَ مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصَمَهُ دُونَ عِبَادِهِ، وَ مَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَذْخَصَ حُجَّتَهُ، وَ كَانَ لِلَّهِ حَرْباً حَتَّى يَنْزِعَ وَ يَتُوبَ. ١

از جانب خودت و خاندان ویژه‌ات، و از جانب هرکس از شهروندان که به او گرایش و وابستگی داری، دادِ خدا و مردم را بده، زیرا اگر چنین نکنی ستم کرده‌ای. و هرکه به بندگان خدا ستم کند، خداوند به جای بندگانش به دادستانی از او برخیزد، و دلیل او را [در دادگاه دادگری] باطل و نابود سازد، و او با خدا پیوسته در جنگ باشد تا آنکه دست بکشد و توبه آرد و [جبران نماید].

وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ تَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَيَّ ظَلَمٍ. ٢

و هیچ چیز چون بنیاد ستم نهادن، نعمت خدا را دگرگون ندارد، و کیفر او را نزدیک نیارد.

شش. استقامت و پایداری

انس به حق، غربت آدمی را می‌زاید، وحشت او را از هر جهت زایل می‌سازد، و وی را به قوت حق قوی و بااستقامت و پایداری می‌کند. هیچ چیز مانند یاد حق و تکیه به خدا در سختی‌ها و مشکلات، انسان را استوار و راسخ نمی‌سازد و توانایی نمی‌بخشد.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْسُ الْآنِسِينَ لِأَوْلِيائِكَ، وَ أَحْضَرُهُمْ بِالْكَفَايَةِ لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ. ٣

خدایا! تو از همه همدمان، با دوستانت بیشتر همدمی و برای کسانی که کار خود را به تو واگذارده‌اند، از هرکس کاردان‌تری.

إِنْ أَوْحَشْتَهُمُ الْغُرْبَةَ أَنْسَهُمْ ذِكْرَكَ، وَ إِنْ صَبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجَأُوا إِلَى الْإِسْتِجَارَةِ بِكَ، عَلِمًا بِأَنَّ أَرْمَةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ، وَ مَصَادِرُهَا عَنْ قَضَائِكَ. ٤

اگر غربتشان به وحشت اندازد، یاد تو آنان را آرام سازد؛ و اگر مصیبت‌ها بر آنان فرو بارد، به تو پناه آرند و رو به درگاه تو دارند، چه می‌دانند سررشته کارها به دست توست، و سرچشمه کارها از قانونمندی حاکم بر هستی برپا شده از جانب توست.

هفت. آزادی و آزادی‌گرایی

ایمان به خدا ضامن آزادی آدمی از غیر خداست. تا زمانی که انسان به حقیقت هستی روی نکند و دل به خدا نبندد، در بندگی غیر خدا به سر می‌برد و طعم آزادی حقیقی را نمی‌چشد. انسان، آزاد از غیر خدا آفریده شده و شایسته نیست جز در برابر خدا سر خم کند و گوهر آزادی و آزادگی خود را ارزان بفروشد؛ تلاش پیام‌آوران الهی این بوده است که آدمی را از دام بت‌ها و هر معبودی جز خدا نجات دهند و به بندگی حق، یعنی آزادی مطلق برسانند.

١. همان، نامه ٥٣.

٢. همان.

٣. همان، خطبه ٢٢٧.

٤. همان.

فَبِعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ. ١

پس خدا، محمد را به حق برانگیخت، تا بندگانش را از پرستش بتان بیرون آرد و به عبادت او درآورد، و از پیروی شیطان برهاند، و به اطاعت خدا راه نماید.

وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا. ٢

بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.

پرسش و پژوهش

۱. خداشناسی در نهج البلاغه از چه سنخ خداشناسی است و شاخصه‌های آن چیست؟
۲. این سخن که «محور اندیشه دینی، خداشناسی است» چگونه در نهج البلاغه قابل تبیین است؟
۳. چه مواردی دیگر از خداشناسی در عینیت زندگی را می‌توان در نهج البلاغه یافت؟
۴. چرا و چگونه ایمان به خدا ضامن آزادی انسان از غیر خداست؟
۵. پیدا و پنهان بودن خداوند را با چه عبارات دیگری از نهج البلاغه می‌توان تبیین کرد؟

منابع برای مطالعه بیشتر

۱. لطف‌الله صافی گلپایگانی، الهیات در نهج البلاغه، تهران، بنیاد نهج البلاغه.
۲. محمد مفتاح، حکمت الهی در نهج البلاغه، تهران، پیام آزادی.
۳. محمدعلی گرامی، خدا در نهج البلاغه، تهران، بنیاد نهج البلاغه.

۱. همان، خطبه ۱۴۷.

۲. همان، نامه ۳۱.

فصل دوم: پیامبری و پیشوایی

اهداف

هدف از ارائه فصل پیامبری و پیشوایی این است که خواننده:

۱. با فلسفه وحی و پیام‌آوری آشنا شود.
۲. از رسالت پیامبر خاتم آگاهی یابد.
۳. به استمرار پیامبری در پیشوایی توجه پیدا کند.
۴. جایگاه پیشوایان پس از پیامبر اکرم را دریابد.
۵. به موضوع جاودانگی پیشوایی برای استمرار هدایت الهی توجه یابد.

الف) فلسفه وحی و پیام‌آوری

زیباترین و لطیف‌ترین جلوه بارش رحمت حق برای هدایت آدمیان، نشان دادن راه رفتن به سوی بلندای هستی و گشودن درهای بهشت است. این کار جز به میمنت وحی و پیام‌آوری ممکن نیست. پیامبران آمده‌اند تا انسان را از حضيض خاك به بلندای افلاك ببرند و از جهنم حیوانیت به بهشت انسانیت برسانند. هیچ حادثه‌ای در عالم، عظیم‌تر و دلربا‌تر از جلوه‌گری رحمت بیکران خداوندی در لباس وحی و پیام‌آوری نیست، که بدون آن، راه به سوی حقیقت هستی و درهای بهشتی و رازهای معنوی بر بشر گشوده نمی‌شود. درهای خاص آسمانی جز به برکت وحی و پیام‌آوری بر آدمیان خاکی گشوده نمی‌شود و این انتظار که بتوان بدان بارگاه به غیر از منبع وحی و پیام‌آوری راه یافت، انتظاری بیهوده است.

يَحَقُّ أَقُولُ لَكُمْ ... وَ مَا يُبَلِّغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاوَاتِ إِلَّا الْبَشَرُ ۱

به حق به شما می‌گویم ... که بعد از پیام‌رسانان آسمان، از طرف خدا جز بشر تبلیغ نمی‌کند] و حقایق الهی را به دیگران نمی‌رساند [.

تنها افرادی از بشر، یعنی پیام‌آوران الهی، واسطه ابلاغ پیام‌هایی هستند که به واسطه فرشتگان مقرب خداوند فرستاده می‌شود؛^۲ اینان هستند که راه حق را به آدمیان نشان می‌دهند؛ چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع) فرموده است:

۱. سید رضی، نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰.

۲. مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین*، شرح تازه و جامعی بر نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۶۶۱.

بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ، وَ جَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ، لِنَلَا تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْإِعْدَارِ إِلَيْهِمْ. فَدَعَاهُمْ
بِلِسَانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ. ۱

خداوند پیامبرانش را برانگیخت و وحی خود را خاص ایشان فرمود؛ آنان را حجت خود بر آفریدگانش نمود تا برای مردمان
جای عذری نماند. پس، به زبانی راست، آنان را به راه حق خواند.

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُثْبِرُوا
لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَ يُرْوُهُم آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ. ۲

پس خداوند فرستادگان خود را در میان ایشان برانگیخت و پیامبرانش را بی‌دری به سوی آنان گسیل داشت، تا از ایشان
بخواهند که حق میثاق فطرت را بگزارند، و نعمت فراموش شده را به یادشان آرند، و با رسانیدن پیام پروردگار، حجت را بر آنان
تمام کنند، و گنجینه‌های خرد را بر ایشان بگشایند و چشم آنان را به روی نشانه‌های قدرت خدا بازسازند.

از این سخن امام (ع) نکات ذیل استفاده می‌شود:

۱. خداوند از میان همه مردم، کسانی را برانگیخته است که فرستادگانی از جانب او برای هدایت آنان باشند و هیچ ملتی بی‌بهره از
فرستادگان الهی نبوده است.

۲. پیام‌آوران الهی، یکی پس از دیگری به سوی مردم آمده و راه هدایت را برایشان گشوده‌اند.

۳. انسان به‌طور فطری عاشق کمال مطلق است و خداوند از نوع انسان پیمانی فطری گرفته است که جز او را نپرستند، اما عوامل
مختلفی چون: استکبار، خودخواهی، حرص، تعلق‌های پست و وابستگی‌ها بر این فطرت سایه می‌افکنند و آدمی مصداق کمال را
اشتباه می‌گیرد و به پیمان فطرت خود وفا نمی‌کند. پیامبران در رسالت خود مردمان را به وفای به پیمان فطری و رو کردن به کمال
مطلق حقیقی فرا می‌خوانند.

۴. خداوند از سر رحمت گسترده خویش، امکانات لازم را برای شکوفایی استعدادهای انسان در جهت کمال مطلق در اختیارش
گذاشته است، از جمله: توان شناخت، اندیشه، آزادی و اختیار، اراده و جز اینها. انسان به علل گوناگون این نعمت‌ها را که راهگشای
او به سوی حقیقت هستی و سعادت این‌جهانی و آن‌جهانی‌اند، فراموش می‌کند.

۵. پیامبران نعمت‌های فراموش شده را به یاد آدمیان می‌آورند تا به راه هدایت آیند.

۶. پیام‌آوران الهی با بیانی روشن و دلایلی آشکار با مردمان سخن می‌گویند و حجت را بر آنان تمام می‌نمایند.

۷. پیام‌آوران الهی برای انجام دادن رسالت هدایت آدمی، عقل انسان‌ها را- که پیامبر درونی ایشان است- برمی‌انگیزند و آن را از
اسارت هواوهوس، آلودگی و ناپاکی، باورهای غلط و اعتقادات نادرست آزاد می‌سازند تا انسان خود، راه هدایت را برگزیند و با پیامبران
همراه گردد.

۸. پیام‌آوران الهی چشم آدمیان را بر نشانه‌های قدرت خدا می‌گشایند تا انسان در برابر عظمت حق سر تسلیم ساید و به حق تن

دهد. ۳

۱. سید رضی، نصح‌البلاغه، خطبه ۱۴۴.

۲. همان، خطبه ۱.

۳. بنگرید به: جعفری، آموزش نصح‌البلاغه، ص ۲۰۰-۱۹۸.

ب) پیام آور خاتم

پیام آوران الهی با وجود اختلافات فرعی و ظاهری، روح پیامشان یکی بوده و وابسته به مکتب واحدی بوده‌اند. این مکتب با توجه به استعداد جوامع بشری، به تدریج مراحل را طی کرده تا به صورت مکتبی کامل و جامع برای هدایت همیشگی بشر و پاسخ به نیاز انسان عصر خاتمیت به دین عرضه شده است.

إِلَىٰ أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لِإِنجَازِ عِدَّتِهِ، وَتَمَامِ نُبُوتِهِ. ۱

تا آنکه خدای سبحان، محمد را برانگیخت برای اینکه وعده خود را انجام دهد و پیامبری را به آن حضرت ختم نماید.

وعده حق الهی این بوده است که لطف خود را بر آدمیان تمام کند و آخرین پیام آور خود را با دینی کامل برای هدایت همه مردمان، گشودن درهای آسمان و راهنمایی آدمیان به سوی کمال شایسته‌شان برانگیزد.

ج) هدف برانگیخته شدن آخرین فرستاده الهی

پیامبر اسلام - آخرین فرستاده الهی - با هدف هدایت همه مردمان به واسطه کتابی جاودان برانگیخته شد.

فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَىٰ عِبَادَتِهِ، وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَىٰ طَاعَتِهِ،
بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهٗ وَ أَحْكَمَهُ. ۲

پس خدا، محمد را به حق برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بتان برون آرد و به عبادت او درآورد، و از پیروی شیطان برهاند و به اطاعت خدا راه نماید؛ به واسطه قرآنی که قوانین و راهنمایی‌هایش را روشن و استوار فرمود.

اساس رسالت پیامبر اکرم آن است که انسان را از هر نوع بت‌پرستی چون: غیرخداپرستی، قدرت‌پرستی، شهوت‌پرستی، گروه‌پرستی و دیگر صورت‌های بت‌پرستی، و نیز از اطاعت هر آنچه آدمی را از خدا دور می‌سازد، از روابط شیطانی و گمراهی‌ها نجات بخشد و به آستان هدایت رهنمون سازد. امیرمؤمنان علی (ع)، در خطبه‌ای که در آن چگونگی درود فرستادن بر پیامبر را بیان کرده، فرموده است:

اللَّهُمَّ ... اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَ نَوَامِي بَرَكَاتِكَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ، وَالْفَاتِحِ لِمَا انْغَلَقَ، وَالْمُعَلِّمِ
الْحَقِّ بِالْحَقِّ، وَالِدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْأَبَاطِيلِ، وَ الدَّمِغِ صَوْلَاتِ الْأَضَالِيلِ ... وَاعِيًا لَوْحِيكَ، حَافِظًا لِعَهْدِكَ، مَاضِيًا عَلَىٰ نَفَاذِ أَمْرِكَ،
حَتَّىٰ أَوْزَىٰ قَبَسَ الْقَابِسِ، وَ أَضَاءَ الطَّرِيقَ لِلْخَابِطِ، وَ هُدَيْتَ بِهِ الْقُلُوبَ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ ... ۳

بارخدا! بهترین درودها و پربارترین برکت‌ها را خاص بنده و پیامبر خود گردان، که خاتم پیامبران پیشین، گشاینده درهای بسته [رحمت بر مردم و زمین]، آشکارکننده حق با برهان، فرو نشاننده جوش و خروش نادرستی‌ها و در هم کوبنده تسلط گمراهی‌هاست ... وحی تو را به گوش جان شنوا، عهد تو را نگهبان، و در راه اجرای فرمان تو روان است، تا آنجا که چراغ

۱. سید رضی، فتح‌البلاغه، خطبه ۱.

۲. همان، خطبه ۱۴۷.

۳. همان، خطبه ۷۲.

جویندگان حق را فروغ بخشید، بر سر راه گمراهان چون خورشیدی بدرخشید و دل‌های فرورفته در فتنه‌ها و گمراهی‌ها به راهنمایی او رخت به کنار کشید.

جز با ظهور پیامبر خاتم، این چنین در هدایت گشوده نمی‌شد، راه سعادت هموار نمی‌گردید، و قلب‌ها زمینه تحول به هدایت نمی‌یافت.

(د) صورت و سیرت آخرین پیام‌آور الهی

پیامبر اکرم که خود بهترین صورت و سیرت را داشت، به زیباترین صورت و با نیکوترین سیرت مردمان را به هدایت خواند و راهی را که خود رفته بود، برای نجات آدمیان ترسیم نمود. علی (ع) در توصیف صورت و سیرت آن حضرت فرمود:

حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شَهِيداً وَبَشيراً وَنَدِيراً، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً، وَ أَنْجَبَهَا كَهْلاً، وَ أَطَهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً، وَ أَجْوَدَ الْمُسْتَمْطَرِينَ دِيمَةً.^۱

تا اینکه خدا محمد را برانگیخت، گواهی دهنده، مژده رساننده، و بیم‌دهنده؛ بهترین آفریدگان، آنگاه که خردسال بود، و کریم‌ترین و برگزیده‌ترین آنان، هنگامی که کهنسال بود؛ پاکیزه‌تر پاکیزگان در خلق و خوی؛ و گاه بخشش، ابر، برابر دستش خشک می‌نمود.

پیامبر اکرم جلوه کامل رحمت و بخشش خداوندی بر مردمان بود. او با گذشت و بزرگواری، لطف و مهرورزی و استقامت و پایداری چونان طیبی حاذق و دلسوز به مداوای دل‌های گمراه و گمگشته و مردمان خسته و فرورفته در ظلمت و نکبت اهتمام کرد و زنجیرهای اسارت را گشود و راه پرواز و تعالی را ترسیم نمود.

۱. همان، خطبه ۱۰۵.

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِهِ، فَذُ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَ أَحَمَى مَوَاسِمَهُ؛ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عُمَى، وَ آذَانَ صُمَّ، وَ أَلْسِنَةَ بُكْمٍ. مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ، وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ. ١

طیبی که بر سر بیماران گردان، مرهم او بیماری را بهترین درمان،] و آنجا که دارو سودی ندهد [داغ او سوزان است (بشارت‌های او برای دل‌های خسته چون مرهم و بیم دادن او از عذاب قیامت برای غافلان، چون داغ فراهم است). آن را به هنگام حاجت بر دل‌هایی نهد که] از دیدن حقیقت [نابیناست، گوش‌هایی که ناشنواست و زبان‌هایی که ناگویاست. با داروی خود دل‌هایی را جوید که در غفلت و] یا از هجوم شبهه [در حیرت است.

فَبَالِغٌ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ، فِي النَّصِيحَةِ، وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ، وَ دَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ، وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ. ٢

او- که درود خدا بر وی باد- خیرخواهی را به نهایت رساند، و به راه راست رفت، و از طریق حکمت و موعظه نیکو، مردم را به خدا خواند.

ه) پیشوایی

با قطع وحی و ختم نبوت، نیاز آدمی به هدایت و رهبری الهی پایان نمی‌پذیرد؛ زیرا طی طریق تعالی و سیر به مقصد کمال در زندگی، در همراهی با پیشوایی، هدایت‌یافته و هدایت‌گر به درستی میسر می‌شود؛ پیشوایی که این راه را خود طی کرده باشد، عالم‌ترین کس پس از پیامبر اکرم به قرآن کریم و توان‌ترین شخص در تداوم بخشیدن به رسالت و تحقق دیانت باشد. علی (ع) در توصیف خاندان پیامبر و جانشینان آن حضرت فرموده است:

هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَ لَجَأُ أَمْرِهِ، وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَ مَوْتِلُ حُكْمِهِ، وَ كُهُوفُ كِتَابِهِ، وَ جِبَالُ دِينِهِ، بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ، وَ أَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ. ٣

راز پیامبر بدان‌ها سپرده شده است، و هر که آنان را پناه گیرد به حق راه برده است. مخزن علم پیامبرند و احکام شریعت او را بیانگر. قرآن و سنت نزد آنان در امان، چون کوه افراشته دین را نگهبان، پشت اسلام بدان‌ها راست، و ثابت و پابرجاست.

در این سخن، هشت نکته مطرح شده است.

۱. اوصیای پیامبر (ص) حامل اسرار الهی‌اند. از این رو، می‌توانند با رهبری الهی، هدایت و تدبیر امور مردمان را عهده‌دار شوند.
۲. آنان پناهگاه امور الهی‌اند. مردم پس از پیامبر باید به ایشان پناه ببرند و حق را نزد آنان بجویند.
۳. علمی که برای هدایت بشر لازم است، از طریق پیامبر به اوصیای آن حضرت رسیده است.
۴. آنان مرجع دین و بیانگر آنند.
۵. قرآن و سنت با آنان سلامت می‌ماند.
۶. پیشوایان معصوم مایه استواری دین و پابرجایی راه هدایتند.

۱. همان، خطبه ۱۰۸.
۲. همان، خطبه ۹۵.
۳. همان، خطبه ۲.

۷. قامت دین با آنان راست می ماند.

۸. با آنان انحرافها از دین زدوده می شود و مسیر کمال به درستی طی می گردد.

هر کس از هدایت آنان سود ببرد، به سعادت رسد و هر کس خود را از چنین گنجینه ای محروم سازد، پشیمانی نصیبش گردد.

وَ عِنْدَنَا، أَهْلَ الْبَيْتِ، أَبْوَابُ الْحِكْمِ، وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ. أَلَا وَ إِنَّ شَرَائِعَ الدِّينِ وَاحِدَةٌ، وَ سُبُلُهُ قَاصِدَةٌ. مَنْ أَخَذَ بِهَا لِحَقٍّ وَ غَنِمَ، وَ مَنْ وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَ نَدِمَ. ۱

درهای حکمت الهی نزد ما اهل بیت، گشوده و چراغ دین با راهنمایی ما افروخته است. بدانید که راههای دین [که نزد ماست] يك راه است و آن، راست و کوتاه است. کسی که آن راه را پیش گیرد، به منزل رسیده و غنیمت برد، و کسی که در آن راه نرود، گمراه گشته و پشیمانی خورد.

۱. همان، خطبه ۱۲۰.

و) استمرار پیامبری در پیشوایی

دری که پیامبر اکرم برای هدایت بشر گشود و راهی که آن حضرت برای نجات بشر هموار نمود، با وجود اوصیای او و اندیشه و راه و رسم، و جهت‌دهی ایشان تداوم می‌یابد، و آنکه خواهان راه راست و کوتاه است، به آنان پیوند خورده است.

و نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ. أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعًا، وَ بَدِكْرِهِ نَاطِقًا، فَأَدَّى أَمِينًا، وَ مَضَى رَشِيدًا. وَ خَلَّفَ فِينَا رَايَةَ الْحَقِّ. مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ، وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ. ۱

گواهی می‌دهیم که خدایی جز او نیست، محمد بنده و فرستاده اوست. او را فرستاد تا فرمان‌وی را آشکارا برساند، و نام او را بر زبان براند. او وظیفه پیامبری را به امانت گزارد و رستگاران جهان را پشت‌سر گذارد و نشانه حق را میان ما برجا نهاد. کسی که از آن پیش افتد، از دین بیرون است، آنکه پس ماند، تباہ و سرنگون است و آنکه همراهش باشد، با رستگاری مقرون است.

بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلُمَاءِ، وَ تَسَنَّمْتُمُ العُلْيَاءِ، وَ بِنَا انْفَجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ. ۲

به راهنمایی ما از تاریکی درآمدید و به بلندای برتری برآمدید و از شب تاریک برون گشتید] و به سپیده روشن درون شدید [.

ز) شناخت پیشوایان الهی

درهای هدایت الهی پس از پیامبر اکرم با وجود اوصیای آن حضرت گشوده می‌ماند، اما مهم آن است که انسان این حقیقت را دریابد و بداند که آنان نزدیک‌ترین کسان به پیامبر، وارثان علم او و بیان‌کنندگان حقایق دین و احکام آن و ادامه‌دهندگان راه پیامبرند.

نَحْنُ الشَّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ، وَ الْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ؛ وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا. ۳

ماییم خاصگان و یاران] پیامبر [و گنجینه‌ها و درها] ی شهر دانش او [؛ و به خانه‌ها جز از درهای آن درنیایند.

شناخت پیشوایان الهی، شناخت پیامبر؛ و پیروی از آنان، دنبال کردن راه رسول خداست. از این‌رو، شناساندن آنان حجتی برای همه خواستاران حق است، تا با پیروی از ایشان، راه رسالت را استمرار بخشند و در جهت اهداف سعادت‌بخش آن گام زنند.

چرا پیامبر بزرگ اسلام، و پس از او، امیرالمؤمنین و فرزندان بزرگوارشان، آل محمد را چنین می‌ستایند و بسیار در صدد شناساندن آنان‌اند؟ آیا از سر خودخواهی و خانواده‌دوستی است، یا هدیی دیگر را دنبال می‌کنند؟

در پاسخ باید گفت که آنان پیامبر و حق را شناسانند، پرچم گسترش حق را بر دوش گرفتند و در کنار حق ایستادند، به گونه‌ای که خود نمود حق شدند؛ سراسر وجود، رفتار و اندیشه آنان با حق درآمیخت، طوری که جدا کردن آنان از حق و دور کردن حق از آنان امکان‌پذیر نمی‌باشد.

بدیهی است که چنین کسانی با دشمنی‌های بسیار روبه‌رو می‌شوند. سپاه باطل برای چیره شدن بر جهان، چاره‌ای جز کنار زدن حق و پوشیدن جامه حق و ریاکاری ندارد. از این‌رو، پیامبر و خاندانش پیوسته کوشیده‌اند این خاندان را بشناسانند، نشانی‌های آنان را بدهند، تا با مدعیان حق و اهل باطل که جامه حق بر تن کرده‌اند، اشتباه نشوند و راه را بر مدعیان دروغین ببندند. اگرچه حششان

۱. همان، خطبه ۱۰۰.

۲. همان، خطبه ۴.

۳. همان، خطبه ۱۵۴.

پیوسته پامال شده است، لیکن همین وصف کردن‌ها و شناساندن‌ها، حجتی است برای همه خواستاران حق، و بر همه کسانی که می‌خواهند حق‌جویان را به شبهه بیندازند.^۱

امیرمؤمنان علی (ع)، در مواردی بسیار به این امر پرداخته و در شناساندن این پیشوایان الهی سخن رانده؛ از جمله فرموده است: هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَ مَوْتُ الْجَهْلِ. يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ، وَ صَمْتُهُمْ عَنْ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ. لَا يُجَالِفُونَ الْحَقَّ، وَ لَا يَحْتَلِفُونَ فِيهِ. هُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، وَ وَلَا يُجِئُ الْإِغْتِصَامَ. بِهَيْمٍ عَادَ الْحَقُّ إِلَى نِصَابِهِ، وَ انْزَاخَ الْبَاطِلُ عَنْ مَقَامِهِ، وَ انْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مُنْبِتِهِ.^۲

آنان دانش را زنده کننده‌اند و نادانی را میراننده. بردباری‌شان شما را از دانش آنان و برون آنان از نمان‌شان و خاموش بودنشان از حکمت بیان ایشان خبر دهد. نه با حق ستیزند و نه در آن خلاف دارند. ستون‌های دینند و پناهگاه‌ها که [مردمان را] نگاه می‌دارند. حق به واسطه آنان به جای خود باز می‌گردد و باطل از آنجا که هست، رانده می‌شود، و زبان‌شان از بُن بریده می‌شود. آنان معیار حق، استوانه دین، دریچه علم به هدایت و راهنمایی همیشگی بشرند.

ح) نمونه‌های والای راهبری

انسان در سیر به کمال مطلق، پیوسته نیازمند راهبری کمال‌یافته است. از میان همه انسان‌های برجسته و کمال‌یافته، دوازده شخصیت به قله کمالات انسانی رسیده و پس از پیامبر اکرم، مسئولیت راه‌بردن بشر به قله‌های والای انسانی را بر عهده دارند. میان همه ستارگان درخشان آسمان انسانیت، دوازده ستاره که درخشان‌ترین‌اند، راهنمای انسان سرگشته به سوی حقیقت هستی‌اند و هیچ‌کس با آنان قابل قیاس نیست.

لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ، وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ، وَ عِمَادُ الْيَقِينِ. إِنَّهُمْ بِنَفْسِهِ الْعَالِي، وَ بِهِمْ يَلْحَقُ النَّالِي، وَ هُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ، وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاةُ.^۳

از این امت کسی را با خاندان رسالت همپایه نتوان پنداشت و هرگز نمی‌توان پرورده نعمت ایشان را در رتبت آنان داشت، که آل محمد پایه دین و ستون یقین‌اند. هر که از حد درگذرد، به آنان بازگردد و آنکه واماند، به ایشان پیوندد. خصوصیات حق ولایت و حکومت برای آنان محرز است، و وصیت و وراثت [نبوی] در حق آنان ثابت است.

اوصیای پیامبر دارای ویژگی‌هایی هستند که آنان را شایسته رهبری مردمان پس از پیامبر اکرم می‌سازد، به گونه‌ای که هیچ‌کس از امت اسلام را نمی‌توان هم‌پایه آنان دانست و با ایشان برابر گرفت و حتی مقایسه نمود، زیرا آنان اساس دین و ستون یقین‌اند، و دین را به تمامی و به درستی از ایشان می‌توان گرفت و در زندگی و سیرت آنان می‌توان یافت. و اگر پیامبر اکرم درباره آنان وصیت کرد و پیشوایی مردمان را به آنان سپرد، به‌خاطر همین واقعیت‌ها بود نه موضوع پیوند خویشاوندی.^۴

ط) جاودانگی پیشوایی برای استمرار هدایت الهی

رسالت پیامبر اکرم برای هدایت بشر محدود به زمان و مکان نیست، بلکه جاودان است. این جاودانگی به واسطه قرآن کریم و هادیانی معصوم که اوصیای پیامبرند، تحقق می‌یابد.

۱. جعفری، پرتوی از نخب‌البلاغه، ج ۳، ص ۸۰۹.

۲. سید رضی، نخب‌البلاغه، خطبه ۲۳۹.

۳. همان، خطبه ۲.

۴. بنگرید به: مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین*، شرح تازه و جامعی بر نخب‌البلاغه، ج ۱، ص ۳۱۰.

اللَّهُمَّ بَلَى، لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ. إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، أَوْ خَائِفًا مَعْمُورًا، لِقَلَّا تَبَطَّلَ حُجُجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ. وَ كَمْ دَا؟ وَ أَيْنَ أَوْلَيْكَ؟ أَوْلَيْكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدًا [رَأَى]. يَحْفَظُ اللَّهُ بِحُجَّتِهِ وَ بَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ وَ يَزِي [رَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِحُجَّتِ الْعِلْمِ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ ... أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ].^۱

البته چنین است که زمین نمی ماند از کسی که حجت بر پای خداست،^۲ [و آن حجت] یا پدیدار و شناخته است [همچون یازده پیشوای هدایت]، و یا بیمناک و پنهان از دیده هاست [همچون دوازدهمین پیشوای هدایت]، تا حجت خدا باطل نشود و نشانه هایش از میان نرود. و اینان چند تن و کجا هستند؟ به خدا سوگند اندک به شمارند، و نزد خدا بزرگ مقدار. خداوند حجت ها و دلیل های روشن گر خود را به وسیله ایشان نگاه می دارد، تا آنها را به همانند های خویش بسپارند، و در دل های همسانان خود بکارند. دانش، نور حقیقت بینی را بر آنان تافته است، و آنان روح یقین را دریافته اند ... آنان خدا را در زمین او جانشینانند و مردم را به دین او می خوانند. دوازده ستاره هدایت الهی، یکی پس از دیگری زمامدار این هدایت می شوند تا اینکه توسط آخرین ایشان حق به تمام معنا ظهور کند، انسان در پرتو او به بالاترین کمال لایق خود برسد و آرزوهای دیرین بشر برای عدالت و معنویت تحقق یابد.

أَلَا إِنَّ مَثَلِ آلِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، كَمَثَلِ بُحُومِ السَّمَاءِ، إِذَا خَوَى بُحْمٌ طَلَعَ بُحْمٌ. فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلْتُمْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ، وَ أَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ.^۳

همانا مثل آل محمد، به ستارگان آسمان ماند، اگر ستاره ای فرو شود، ستاره دیگر برآید. گویی خدا نیکویی خود را در حق شما به کمال رسانده و آنچه را آرزو دارید، به شما نمایانده است.

این چنین است که آخرین ستاره این خاندان، آرزوهای دیرین بشر را جامه عمل می پوشاند، و عدالت، اخلاق، امنیت، رفاه، و معنویت را به تمام معنا برای بشر به ارمغان می آورد و زندگی قرآنی با همه جلوه هایش تحقق می یابد.

يُعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى، وَ يُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ.^۴

[مهدی] خواهش نفسانی را به هدایت آسمانی بازگرداند، و آن هنگامی است که مردم رستگاری را تابع خواهش نفسانی ساخته اند، و رأی آنان را پیرو قرآن کند، و آن هنگامی است که قرآن را تابع رأی خود کرده اند.

۱. سید رضی، تخریج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲. زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست که برای خدا با برهان روشن قیام کند.

۳. همان، خطبه ۱۰۰.

۴. همان، خطبه ۱۳۸.

پرسش و پژوهش

۱. وحی و پیام‌آوری در نهج‌البلاغه بر چه فلسفه‌ای مبتنی است؟
۲. هدف رسالت آخرین پیام‌آور الهی چیست؟
۳. سیرت پیامبر اکرم در نهج‌البلاغه چگونه آمده است؟
۴. ضرورت استمرار هدایت و رهبری الهی در نهج‌البلاغه چگونه مطرح شده است؟
۵. ویژگی‌های پیشوایان الهی در نهج‌البلاغه چیست؟
۶. آینده جهان در نهج‌البلاغه چگونه مطرح شده است؟

منابع برای مطالعه بیشتر

۱. سید محمد مهدی جعفری، آموزش نهج‌البلاغه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲. محمدجعفر امامی، انواری از نهج‌البلاغه، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۳. محمدتقی شریعتی، امامت در نهج‌البلاغه، تهران، بعثت.

اهداف

هدف از ارائه مطالب فصل حقوق‌شناسی این است که خواننده:

۱. با مفهوم واژه حق و کاربرد آن در نَحج البلاغه آشنا شود.
۲. به جایگاه حقوق در نَحج البلاغه پی ببرد.
۳. مفهوم حقوق‌مداری را دریابد.
۴. با حقوق متقابل آشنا شود.
۵. اقسام حقوق را بداند.
۶. به پیامدهای پایبندی به حقوق دیگران و زایل کردن آن توجه نماید.

الف) مفهوم‌شناسی حق

حق در نَحج البلاغه، در پنج معنا به کار رفته است که دو معنای آن حقیقی و سه معنای آن اعتباری است که عبارتند از:

۱. حق به معنای واقعیت و امر واقعی؛ یعنی به واقعیت عینی و خارجی، حق گفته می‌شود. مثلاً مرگ امری واقعی است، ازاین‌رو حق است.

فَإِنَّهُ وَاللَّهِ الْجَدُّ لَا اللَّعِبُ وَالْحَقُّ لَا الْكَذِبُ، وَ مَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ أَسْمَعُ دَاعِيَهُ وَ أَعْجَلُ حَادِيَهُ.^۱

سوگند به خدا! امر مهمی است، واقعیت است و شوخی نیست؛ حق است و دروغ‌پردازی نیست، و این امر واقعی، مرگ است که منادی آن دعوتش را شنواید و سرود خوان آن همه را شتابان خواند!

همچنین است کروی بودن زمین و سیال بودن مایعات و سوزان بودن آتش.

۲. حق به معنای حقیقت، یعنی به ادراک مطابق با واقع که حقیقت است، حق گفته می‌شود. مثلاً ادراک اینکه مرگ وجود دارد و اعتراف بدان يك حقیقت است، ازاین‌رو حق است.

[و تَبِعَ جَنَازَهُ فَسَمِعَ رَجُلًا يَضْحَكُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:] كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ، وَ كَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجِبَ، وَ كَأَنَّ الَّذِي نَزَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلَ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ. نُبَوُّهُمْ أَحْدَانَهُمْ وَ نَأْكُلُ تُرَائِهِمْ، كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ. ثُمَّ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَ وَاعِظَةٍ وَ زُمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَ جَائِحَةٍ.^۲

[و امام علی (ع) در پی جنازه‌ای می‌رفت، شنید مردی می‌خندد، فرمود: [گویا مرگ را در دنیا بر جز ما نوشته‌اند، گویا حق (مرگ) را در آن بر عهده جز ما گذاشته‌اند، گویی آنچه از مردگان می‌بینیم، مسافرانند که به‌زودی نزد ما باز می‌آیند. آنان را در گورهایشان جای می‌دهیم و میراثشان را می‌خوریم، گویا ما پس از آنان جاودان به‌سر می‌بریم. سپس پند پنددهندگان [اعم از زن و مرد] را فراموش می‌کنیم و به هر بلا و آفتی گرفتار می‌شویم.

همچنین است ادراک و اعتراف به کروی بودن زمین و سیال بودن مایعات و سوزان بودن آتش. این دو معنای حقیقی حق است؛

اما معنای اعتباری آن، عبارت است از:

۱. سید رضی، نَحج البلاغه، خطبه ۱۳۲.

۲. همان، حکمت ۱۲۲.

۳. حق به معنای اجازة و رخصت، مثلاً وقتی می‌گوییم آدمیان حق پرسش دارند، معنایش این است که رخصت دارند و در استفاده یا عدم استفاده از این حق مخیرند، و این امر برای آنان مجاز است. یکی از یاران علی (ع) پرسشی ناستوار و ناسنجیده از امام کرد و حضرت آن را پاسخ داد و بر حق پرسش‌گری آدمیان تأکید کرد و فرمود: «

وَلَكُ ... حَقُّ الْمَسْأَلَةِ: ^۳ تو را ... حق پرسش است.»

همچنین است حق مسکن، حق شغل و حق انتخاب همسر.

۴. حق به معنای استحقاق، یعنی سزاواری شخص نسبت به چیزی. امیرمؤمنان علی (ع) در نامه‌ای به یکی از کارگزارانش چنین

نوشته است:

فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً.^۴

پس باید کار مردم در آنچه حق است (استحقاق آن را دارند و سزاوار آن هستند) نزد تو یکسان باشد!

همچنین است حق تشویق و تنبیه، و حق پاداش و مجازات.

۵. حق به معنای طلب و مطالبه، یعنی کسی از دیگری مطالبه و انتظاری داشته باشد و به‌طور متقابل این امر برای آن دیگری هم

لحاظ شود. مانند حق مردم بر زمامداران، و بالعکس.

حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي.^۵

حق زمامدار بر مردم، و حق مردم بر زمامدار.

همچنین است حق دو همسر نسبت به هم، حق پدر و مادر به فرزندان، و حق فرزندان به پدر و مادر.^۶

آنچه در حقوق‌شناسی مطرح است، شناخت حقوق اعتباری و لحاظ کردن و رعایت آنهاست، که در این صورت مناسبات و روابط انسانی جایگاه درست خود را می‌یابد.

ب) جایگاه حقوق

شناخت حقوق و توجه به حقوق متقابل و محور قرار گرفتن حقوق در زندگی، بنیان زندگی سالم و سعادت‌آمیز است. تا زمانی که آدمیان به حق‌های گوناگون واقف نشوند و رعایت آن حقوق را محور رفتار و مناسبات خود قرار ندهند، زندگی انسانی از تکیه‌گاهی محکم برخوردار نخواهد شد. بسیاری از ستمگری‌ها و بی‌عدالتی‌ها و رفتارهای غیر اخلاقی، از نشناختن حقوق و ناآگاهی به حقوق یکدیگر و عدم پایبندی به حقوق برمی‌خیزد. بنابراین از عوامل مهم و اساسی اصلاح رفتارها، مناسبات و کردارها، حقوق‌شناسی و پایبندی به حقوق است.

امیرمؤمنان علی (ع) در دوران حکومت خویش در مطرح کردن حقوق و پایبندی به آن تلاش بسیار کرد. در اندیشه امام، حق آموختنی است و تا زمانی که مردم حرمت نیابند و حقوق‌مداری را نیاموزند و بر مبنای آن تربیت نشوند، نظام اجتماعی و سیاسی و حکومتی به درستی حقوق‌مدار نمی‌شود و رعایت حقوق و مطالبه حقوق و ادای حقوق به‌طور همه‌جانبه معنا نمی‌یابد. از این‌رو، امام (ع) بیش از هر چیز بر این تأکید داشت که مردم و زمامداران و کارگزاران را با حقوق‌مداری آشنا سازد و خو دهد تا همه تابع حقوق و حدود شوند و مناسبات و روابط انسانی، آن‌سان که باید شکوفا گردد. پیشوای حقوق‌مداران درباره اهمیت حقوق انسان‌ها و رعایت و پاسداری آن فرموده است:

جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً لِحُقُوقِهِ، فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللَّهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّياً إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللَّهِ.^۷

^۳. همان، خطبه ۱۶۲.

^۴. همان، نامه ۵۹.

^۵. همان، خطبه ۲۱۶.

^۶. بنگرید به: سروش، آیین شهریاری و دینداری، ص ۱۴۹-۱۴۸.

خدای سبحان حقوق بندگانش را پیش روی حقوق خود گردانید. پس هر که حقوق بندگان خدا را رعایت کند، این کار به رعایت کردن حقوق خداوند بینجامد.

امام علی (ع) حقوق مردم را تا این اندازه والا معرفی کرده است؛ پس مشخص است که با چنین دیدگاهی در حقوق‌شناسی، رفتار دینی و سلوک انسانی و مناسبات حکومتی و مدیریتی چگونه خواهد بود و انسان‌ها تا چه اندازه حرمت و کرامت خواهند یافت و پاس داشتن حقوقشان چه اعتباری خواهد داشت.

ج) حقوق‌مداری

حقوق‌مداری بدین معناست که محور و اساس مناسبات و روابط انسانی، بر حقوق‌شناسی و پابندی به حقوق قرار گیرد و همه‌چیز تابع حقوق گردد. امیرمؤمنان (ع) در نخستین خطبه‌ای که پس از تصدی حکومت ایراد کرد،^۸ چنین فرمود:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيَّنَّ فِيهِ الْحَيْرَ وَالشَّرَّ. فَخُذُوا نَهْجَ الْحَيْرِ تَهْتَدُوا، وَاصْدِفُوا عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا، الْفَرَائِضَ الْفَرَائِضَ. أَدْوَهَا إِلَى اللَّهِ تُؤَدِّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ. إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا عَيْرَ مَجْهُولٍ، وَ أَحَلَّ حَلَالًا عَيْرَ مَدْخُولٍ، وَ فَضَّلَ حُرْمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحُرْمِ كُلِّهَا، وَ شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا. فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ. وَ لَا يَجِلُّ أَدَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ.^۹

همانا خدای متعال کتابی راهنما نازل فرموده و در آن نیک و بد را آشکار نموده؛ پس راه خیر را بگیرد تا هدایت شوید و از راه شر برگردید و به راه راست روید. واجب‌ها! واجب‌ها! آن را برای خدا به‌جا آرید که شما را به بهشت می‌رساند. خدا حرامی را حرام کرده که ناشناخته نیست، و حلالی را حلال کرده که از عیب خالی است. حرمت مسلمان را از دیگر حرمت‌ها برتر نهاده و حقوق مسلمانان را با اخلاص و یگانگی پیوند داده؛ پس مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او آزاری نبینند، جز آنکه برای حق بود؛ و گزند مسلمان روا نیست، جز در آنچه [طبق قانون] واجب شود.

در این سخن چون مقام بیان، اسلام و مسلمانان است، حرمت و حقوق آنان مطرح شده است، وگرنه همه انسان‌ها حرمت و حقوق دارند، و هرکس به‌عنوان شهروند در یک جامعه از حرمت و حقوق شهروندی بهره‌مند است.^{۱۰} امیرمؤمنان (ع) علی در این بیان، مبنایی اساسی برای حرمت‌داری و پاسداشت حقوق و حدود انسان‌ها مطرح کرده و آن توحید و یکتاپرستی و اخلاص است؛ بدین معنا که توحید زیرساخت و بنیان حرمت‌داری و پاسداشت حقوق است، و به محض اینکه کسی به اعتقاد و ایمان به خدا پیوند می‌خورد، به پاسداشت حریم‌ها و حقوق و حدود، متعهد می‌گردد.

امیرمؤمنان علی (ع) پس از به دست گرفتن حکومت همه‌چیز را به سوی حقوق‌مداری سوق داد، تا آنجا که وقتی خوارج سر به مخالفت برداشتند و نادرست‌ترین اخلاق و رفتار را از خود بروز دادند و جامعه را به آشوب کشاندند، امام (ع) تلاش کرد تا آنان را با حقوقشان آشنا سازد و با تبیین حد و مرزهای برخاسته از حقوق، آنان را به رفتاری در چارچوب قانون بکشاند؛ چنان‌که خطاب به ایشان فرمود:

أما إنَّ لَكُمْ عِنْدَنَا ثَلَاثًا مَا صَحِبْتُمُونَا: لَا تَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرُوا فِيهَا اسْمَهُ، وَ لَا تَمْنَعُكُمْ الْفِيءَ مَا دَامَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا، وَ لَا نُقَاتِلُكُمْ حَتَّى تَبْدُؤُونَا.^{۱۱}

^۷ . خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۳، ص ۳۷۰.

^۸ . الطبری، تاریخ الطبری (تاریخ الرسل و الملوك)، ج ۴، ص ۴۳۶.

^۹ . سید رضی، فحج البلاغه، خطبه ۱۶۷.

^{۱۰} . بنگرید به: همان، خطبه ۲۷.

^{۱۱} . الطبری، تاریخ الطبری (تاریخ الرسل و الملوك)، ج ۵، ص ۷۳؛ ابن‌الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۳۵؛ النویری، نهایه الارب فی فنون الادب، ج ۲۰، ص ۱۶۶ - ۱۶۵.

بدانید شما نزد ما سه حق دارید و تا هنگامی که همراه ما هستید، آنها را از شما باز نمی‌گیریم: شما را از مساجد خدا که نام او را در آنها بر زبان می‌آورید، منع نمی‌کنیم؛ شما را از درآمد عمومی و غنائم؛ تا زمانی که دستتان در جنگ همراه ماست، محروم نمی‌سازیم، و تا جنگ را با ما آغاز نکرده‌اید، با شما نمی‌جنگیم.

نیز درباره آنان و حقوق سیاسی و اجتماعی‌شان فرمود:

فَإِنْ تَكَلَّمُوا حَجَجْنَاهُمْ، وَ إِنْ سَكَتُوا عَمَّمْنَاهُمْ.^{۱۲}

گر لب به اعتراض بکشایند، ما با منطق با آنان گفتگو می‌کنیم، و اگر لب فرو بندند، ما با آنان حرفی نداریم.

امیرمؤمنان علی (ع) چنان حقوق‌مداری را پاس می‌داشت که مخالفت‌های خوارج را تا زمانی که به حقوق مردمان تجاوز نکردند و دست جنایت از آستین بیرون نیابردند، تحمل کرد و دشنام‌های آنان به خود و [حتی] بالاتر از آن را دلیلی بر محدود کردن آنان و قطع حقوقشان ندید.^{۱۳} خوارج زبان به تکفیر امام علی (ع) گشودند و وی را بسیار تهدید کردند، اما آن حضرت براساس حقوق‌مداری با آنان برخورد کرد و اخلاق انسانی را در والاترین مرتبه‌اش جلوه بخشید. البته این برخورد امام با خوارج، عده‌ای از آنان را نرم نمود و از دایره کسانی که در مقابل حضرت ایستادند و شمشیر کشیدند، بیرون برد.^{۱۴}

پاس داشتن حقوق انسان‌ها و ادای حق آنان که از ادای حق‌گیزانند، در بسیاری از موارد تأثیر مثبت دارد و آن‌گیزندگان از ادای حق را رام می‌نماید. در سخنان امیر بیان، علی (ع) چنین وارد شده است:

مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَدَهُ.^{۱۵}

آن که حق کسی را گزارد که حقش را به‌جا نیاورده، [در حقیقت او را رام خود نموده است.

کسی که در حقوق‌مداری بدین مرتبه رسیده باشد که حتی در برابر آن که حق او را به‌جا نمی‌آورد، پایبند به حقوق می‌ماند و حق وی را آن‌طور که باید، می‌گزارد، در واقع او را به بند خویش می‌کشد.^{۱۶}

امیرمؤمنان علی (ع) خود نمونه‌ای عالی حقوق‌مداری بود و تلاش می‌کرد جامعه و حکومتی حقوق‌مدار تأسیس کند. روایت شده است که آن حضرت ابوالأسود دُئلی - از اصحاب نیک، وفادار و از عالمان برجسته - را به‌عنوان قاضی منصوب نمود و پس از مدتی بسیار کوتاه او را از منصب قضاوت عزل نمود و در پستی دیگر گماشت. ابوالأسود به امام (ع) گفت که به چه دلیل مرا عزل نموده‌ای؟ من نه خیانتی کرده‌ام و نه دست به جنایت آورده‌ام! امام (ع) به او فرمود: »

إِنِّي رَأَيْتُ كَلَامَكَ يَغْلُو كَلَامَ خَصْمِكَ.^{۱۷}

[به این دلیل تو را عزل نمودم که] دریافتم [به‌هنگام سخن گفتن در دادگاه] صدایت را از صدای مراجعه‌کننده بلندتر می‌کنی!«

شگفتا که پاسداری از حقوق انسانی در سیره علوی تا بدین اندازه محترم و معتبر است که اگر قاضی صدای خود را از صدای طرفین دعوا بلندتر کند و حقوق انسانی را آن‌گونه که باید، پاس ندارد، عزل می‌گردد! این‌گونه رفتارها و رعایت حقوق در همه عرصه‌ها، چیزی به نام حقوق‌مداری را رقم می‌زند که در سایه آن، همگان در نعمت، امنیت، عدالت و سلامت زندگی کنند.

د) حقوق متقابل (حقوق و حدود)

حقوق در معنای مطالبات و طلب‌ها کاملاً دو سویه و متقابل است. در این معنا حقوق یک‌طرفه، بی‌معناست، و حق و تکلیف، و حقوق و حدود ملازم یکدیگرند. اگر قرار باشد حق یک‌طرفه وجود داشته باشد، جز برای خدای متعال معنا ندارد، آن‌هم به سبب

^{۱۲} . البلاذری، أنساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۵.

^{۱۳} . بنگرید به: الهروی، الاموال، ص ۲۹۷.

^{۱۴} . بنگرید به: البلاذری، أنساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۶.

^{۱۵} . سید رضی، فحج البلاغه، حکمت ۱۶۴؛ ابن ابی‌الحدید، شرح فحج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۸۸، حکمت ۱۶۶.

^{۱۶} . بنگرید به: القمی، شرح حکم فحج البلاغه، ص ۲۲۳.

^{۱۷} . ابن ابی‌جمهور الاحسانی، عوالی اللالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، ج ۲، ص ۳۴۳؛ النوری الطبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص ۳۵۹.

قدرت بی‌حد و لایزال و عدالت محض و فراگیر خداوند است که با وجود این، خدای رحمان از سر رحمت و بخشندگی و از باب کرامت و افزون‌دهی، آن را نیز دو طرفه قراردادده است. بیان امیرمؤمنان علی (ع) در این باره کاملاً روشن است:

لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ، وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ، وَ لَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَ لِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَ جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةً الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ، وَ تَوْسَعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.^{۱۸}

برای کسی حقی فراهم نمی‌شود مگر اینکه بر عهده او تکلیفی بار می‌گردد، و بر عهده کسی تکلیفی بار نمی‌شود مگر اینکه برای او حقی فراهم می‌گردد؛ و اگر این امکان بود که حق برای کسی فراهم شود و تکلیفی بر او بار نگردد، بی‌گمان این حق یک‌سویه فقط ویژه خدای سبحان بود، نه کسی دیگر از آفریدگانش؛ به‌خاطر قدرت او بر بندگانش، و به سبب عدالت او که در همه فرمان‌های گوناگونش محقق است؛ لیکن خدای سبحان حق خود را بر بندگان چنین قرار داده است که او را فرمان برند، و پاداش آنان را بر خود دو چندان یا بیشتر نهد؛ که او سزاوار چنین پاداش‌دهی بر اساس افزون‌بخشی است، و او شایسته چنین گسترده‌گی در افزون‌دهی است.

بنابراین، درباره مخلوقات به هیچ وجه حقوق یک‌طرفه وجود ندارد و کسی را بر دیگران حقی نیست، مگر اینکه دیگران را نیز بر او حقی است یعنی هر کجا دو طرف وجود دارد، حق دو طرفه است. در این میان مهم‌ترین، اساسی‌ترین و کارسازترین حقوق دوطرفه، حق زمامداران و مردم است:

ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً أَفْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا، وَ يُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَ لَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ.^{۱۹}

پس خدای سبحان برخی از حق‌های خود را برای بعض مردم واجب داشت، و آن حق‌ها را برابر هم نهاد، و واجب شدن حقی را مقابل ادای حقی گذاشت؛ حقی بر کسی واجب نبود، مگر حقی که برابر آن است، گزارده شود.

حکومت علی (ع) سرشار از آموزش حقوق متقابل حکومت و مردم است. امام (ع) در این راه سخن‌ها ایراد فرمود و تلاش بسیار نمود تا مردم با حقوق خویش و حقوق حکومت به درستی آشنا شوند، به‌گونه‌ای که حقوق خود را مطالبه کنند و حقوق حکومت را ادا نمایند، همچنین کارگزاران، حقوق مردم را به‌جا آورند و حقوق حکومت را برپا دارند.

فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَ لَكُمْ عَلَى مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ.^{۲۰}

همانا خدا بر شما برای من حقی قرار داده، چون سرپرستی شما را به عهده‌ام نهاده؛ و برای شما نیز حقی است بر من، همانند حق من که بر گردن شماست. پس حق، فراخ‌تر چیزهاست که وصف آن گویند و مجال آن تنگ، اگر خواهند از یکدیگر انصاف جویند.

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَ لَكُمْ عَلَى حَقًّا.^{۲۱}

مردم! مرا بر شما حقی، و شما را بر من حقی است.

۱۸ . سید رضی، تفسیر البلاغه، خطبه ۲۱۶ .

۱۹ . همان .

۲۰ . همان .

۲۱ . همان، خطبه ۳۴ .

اگر حکومت حق نظارت بر امور را دارد، مردم نیز حق نظارت بر حکومت را دارند؛ اگر حکومت حق نصیحت و انتقاد دارد، مردم نیز دارند؛ اگر حکومت حق پرسش و مؤاخذه دارد، مردم نیز دارند و سایر حقوق نیز همین گونه است.

اقسام حقوق

در آموزه‌های علی (ع) به اقسام حقوق پرداخته شده است: حقوق خدا، حقوق خود، حقوق مردمان، حقوق زمامداران، حقوق مخالفان، حقوق اقلیت‌های دینی، حقوق کار و مسئولیت، حقوق طبیعت، حقوق حیوانات و جز اینها، که به گوشه‌هایی از این حقوق اشاره می‌شود:

۱. حقوق خدا

از نگاه علی (ع) هر چه نعمت خداست، خدا را در آن حقی است که باید ادا شود.

إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا، فَمَنْ أَدَّاهُ زَادَهُ مِنْهَا، وَ مَنْ قَصَّرَ فِيهِ خَاطَرَ بَرْوَالِ نِعْمَتِهِ.^{۲۲}

خدا را در هر نعمتی حقی است، هر که آن حق را از عهده برون کند، نعمت را بر او افزون کند؛ و آن که در آن کوتاهی روا دارد، خود را در خطر از دست دادن نعمت اندازد.

اساسی‌ترین و مبنایی‌ترین حق خداوند بر بندگان، حق اطاعت و فرمان‌برداری است:

وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ.^{۲۳}

لیکن خدای سبحان حق خود را بر بندگان چنین قرار داده است که او را فرمان‌برند.

بنابراین آدمی را نشاید که جز حق را فرمان‌برد و از آفریده‌ای اطاعت کند، در آنچه نافرمانی خداوند است.

لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.^{۲۴}

فرمان هیچ آفریده‌ای را که در جهت نافرمانی از آفریدگار است نباید بُرد.

امیرمؤمنان علی (ع) پروا پیشگی، پرواداری و مرزبانی را حق خدا بر انسان‌ها بر شمرده که با ادای آن، حقی متقابل برای انسان‌ها فراهم می‌شود:

عِبَادَ اللَّهِ! أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّهَا حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، وَالْمَوْجِبَةُ عَلَى اللَّهِ حَقَّكُمْ.^{۲۵}

بندگان خدا! شما را سفارش می‌کنم به پرواداشتن از خدا، که پرواداری حق خداست بر شما، و موجب حق شما بر خدا می‌شود.

۲. حقوق خویشتن

از مهمترین حقوق آدمی بر خودش این است که شکر وجود خود گزارد و خود را هدر ندهد. استعدادهای خود را به درستی شکوفا کند و پیوسته رو به کمال سیر نماید. آگاهی آدمی از ارزش‌های وجود خویش و استعدادهای درونی خود، زمینه‌ای اساسی برای تلاش در تربیت، تقویت، فعلیت بخشیدن به آنها و بهره‌برداری درست از وجود و توان خود در جهت کمال مطلوب است.

الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ.^{۲۶}

دانا کسی است که قدر خود را بشناسد و در نادانی انسان همین بس که قدر خویش را نشناسد.

۲۲. همان، حکمت ۲۴۴.

۲۳. همان، خطبه ۲۱۶.

۲۴. همان، حکمت ۱۶۵.

۲۵. همان، خطبه ۱۹۱.

۲۶. همان، خطبه ۱۰۳.

حرمت انسان به این است که مرتبت خویش را بشناسد، در راه شکوفایی خود گام بردارد، در حوزه کار خویش مرزبانی نماید و پای از حق فراتر نهد؛ این از حقوق اساسی آدمی بر گردن خویش است.

مَنْ تَعَدَى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ، وَ مَنْ افْتَصَرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ أَبْنَى لَهُ، وَ أَوْثَقَ سَبَبَ أَخَذَتْ بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ.^{۲۷}

هر که پای از حق برون نهد، راه بر او تنگ شود، و هر که اندازه خود بداند، حرمتش باقی ماند؛ و استوارترین رشته برای تو، رشته‌ای است که میان تو و خداست.

حفظ کرامت انسانی خود و دور نگه داشتن خویش از پستی، از جمله حقوق اساسی آدمی بر خویش است که هیچ جایگزینی ندارد:

أَكْرِمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ ذَنْبَةٍ، وَ إِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَغْتَاضَ بِمَا تَبَدَّلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا.^{۲۸}

نفس خود را از هر پستی گرامی بدار، هر چند تو را به آنچه می‌خواهی، برساند؛ زیرا آنچه را از خود بر سر این کار می‌نهی، هرگز به تو بر نگرداند.

۳. حقوق مردمان

برای مردمان حقوق بسیاری مطرح شده است، از جمله: تأمین منافعشان از جانب زمامداران.

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصِمُهُمُ اللَّهُ بِالنَّعْمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ، فَيَقْرُهُمَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَدَلُوهُمَا، فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ، ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ.^{۲۹}

همانا برای خدا بندگانی است که آنان را به نعمت‌ها مخصوص کند، برای سوده‌های بندگان. پس آن نعمت‌ها را در دست آنان می‌نهد، چندان که آن را ببخشند و چون از بخشش باز ایستند، نعمت‌ها را از ایشان بستانند و دیگران را بدان مخصوص گرداند.

از دیگر حقوق مردمان بر حکومت این است:

فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَى فَالْنَّصِيحَةَ لَكُمْ، وَ تَوْفِيرُ فَيَعِيكُمْ عَلَيْكُمْ، وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا بَجَهْلُوا، وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا.^{۳۰}

از جمله حقوق شما بر من زمامدار این است که خیرخواهی را از شما دریغ ندارم، درآمدهایتان را فراوان سازم، و شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و آداب آموزم، تا بدانید.

مردم دارای حقوق سیاسی، اقتصادی، آموزشی و تربیتی‌اند که امام آنها را به‌عنوان حقوق مسلم ایشان برشمرده است. مردم حق دارند بدانند، بپرسند، نصیحت و خیرخواهی، انتقاد و مؤاخذه، استیضاح و اعتراض نمایند. این حق برای آنان است که با ایشان به‌درستی و مهربانی و با کرامت و رحمت رفتار شود؛ حق دارند در همه امور نقش داشته باشند و مشارکت نمایند.

مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ وَ لَيْسَ امْرُؤٌ - وَ إِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ، وَ تَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ، وَ لَا امْرُؤٌ - وَ إِنْ صَغُرَتْهُ النَّفْسُ، وَافْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ - بَدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ.^{۳۱}

از جمله حق‌های خدا بر بندگان، یکدیگر را به مقدار توان اندرز دادن، برپا داشتن حق میان خود و یاری یکدیگر نمودن است. هیچ‌کس هر چند قدر وی در حق بیشتر بود و فضیلت او در دین پیش‌تر، بی‌نیاز نیست که او را در گزاردن حق خدا یاری کنند؛ و هیچ‌کس هر چند مردم او را خوار شمارند، و دیده‌ها وی را بی‌مقدار، خردتر از آن نیست که کسی را در انجام دادن حق یاری کند، یا دیگری به یاری او برخیزد.

۲۷. همان، نامه ۳۱.

۲۸. همان.

۲۹. همان، حکمت ۴۲۵.

۳۰. همان، خطبه ۳۴.

۳۱. همان، خطبه ۲۱۶.

ه) پیامدهای پایبندی به حقوق دیگران

پایبندی به حقوق و رعایت حقوق متقابل، در هر حوزه‌ای موجب تحقق عدالت، پیدایش الفت و زمینه‌ساز اخلاقیات و روابط درست انسانی است.

فَإِذَا آدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَ أَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَ جَرَتْ عَلَى أَدْلَاهِا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ، وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَ بَيَسَّتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.^{۳۲}

پس چون مردم حق زمامدار را بگزارند و زمامدار حق مردم را به‌جا آرد، حق میان آنان ارزشمند، راه‌های دین پدیدار، نشانه‌های عدالت برجا و سنت چنان که باید اجرا می‌شود. پس کار زمانه به‌سامان می‌رسد و روزگار اصلاح می‌گردد، و به پایداری و برقرارماندن دولت امید می‌رود و دشمنان از نابودی و سقوط چنین مجتمعی [ناامید می‌گردند].

سخن امام (ع) در بیان پیامدها و نتایج پایبندی به حقوق و رعایت حقوق متقابل، بیانگر نکاتی اساسی است:

۱. عزت حق، یعنی ارجمندی و استواری حق در جامعه در گرو رعایت حقوق متقابل زمامدار و مردم است. این‌گونه است که روابط سیاسی و اجتماعی تابعی از حق می‌گردد و در جامعه به‌درستی مدیریت می‌شود.

۲. با رعایت حقوق متقابل، دین و دین‌داری جلوه‌گر می‌شود. مشخص است که در نگاه علی (ع) برای فراهم کردن زمینه رشد دین و تعالی دین‌داری، باید حقوق متقابل به‌طور عینی تحقق یابد؛ یعنی دین و دین‌داری در بستر حقوق‌مداری معنا می‌یابد.

۳. عدالت در وجوه مختلف تابعی از رعایت حقوق متقابل و پایبندی به آن است. شعار عدالت بدون شناخت حقوق متقابل و تحقق آن حقوق، راه به جایی نخواهد برد. در جامعه‌ای که حقوق، مبنای رفتارها و مناسبات قرار گیرد، عدالت به راحتی تحقق می‌پذیرد.

۴. سنت‌های نبوی، راه و رسم‌های پسندیده و سعادت‌بخش اخلاقی در وجوه مختلف زندگی در شرایطی به‌بار می‌نشیند که حقوق متقابل جلوه یابد.

۵. با فراهم شدن این چهار امر، زمانه چنان می‌شود که شوق زندگی و تکاپوی متعالی در آن موج می‌زند، مردمان از زیستن خود خشنود می‌گردند، هر روز خود را بهتر از قبل می‌بینند، پس رضایت عمومی فراهم می‌شود. چنین مجتمعی برقرار می‌ماند، زیرا عوامل پایدارکننده به سبب رعایت و پایبندی به حقوق متقابل در آن فراهم است؛ آنچه از جانب دشمنان در جهت تضعیف و تخریب چنین مجتمعی صورت پذیرد، راه به جایی نمی‌برد؛ چرا که بنیان‌های اساسی آن با حقوق‌مداری محکم است.

و) پیامدهای زایل کردن حقوق دیگران

زایل کردن حقوق و عدم رعایت حقوق متقابل، در هر عرصه‌ای آثاری مخرب و تباہ‌کننده دارد و این امر، زمینه‌ساز انواع انحطاط‌های اخلاقی، اجتماعی و سیاسی است.

وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهَاءَ، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بَرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَ كَثُرَ الْإِدْعَالُ فِي الدِّينِ، وَ تَرَكْتُ حَاجَ السُّنَنِ، فَعَمِلَ بِالهُوَى، وَ عَطَلَتِ الْأَحْكَامَ وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ، وَ لَا لِعَظِيمِ بَاطِلِ فِعْلٍ! فَهُنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ، وَ تَعِزُّ الْأَشْرَارُ، وَ تَعْظُمُ تَبَعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ.^{۳۳}

و اگر مردم بر زمامدار چیره شوند و یا زمامدار بر مردم ستم کند، اختلاف کلمه پدیدار گردد؛ نشانه‌های ستم آشکار و تباہی در دین بسیار شود؛ راه‌های روشن سنت را رها نموده و از روی هوا کار کنند، احکام فروگذار شود، بیماری‌های روحی و روانی رو به فزونی گذارد. بیمی نکنند که حقی بزرگ فرو نهاده و یا باطلی سترگ انجام شود. آنگاه نیکان، خوار و بدکاران ارجمند شوند و تاوان فراوان بر گردن بندگان از جانب پروردگار باشد.

امام به نکاتی مهم در روشن شدن پیامدها و نتایج زیر پا گذاشتن حقوق متقابل پرداخته است:

۳۲. همان.

۳۳. همان.

۱. در مجتمعی که به حقوق یکدیگر تجاوز می‌شود، اختلاف کلمه و نزاع و درگیری، نخستین جوانه‌های این درخت است. به‌طور کلی، هر جا که اختلافی پیش می‌آید، در درجه اول باید به جستجوی عدم رعایت حقوق متقابل برخاست.
۲. ظهور ستم و بیداد، محصول تجاوز به حقوق یکدیگر است. در جامعه‌ای که پایبندی به حقوق متقابل نیست، وجود اقسام بی‌عدالتی‌ها، قانون‌شکنی‌ها و بی‌حرمتی‌ها امری طبیعی است.
۳. آنجا که حقوق زیرپا گذاشته می‌شود، دین و دین‌داری آسیب‌های جدی می‌بیند، تبهکاری در دین فراوان می‌شود و هر گروه اجتماعی، دین را وسیله و ابزار مقاصد ناسالم و تباه خویش قرار می‌دهد.
۴. در نتیجه پشت کردن به حقوق متقابل، سنت‌های نیکوی نبوی و راه و رسم‌های درست اخلاقی ترك می‌شود و بی‌اخلاقی، مردم و حکومت را در کام خود فرو می‌برد.
۵. با فراهم شدن این چهار امر، هواپرستی فراگیر می‌شود و هر کس جز به منافع خود نمی‌اندیشد و تنها امیال خود را می‌جوید. به این ترتیب، به ضوابط، احکام و قوانین الهی پشت‌پا زده می‌شود، دین‌گریزی رسمیت می‌یابد، مردم به انواع بیماری‌های روحی و روانی دچار می‌شوند، جامعه در افسردگی، پرخاشگری و خشونت‌ورزی فرو می‌رود، بحران‌های فکری، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه را در برمی‌گیرد و کسی نگران این امور نمی‌گردد؛ زیرا مردم و حکومت سر در گریبان خود دارند. این امور کار را بدانجا می‌رساند که نیکان و صالحان، خوار و بی‌مقدار و منزوی و برکنار می‌شوند و بدان و نابکاران، ارجمند، همه‌کاره و میدان‌دار می‌گردند. چنین جامعه‌ای باید در انتظار کیفی‌های سخت الهی باشد که سنت‌های حاکم بر عالم با کسی یا گروهی و یا حکومتی خویشاوندی ندارد و بر همگان یکسان است.

پرسش و پژوهش

۱. نمونه‌هایی از کاربرد واژه حق در نهج‌البلاغه را بیابید.
۲. حقوق‌مداری به چه معنا است؟ آن را بر اساس رفتارشناسی علی (ع) تبیین کنید.
۳. مواردی از حقوق فردی و شخصی را در نهج‌البلاغه برشمارید.
۴. مواردی از حقوق اجتماعی و سیاسی را در نهج‌البلاغه گزارش کنید.
۵. پیامدهای فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پایبندی و بی‌حرمتی به حقوق دیگران را بیابید.

منابع برای مطالعه بیشتر

۱. مرتضی مطهری، سیری در نهج‌البلاغه، تهران، صدرا.
۲. مصطفی دلشاد تهرانی، تراز حیات: ساختارشناسی عدالت در نهج‌البلاغه، تهران، دریا.
۳. مصطفی دلشاد تهرانی، آزادی و حقوق انسانی در نهج‌البلاغه، تهران، نشر همراه.

اهداف

هدف از ارائه مطالب فصل اندیشه سیاسی این است که خواننده:

۱. با مفهوم سیاست آشنا شود.
۲. جایگاه و اهمیت سیاست نزد علی (ع) را دریابد.
۳. اهداف و غایت سیاست را بشناسد.

الف) مفهوم‌شناسی سیاست

واژه‌شناسی

واژه «سیاست» از ماده «سوس» گرفته شده است که به معنای ریاست، و خُلُق و خَو و طبع است،^{۳۴} چنان که گویند: «سَاسَ الْأَمْرَ سِيَاسَةً: قَامَ بِهِ»^{۳۵} یعنی به آن کار قیام کرد. و «السِّيَاسَةُ: الْقِيَامُ عَلَى الشَّيْءِ بِمَا يُصْلِحُهُ»^{۳۶} یعنی سیاست قیام کردن و اقدام نمودن بر چیزی برای به سامان آوردن و اصلاح کردن آن است. همچنین «سیاست» به معنای حکم راندن، ریاست، مصلحت، تدبیر، دوراندیشی، تربیت، تأدیب، و محافظت آمده است.^{۳۷} «سائس» که جمع آن «سائسه» و «سؤاس» است به شخص تأدیب کننده و تربیت کننده، و حاکم و تدبیر کننده و مدبر گویند.^{۳۸} لغت‌شناسان در تعریف سیاست چنین آورده‌اند:

السِّيَاسَةُ اسْتِصْلَاحُ الْخَلْقِ بِإِرْشَادِهِمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُنْجِي فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ.^{۳۹}

سیاست عبارت است از همت گماشتن به اصلاح مردمان با ارشاد و هدایت آنان به سوی راه نجات در دنیا و آخرت.

آنچه درباره پیامبر اکرم و امامان آمده است، با همین معنا مناسب است،^{۴۰} مانند: «أَنْتُمْ سَاسَةُ الْعِبَادِ»،^{۴۱} و «الإِمَامُ عَارِفٌ بِالسِّيَاسَةِ»^{۴۲} و «تُمْ قَوْضَ إِلَى النَّبِيِّ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوَسَ عِبَادَهُ»^{۴۳} سپس خداوند امر دین و امت را به پیامبر سپرد تا بندگان او را رهبری کند».

ب) مفهوم سیاست در علم سیاست

اندیشمندان سیاسی از چند قرن پیش از میلاد مسیح به بحث درباره سیاست و علم سیاست پرداخته‌اند، و درباره حدود و مرزهای آن کتاب نوشته‌اند که کتاب سیاست ارسطو (درگذشته به سال ۳۲۱ یا ۳۲۲ پیش از میلاد) از جمله برجسته‌ترین آثار کهن در این عرصه است،^{۴۴} ولی مفهوم، تعریف و حدود و مرزهای سیاست پیوسته محل بحث و معرکه آرا و نظریات مختلف بوده است.

^{۳۴} ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۱۹؛ ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۴۳۰-۴۲۹.

^{۳۵} همان، ص ۴۲۹.

^{۳۶} همان.

^{۳۷} دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه «سیاست».

^{۳۸} الشریونی، اقرب الموارد، ج ۱، ص ۵۵۶.

^{۳۹} همان.

^{۴۰} الطریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۷۸.

^{۴۱} همان.

^{۴۲} همان.

^{۴۳} همان.

^{۴۴} بنگرید به: ارسطو، سیاست، پیشگفتار، ص ۲۶-۱۹.

واژه سیاست، در اصطلاح علم سیاست، به معنی گوناگونی به کار رفته است. برخی از این تعاریف عبارت است از: فن کشورداری و کسب قدرت اجتماعی؛^۱ قدرت و فن کسب، توزیع و حفظ آن؛^۲ علم حکومت به کشورها؛^۳ و فن و عمل حکومت بر جوامع انسانی.^۴ انسانی.^۴

مهم‌ترین و کلی‌ترین موضوعات علم سیاست، دولت، حکومت و قدرت است،^۵ ولی درباره تعریف و مفهوم علمی و دقیق سیاست، دیدگاه مشترکی وجود ندارد. البته تلاش فیلسوفان از عصر افلاطون و ارسطو تا امروز برای کشف و ارائه تعریفی دقیق از سیاست، استمرار داشته است.^۶ این اختلاف نظر از عوامل متعددی سرچشمه می‌گیرد که مهم‌ترین آن، اختلاف در نوع نگرش فلاسفه و دانشمندان علم سیاست به مجموعه هستی است.^۷ نوع تلقی و بینش فیلسوف یا عالم سیاست به آدم و عالم و نگاه وی به مجموعه نظام هستی و مبدأ و غایت آن، قطعاً در نگرش وی به سیاست و تعریف آن، دخالت دارد. افزون بر این، تعریف سیاست را، گاه بر مبنای، آن گونه که هست، و گاه بر مبنای، آن گونه که باید باشد، ارائه کرده‌اند، و همین اختلاف در مبنا، منشأ اختلاف در تعریف^۸ گشته است.^۹

ج) جایگاه و اهمیت سیاست نزد امام علی (ع)

سیاست در اندیشه امیرالمؤمنین علی (ع) به مفهوم هدایت و رهبری است. سیاست، تدبیرامور و فراهم کردن زمینه‌های لازم برای اصلاح مردم با هدایت ایشان در جهت بسامانی و خوشبختی این جهانی و نجات و سعادت آن جهانی است؛ چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع)، سیاست درست و نیکو را مایه راستی و درستی و برپایی مردم دانسته و فرموده است:

حُسْنُ السِّيَاسَةِ قَوَامُ الرَّعِيَّةِ.^{۱۰}

نیکویی سیاست، برپا دارنده مردم است.

در اندیشه علی (ع) سیاست به هیچ‌وجه به مفهوم قدرت‌مداری، خودرأیی، تحکم و تجبر نیست، بلکه تدبیر صحیح امور در جهت خدمت به مردم، تحقق عدالت و فراهم کردن زمینه تربیت است. از این رو، امام علی (ع) زمامداران قدرت‌مدار و خودکامه را، سیاستمدار و شایسته قرار گرفتن در جایگاه سیاست مردمان نمی‌داند، لذا در نامه‌ای به معاویه، این مفهوم را چنین بیان می‌کند:

وَمَنْ كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ وَوَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ؟ بَعِيرٌ قَدِمَ سَابِقٍ وَ شَرَفٌ بَاسِقٍ، وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ؛ وَ أَحْذِرُكَ أَنْ تَكُونَ مُتَمَادِيًا فِي عِرَّةِ الْأُمْنِيَّةِ، مُخْتَلِفَ الْعَلَانِيَةِ وَ السَّرِيرَةِ.^{۱۱}

معاویه! از کی شما سیاستمداران مردم و سرپرستان کار این امت بوده‌اید؟ نه پیشینه‌ای در دین دارید، و نه شرفی مهین از زمان پیشین؛ و پناه به خدا از گرفتاری به شقاوت دیرین. تو را می‌ترسانم از اینکه پیوسته در فریب آرزوها گرفتار باشی و در آشکار و نهان، دوگانه باشی!

۱. عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، ص ۱۹.

۲. حشمت‌زاده، مسائل اساسی علم سیاست، ص ۵۷.

۳. دوورژه، اصول علم سیاست، ص ۱۷.

۴. همان.

۵. حشمت‌زاده، مسائل اساسی علم سیاست، ص ۲۴.

۶. همان، ص ۱۰.

۷. همان، ص ۳۸.

۸. دوورژه، اصول علم سیاست، ص ۲۲.

۹. جمعی از نویسندگان، زیر نظر علی‌اکبر رشاد، دانشنامه امام علی*، ج ۶، مقاله «امام علی* و سیاست»، ص ۱۳.

۱۰. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۳، ص ۳۸۴.

۱۱. سید رضی، نصح البلاغه، نامه ۱۰.

از منظر علی (ع)، سیاست انسانی به دور از فریبکاری، قدرت‌مداری، ریاکاری و زورگویی است، بلکه تدبیر امور با مبانی اخلاقی و رفتار انسانی است، و از آفات نفسانی و مدیریتی به دور بوده و براساس خطوطی کلی سامان می‌پذیرد که آن را در مفهوم صحیحش تحقق‌پذیر می‌سازد. در این صورت است که سیاست، علم تدبیر و اداره حکومت و دولت و بسامان آوردن امور مردمان در جهت مطلوب خواهد بود. به بیان امام علی (ع):

المَلِكُ سِيَّاسَةٌ^۱

حکومت [کردن] سیاست [ورزی] است.

فَرَضَ اللَّهُ ... الإِمَامَةَ نِظَامًا لِلْأُمَّةِ^۲

خداوند امامت و پیشوایی را واجب کرد برای نظام واره کردن امت.

حُسْنُ التَّدْبِيرِ مِنْ حُسْنِ السِّيَاسَةِ^۳

نیکویی تدبیر از نیکویی سیاست است.

فَضِيلَةُ الرِّيَاسَةِ حُسْنُ السِّيَاسَةِ^۴

ارزش ریاست به نیکویی سیاست است.

أَفَةُ الرُّعَمَاءِ ضَعْفُ السِّيَاسَةِ^۵

آفت زمامداران، ناتوانی در سیاست است.

با این نگاه، سیاستی راه به مقصود می‌برد که به درستی هدف‌گذاری شود و مبتنی بر قواعدی صحیح و در چارچوب خطوطی روشن و استوار سامان یابد و از آفات سیاست پاك باشد.

د) اهداف و غایت سیاست

با توجه به آنچه از مفهوم و جایگاه سیاست نزد امام علی (ع) مطرح شد، سیاست در اندیشه علی (ع) تدبیر امور برای بسامان آوردن و اصلاح امور مردمان به‌منظور فراهم کردن زمینه رشد و تعالی آنان است. بر این اساس می‌توان اهداف^۶ سیاست را چنین برشمرد: آگاهی بخشی؛ پاسداشت آزادی؛ دادگستری؛ امنیت‌سازی؛ بهبود مادی؛ حقوق‌گرایی؛ اصلاح فرهنگی. و غایت^۷ سیاست را می‌توان رشد و تعالی فرد و جامعه دانست، که بدان‌ها اشاره می‌شود.

يك. اهداف سیاست

۱. آگاهی بخشی

رشد و تعالی فرد و جامعه جز در بستر آگاهی و دانایی میسر نمی‌شود. از این‌روست که در اندیشه امام علی (ع) تعلیم مردمان و آگاه ساختن آنان هدفی اساسی در عرصه سیاست است. آن حضرت می‌فرمود:

وَ عَلَى الإِمَامِ أَنْ يُعَلِّمَ أَهْلَ وَلايَتِهِ^۸

۱. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۱۳.

۲. سید رضی، فحج البلاغه، حکمت ۲۵۲.

۳. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۳، ص ۳۸۵.

۴. همان، ج ۴، ص ۴۲۳.

۵. همان، ج ۳، ص ۱۰۳.

۶. هدف عبارت است از نقطه‌ای که کوشش‌ها معطوف به رسیدن به آن است. (الوان، مدیریت عمومی، ص ۶۹)

۷. غایت، نقطه‌نهایی اهداف است، به گونه‌ای که اهداف در جهت آن شکل می‌گیرند و بدان معطوفند.

۸. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۳۱۸.

بر امام است که اهل ولایت خویش را تعلیم دهد.

امیرمؤمنان علی (ع) دانستن و آگاه بودن و تعلیم یافتن را از حقوق مسلم مردمان می‌دانست، چنان که در این باره فرموده است:

فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَى ... وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا بَجَهْلُوا^۱.

شما را بر من حقی است ... از جمله: شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید.

امام علی (ع) حکومت خود را با آگاهی بخشی به مردمان آغاز کرد و سیاست خود را بر این امر پیش برد. نخستین خطبه‌های حکومتی آن حضرت تا آخرین سخنان ایشان بیانگر آگاهی بخشی‌های سیاسی است. پس از آنکه مردم در مدینه با امام (ع) بیعت کردند، حضرت در خطبه‌ای که ایراد کرد چنین فرمود:

أَلَا وَ إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهِ. وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَنَّ بِلَبَلَةٍ، وَ لَتُعَزِّبَنَّ عَرَبْلَةً، وَ لَتَسَاطِنَنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلُكُمْ؛ وَ لَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا، وَ لَيَقْصِرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا ... أَلَا وَ إِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ تُنْمَسُّ حُمْلٌ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ خُلِعَتْ جُمُوعُهَا، فَتَفَحَّحَمَتْ فِي النَّارِ. أَلَا وَ إِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلٌّ حُمْلٌ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَمْرَتِهَا فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ. حَقٌّ وَ بَاطِلٌ، وَ لِكُلِّ أَهْلٍ. فَلَيْنَ أَمْرَ الْبَاطِلِ لَقَدِيمًا فَعَلَّ. وَ لَيْنَ قَلَّ الْحَقُّ فَلَزِيمًا وَ لَعَلَّ^۲.

آگاه باشید که بلیه و آزمایش کنونی شما به وضع و سامان همان روزی برگشته است که خداوند پیامبرش را برانگیخت. به خدایی که او را به راستی مبعوث کرد، بی‌گمان سخت زیر و رو، و به شدت غربال خواهید شد، و بی‌گمان همچون مواد موجود در دیگ جوشان با کفگیر درهم خواهید گردید، تا آنان که به [ناحق] به پایین کشیده شده‌اند، به موضع حق والای خود بازگردند، و آنان که [به ناحق امتیازاتی کسب کرده‌اند] در بالا مستقر شده‌اند، به مکان پایین خود جای گیرند؛ و باید پیشتازان ایمانی که [بر اثر بی‌عدالتی و فرصت‌طلبی و کوتاهی در حقشان] به عقب رانده شده‌اند، حتماً پیشی گیرند، [و به ناحق] سبقت‌گیرندگانی که پیش افتاده بودند، به جای مناسب خود در عقب باز پس روند ... آگاه باشید که خطاکاری‌ها [چونان] اسبان سرکش و چموشی است و خطاکاران بر آنها سوارند، لگامشان از دست رفته، بی‌مهابا آنان را در آتش فرو می‌برند. آگاه باشید که پروايشگی [چونان] شتران رام و آرامی است و پرواداران بر آنها سوارند، لگام به‌دست و آرام، به سر منزل بهشتشان می‌رسانند. حقی است و باطلی، و هر يك را گروهی خریدارند. پس اگر باطل چیره شود، از قدیم چنین بوده است. و اگر [یاران] حق اندك است، پیروزی بسا ممکن و محتمل است [و روزی قدرت قرین آن گردد].

امام علی (ع) در حکومت خود پیوسته این هدف را حفظ کرد و مردمان خویش را در جریان امور قرار می‌داد و آگاهی و دانستن را حق آنان برشمرد و بر این امر پا فشرد، به گونه‌ای که بخش عمده‌ای از آنچه شریف رضی در نهج‌البلاغه گردآورده است، و نیز آنچه از امام (ع) بیرون از نهج‌البلاغه باقی مانده است، از این سنخ است.

نقطه مقابل این، سیاست معاویه‌ای است که یکی از پایه‌های آن، بستن ذهن‌ها و اندیشه‌ها و جلوگیری از تفکر و تعقل است که بخشی از آن با بازدارندگی از آگاهی و فهم و دریافت اخبار صحیح و اطلاعات درست صورت می‌گیرد. امیرمؤمنان علی (ع) در این باره سخنی روشن و روشنگر دارد:

أَلَا وَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُمَّةً مِنَ الْعَوَاةِ، وَ عَمَسَ عَلَيْهِمُ الْحَبْرَ، حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَعْرَاضَ الْمَنِيَةِ^۳.

آگاه باشید! معاویه گروهی نادان را به دنبال خود می‌کشاند، و حقیقت را از آنان می‌پوشاند؛ [و آنان کورکورانه بی‌او می‌تازند] تا خود را به کام مرگ دراندازند.

۲. پاسداشت آزادی

۱. سید رضی، نهج‌البلاغه، خطبه ۳۴.

۲. همان، کلام ۱۶.

۳. همان، خطبه ۵۱.

پاسداشت آزادی، هدفی اساسی در سیاست امام علی (ع) شمرده می‌شود. در نگاه پیشوای آزادگان، همه انسان‌ها از حق ذاتی آزادی بهره‌مندند و این حق را کسی نداده است تا بتواند آن را بگیرد یا محدود سازد. حکومت ظاهری آن حضرت با انتخاب آزاد مردم شکل گرفت و امام (ع) اجازه نداد کسی را در بیعت کردن مجبور کنند یا تحت فشار و نفوذ قرار دهند، و آزادی را که روح حکومت امام علی (ع) بود خدشه‌دار سازند. آن حضرت درباره آزادی در بیعت با خود فرموده است:

و بَايَعِنِ النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِيْنَ وَ لَا مُجْبَرِيْنَ، بَلْ طَائِعِيْنَ مُخَيَّرِيْنَ.^۱

مردم بدون اکراه و اجبار، و از سر میل و اختیار با من بیعت کردند.

وَ إِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايَعِنِ لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ، وَ لَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ.^۲

بی‌گمان عموم مردمان با من بیعت کردند نه برای آنکه دست قدرت من گشاده بود و زوری در کار بود، یا مالی آماده بود و تطمعی صورت گرفته بود.

امیرمؤمنان علی (ع) از همان ابتدای حکومت خویش آزادی همگان را پاس داشت، و آزادی مخالفان خود را تضمین نمود و اجازه تعدی به آن را به هیچ‌کس نداد.^۳

اینکه حکومتی با قهر و سلطه شکل گیرد و سیاست اجبار و اکراه را در پیش گیرد و مردمان را به بیعت و همراهی به خود وادار نماید، و با شنیدن نخستین نغمه انتقاد و مخالفت، آزادی‌ها را بگیرد یا محدود نماید، نهایت ضعف و ناتوانی آن حکومت و سیاست است؛ و اینکه حکومتی آزادی‌های مشروع و قانونی را پاس دارد، مخالفت مخالفان خود را- تا آنجا که به حقوق مردمان تعدی نشود- تحمل نماید و آن را از حقوق آنان برشمارد، نهایت قوت و توانایی آن حکومت است، چنان‌که امام علی (ع) در حکومت خود این سیاست را دنبال کرد و وجوه مختلف آزادی را پاس داشت.^۴

امیرمؤمنان علی (ع) رسالت خود را در این می‌دید که با آزاد کردن مردمان از بندهای اسارت و ذلت، و نجات بخشیدن آنان از زنجیرهای بردگی و بندگی، و با فراهم کردن وجوه مختلف آزادی، مردمان را هدایت کند. امام (ع) درباره این هدف سیاست خود فرمود:

وَ لَقَدْ أَحْسَنْتُ جَوَارِكُمْ، وَ أَحَطْتُ بِجُهْدِي مِنْ وَرَائِكُمْ. وَ أَعْتَقْتُكُمْ مِنْ رِبْقِ الدُّلِّ، وَ حَلَقْتُ الضَّمِيمِ.^۵

با شما به نیکویی به‌سر بردم، و همه تلاش خود را نمودم تا پاسداری‌تان نمایم. و از بندهای خواری آزادتان کردم، و از حلقه‌های ستم رهایتان نمودم.

در حکومت امیرمؤمنان علی (ع) مردمان از آزادی سیاسی و اجتماعی بهره‌مند بودند و پایین‌ترین افراد جامعه و ضعیف‌ترین اشخاص به راحتی می‌توانست از هر يك از کارگزاران و از بالاترین مسئول حکومت و زمامدار جامعه شکایت کنند، بدو اعتراض نماید، و آزادانه علیه او اعلام جرم کند و احساس خطر نکند و خود را در امنیت کامل از تبعات آن ببیند. امام علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر یادآور شده است: من از رسول خدا بارها شنیدم که می‌فرمود:

لَنْ تُقْلَسَ أُمَّةٌ لَا يُوْخَذُ لِضَعْفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِي غَيْرَ مُتَّعِجٍ.^۶

هرگز امتی را پاك [از گناه] نخوانند که در آن امت بی‌آنکه بترسند و در گفتار درمانند، حق ناتوان را از توانا نستانند.

امام علی (ع) سیاست را در این جهت می‌خواست و در میدان عمل نیز همین‌گونه آن را پاس داشت. جرج جرداق مسیحی در این باره می‌نویسد:

۱. همان، نامه ۱.

۲. همان، نامه ۵۴.

۳. بنگرید به: البلاذری، أنساب الاشراف، ج ۳، ص ۸ و ۹؛ الخوارزمی، المناقب، ص ۱۵.

۴. بنگرید به: دلشاد تهرانی، جمال دولت محمود (حکومت امام علی * حکومت موفق تاریخ)، ص ۸۵-۳۸.

۵. سید رضی، نصح البلاغه، خطبه ۱۵۹.

۶. همان، نامه ۵۳.

او حق مردم را در انتخاب و برکنار نمودن، در گفتار و کردار، و در زندگی سعادت‌مندانه، به رسمیت می‌شناسد و سپس میان همه آنان، برابری در حقوق و واجبات را برقرار می‌سازد، و برای این آزادی حدودی قرار نمی‌دهد، مگر آنکه مصلحت توده مردم این چنین حدودی را تقاضا کند. ما اگر سیره و روش امام را نسبت به مردم دنبال کنیم، می‌بینیم که در هیچ موردی، کم یا زیاد، با این مفهوم آزادی تعارض ندارد، و بلکه این مفهوم را از نقطه نظر بیان و تطبیق خارجی، در برپا داشتن حقوق عمومی به کار برده و آن را درباره دوستان و دشمنانش به طور یکسان رعایت کرده است. ... علی این حق آزادی را برای یاران خود، در سخت‌ترین و خطرناک‌ترین شرایط زندگی خود قائل می‌شود: در موقع جهاد با قاسطین تبهکار و کسانی که از حق برگشتند و زمین را پر ساخته و خواستار خون وی بودند! و چون جهاد با این گروه و مبارزه بر ضد آنان، مسئله‌ای بود که هر میزان و مقیاسی به آن حکم می‌کرد، و وجدانی که حق و عدالت را نگهبانی می‌کرد، به آن دستور می‌داد، برای علی بن ابی طالب در جنگ، یاران و همراهانی لازم و ضروری بود، ولی علی هیچ‌یک از دوستان و یاران و نزدیکان خود را بر جهاد و پیکار مجبور نساخت، و با اینکه حق ولایت و حکومت داشت، و قدرت و نفوذ هم در دست وی بود، و می‌توانست در جنگ با قاسطین تبهکار، مردم را در پهلوی خود نگه دارد، ولی او هیچ‌کس را به این کار وادار نکرد.^۱ زمانی که یاران او در کار حکمین با وی دودلی نشان دادند، حضرت از ایشان گلایه کرد و دیدگاه آزادی‌گرایانه خود را یادآور شد و چنین فرمود:

وَ لَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلْكُمْ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ.^۲

و مرا نرسد [و چنین حقی برانم نیست که] به چیزی وادارمتان که ناخوش می‌انگارید.

امیرمؤمنان علی (ع) آزادی را ارج نهاد و آن را از هیچ‌کس دریغ نداشت و به عنوان هدفی اساسی در سیاست خویش پاسش داشت.

۳. دادگستری

زدودن انواع بیدادها و گسترش عدل و داد و محو تبعیض‌ها از هدف‌های اساسی در سیاست علوی است. امیرمؤمنان علی (ع) حکومت را پذیرفت تا به وسیله آن دادگستری نماید:

أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بُوْجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يَقَارُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ، وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ، لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسْتَمَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَهَا.^۳

آری به حق آن‌که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور حاضران و اتمام حجت با اعلام وجود ناصران نبود، و اگر خداوند از عالمان پیمانی سخت نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستمگر و گرسنگی ستم‌دیده هیچ آرام و قرار نگیرند، بی‌تأمل رشته حکومت را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم، [و چون گذشته خود را به کناری می‌کشیدم].

امام علی (ع) عدالت و داد را ملاک و میزان سیاست و مایه استواری آن می‌دانست و از این رو در عرصه سیاست جز به راه عدالت و داد نرفت. آن حضرت می‌فرمود:

مِلاكَ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ.^۴

معیار و ملاک سیاست عدالت است.

سیاست دادگراانه است که جامعه را به سلامت می‌رساند و راه تعالی مردمان را هموار می‌سازد؛ و از این روست که امام علی (ع) وجه همت سیاست را دادگستری معرفی کرده و در عهدنامه مالک اشتر چنین رهنمود داده است:

^۱ . جرداق، امام علی، صدای عدالت انسانیت، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۲.

^۲ . سید رضی، نهج البلاغه، کلام ۲۰۸؛ نیز بنگرید به: المُنْقَرِي، وقعه صفین، ص ۴۸۴؛ ابن قُتَيْبَةَ الدِّينَوْرِي، الامامه و السِّيَاسَة، ج ۱، ص ۱۰۴.

^۳ . سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۳.

^۴ . خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۶، ص ۱۱۶.

إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَ ظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَةِ.^۱

بی گمان آنچه بیش از همه دیده‌الیان به آن روشن است، برقراری عدالت و داد در کشور و آشکار شدن دوستی مردمان است. در سایه عدالت، آرامش و راحتی و امنیت فراهم می‌شود. از این‌روست که امام علی (ع) از عدالت به قُرَّةِ عَيْنِ (نور دیده) برای حکومت تعبیر کرده است. قُرَّةِ عَيْنِ در اصل، آرامش یافتن دیدگان است. قُرَّة به معنای قرار گرفتن و آرامش یافتن است؛ انسانی که ناراحت باشد و گرفتار بی‌امنیتی، و فقدان آرامش باشد، همواره دیده‌اش به این سوی و آن سوی می‌رود و آرام و قرار ندارد، اما وقتی برای انسان امنیت، آرامش و راحتی فراهم می‌شود، دیده‌اش آرام و قرار می‌گیرد. اینجاست که قُرَّةِ عَيْنِ معنا می‌یابد.^۲ عدالت زندگی فردی و اجتماعی را به زیبایی و جمال، یعنی به امنیت، آرامش، راحتی، رشد و تعالی آراسته می‌سازد.

جَمَالُ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ فِي الْإِمْرَةِ.^۳

جمال سیاست به برپایی عدالت در حکومت است.

بهترین سیاست برای همگان، سیاسی است که بر دادگستری استوار باشد و به هیچ‌روی زیر پا گذاشته نشود:
خَيْرُ السِّيَاسَاتِ الْعَدْلُ.^۴

بهترین سیاست‌ها عدالت و دادگری است.

چنین سیاسی بهترین راهکار برای بسامان آوردن جامعه و فراهم کردن بستر سلامت و رشد آن است، چنان‌که در آموزه‌های امام علی (ع) آمده است:

جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْعَدْلَ قِيَامًا لِلْأَنْامِ، وَ تَنْزِيهَا مِنَ الْمَظَالِمِ وَ الْأَثَامِ، وَ تَسْنِيَةً لِلْإِسْلَامِ.^۵

خدای سبحان عدالت را وسیله برپایی مردمان، و مایه پاک‌ی از ستم‌ها و گناهان، و روشنی چراغ اسلام قرار داده است.

بر این مبنا بود که سیاست علی (ع) به تمامی در خدمت دادگستری بود. دادگستری نزد امام علی (ع) امری صرفاً اخلاقی شمرده نمی‌شد، بلکه هدف سیاست و فلسفه حکومتی‌اش محسوب می‌گشت؛ و آن حضرت اهتمامش در برپایی داد و گسترش عدالت بود.

۴. امنیت‌سازی

رشد و تعالی انسان‌ها جز در پرتو امنیت همه‌جانبه، آن‌هم برای انسان‌ها، میسر نمی‌شود، و از این‌روست که امیرمؤمنان علی (ع) در سیاست خود، در پی امنیت‌سازی همه‌جانبه بود؛ امنیت فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و قضایی. امام علی (ع) سیاست خود را بر امنیت‌سازی سامان داد و در تمام دوران حکومت خویش نشان داد که امنیت همه‌جانبه دغدغه‌ای اساسی برای اوست.

سیاست امام علی (ع) چنان بود که هیچ‌کس در حکومت او به‌خاطر دین و مذهب، و آیین و عقیده خویش تحت فشار قرار نگرفت و امنیت اعتقادی هیچ‌کس تهدید نشد. غیر مسلمانان همان امنیتی را داشتند که مسلمانان، و امیرمؤمنان علی (ع) نسبت به حرمت و حقوق همگان اهتمام می‌ورزید و پاسداشت آن را از هدف‌های سیاسی خود می‌دید و به کارگزاران خویش همین را می‌آموخت و بر آن سخت تأکید می‌نمود، چنان‌که عبارات آغازین عهدنامه مالک اشتر گویای آن است:

وَ أَشْعَرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَةِ، وَ الْمِحَبَّةَ لَهُمْ، وَ اللَّطْفَ بِهِمْ، وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سُبْعًا ضَارِبًا تَعْتَنُمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ.^۶

۱. سید رضی، نخب البلاغه، نامه ۵۳.

۲. الطرئیخی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۵۶-۴۵۵.

۳. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۳۷۵.

۴. همان، ج ۳، ص ۴۲۰.

۵. همان، ص ۳۷۴.

۶. سید رضی، نخب البلاغه، نامه ۵۳.

قلب خود را لبریز ساز از رحمت بر مردمان، و دوستی ورزیدن با آنان، و مهربانی کردن به همگان؛ و همچون جانوری درنده مباش که خوردنشان را غنیمت شماری! زیرا مردمان دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند، و دسته‌ای دیگر در آفرینش با تو همانندند.

مسلمان و غیرمسلمان در اندیشه سیاسی علی (ع) حق برخورداری از امنیت همه‌جانبه را دارند و لازم است راه هرگونه تجاوز به حریم امنیتشان بسته شود و هر صورتی از درندگی و حریم‌شکنی محو گردد.

امیرمؤمنان علی (ع) فلسفه سیاسی خود را با چنین محورهایی سامان داد. برقراری امنیت در داخل کشور با همه وجوهش، و امنیت در مرزها و حفظ سرزمین و کشور از هرگونه تجاوز ناامنی از هدف‌های اساسی آن حضرت شمرده می‌شد، چنان‌که در پاسخ به شعار خوارچ واندیشه سیاسی هرج و مرج‌ساز آن، امام علی (ع) به لزوم امنیت‌سازی توجه داده و فرموده‌است:

إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ، بَرٌّ أَوْ فَاجِرٍ: يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ؛ وَ يُجْمَعُ بِهِ النَّيُّ، وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِضَعْفِ مِنَ الْقَوَى، حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ، وَ يُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ.^۱

مردم را دولتی و حاکمی باید، نیکوکار یا تبه‌کار: تا در حکومت او انسان با ایمان کار خویش کند، و انسان کافر بهره خود ببرد، و مردم در دوران حکومت او زندگی را طی کنند تا سرآمدشان در رسد. در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند، و با دشمنان پیکار کنند، و راه‌ها امن سازند، و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکوکردار روز به آسودگی به شب رساند، و از گزند تبه‌کار در امان ماند.

از نگاه علی (ع) فلسفه سیاسی حکومت چنین است؛ و هر حکومتی با چنین جهت‌گیری سیاسی معنا می‌یابد. امام (ع) در سخنی که اهداف حکومت خود را بیان نمود، فرمود:

قِيَامَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ.^۲

تا برای بندگان ستم‌دیده‌ات امنیت فراهم آید.

امیرمؤمنان علی (ع) در راه فراهم کردن امنیت اجتماعی و سیاسی، هر نوع خودکامگی در عرصه حکومت را زیر پا گذاشت و فضایی آکنده از امنیت را در مناسبات حکومتی عرضه داشت، چنان‌که در ضمن خطبه‌ای اعلام کرد:

فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُونَ بِهِ الْجَبَّارَةَ، وَ لَا تَحْفَظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ، وَ لَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ، وَ لَا تَتَّظُنُّوا بِي اسْتِثْقَالَ فِي حَقِّ قِيلَ لِي، وَ لَا التَّمَّاسَ إِعْظَامَ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مَنْ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَنْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تُكْفُوا عَن مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقَ أَنْ أُخْطَى، وَ لَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي، فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ.^۳

آن‌سان که با جباران و سرکشان سخن می‌گویند، با من سخن مگویند، و آن محافظه‌کاری‌ها را که با تیز خویان و مستبدان رومی‌دارند، با من روا مدارید؛ و با من به طور تصنعی و با سازش‌کاری آمیزش مکنید. و مبادا گمان کنید که شنیدن حق بر من سنگین است، و تصور نکنید که من خواهان آم که مرا بزرگ انگارید، زیرا آن کس که شنیدن حق یا عرضه‌شدن عدالت بر او سنگین بود، عمل به حق و عدالت بر وی سنگین‌تر بود. پس، از گفتن حق یا عدالت‌خواهی نمودن خودداری مکنید، زیرا من خود را بالاتر از آن نمی‌دانم که خطا نکنم، و خود را ایمن از خطا نمی‌دانم، مگر اینکه خداوند مرا در کار نفس کفایت کند که او از من بدان توانمندتر است. و جز این نیست که من و شما فقط بندگان و مملوکان پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست.

۵. بهبود مادی

۱. همان، کلام ۴۰.

۲. همان، کلام ۱۳۱.

۳. همان، خطبه ۲۱۶.

بسامان آوردن زندگی مردمان در جهت رشد و تعالی آنان، در سایه بهبود مادی ایشان میسر می‌شود؛ و از این رو بهبود مادی جامعه در سیاست، هدیه عمده شمرده می‌گردد. در اندیشه امیرمؤمنان علی (ع) جامعه فرو رفته در فقر و ناداری، و اسیر روابط و مناسبات ستمگرانه اقتصادی، راهی به سوی تعالی ندارد. امام علی (ع) فراخی در زندگی مادی را مایه بسامانی و اصلاح آدمی معرفی کرده و فرموده است:

ثُمَّ أَسْبَغَ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ.^۱

پس روزی ایشان را فراخ دار! که فراخی روزی نیرویشان دهد تا در پی اصلاح خود برآیند.

از منظر امیرمؤمنان علی (ع) تنگنای مادی، زمینه‌ساز آسیب معنوی است، و بهبود مادی توأم با قناعت‌ورزی، بستر رشد و تعالی است، چنان‌که در آموزه‌های حضرت آمده است:

فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ.^۲

بی‌گمان تنگدستی، دین را زیان دارد.

الْفَقْرُ طَرْفٌ مِنَ الْكُفْرِ.^۳

تنگدستی نیمی از کفر است.

[و سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى (فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً)؛ فَقَالَ: هِيَ الْقَنَاعَةُ.^۴

] و حضرتش را از معنای «هر آینه او را به زندگی‌ای پاک و خوش‌زنده می‌داریم» پرسیدند، فرمود: [آن قناعت است.

امام علی (ع) از جمله هدف‌های سیاست خود را بهبود وضع مادی و رشد اقتصادی جامعه معرفی کرده و در این باره فرموده است:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَ لَكُمْ عَلَى حَقِّي؛ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ ... وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّ.^۵

مردم! مرا بر شما حقی است، و شما را بر من حقی. اما حق شما بر من ... فراوان کردن دارایی‌ها و درآمدهایتان، و رساندن آن به شماست.

امام علی (ع) در حیطه حکومت خود حداقل نیاز معیشتی همگان را تأمین کرد و در راه فقرزدایی و تأمین معیشتی مردم گام‌هایی جدی برداشت، چنان‌که خود فرمود:

مَا أَصْبَحَ بِالْكُوفَةِ أَحَدٌ إِلَّا نَاعِمًا، وَ إِنَّ أَدْنَاهُمْ مَنْزِلَةً لِيَأْكُلُ الْبُرِّ، وَ يَجْلِسُ فِي الظِّلِّ، وَ يَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ.^۶

کسی در کوفه نیست که در رفاه به‌سر نبرد، حتی پایین‌ترین افراد نان‌گندم می‌خورد و سر پناه دارد و از آب فرات می‌آشامد.

امیرمؤمنان علی (ع) به رفاه عمومی توجهی تام داشت و عمران و آبادی سرزمین‌ها و تأمین شرافتمندانه و کرامتمندانه مردم را از اهداف حکومت خود می‌دانست، چنان‌که درباره مقاصد حکومتی خویش فرمود:

وَ تُظْهَرُ الْإِصْلَاحُ فِي بِلَادِكَ.^۷

مقصد ما آن است که اصلاح را در شهرهای تو [ای خدا] آشکار کنیم.

هیچ‌چیز مانند آباد کردن شهرها و سرزمین‌ها بستر رفاه مادی مردم را فراهم نمی‌سازد، و این امر از سیاست‌های اصلی امام علی (ع) شمرده می‌شد، چنان‌که در عهدنامه مالک اشتر بدان تصریح شده است.

۱. همان، نامه ۵۳.

۲. همان، حکمت ۳۱۹.

۳. النصبی الشافعی، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص ۲۷۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۲.

۴. نخل (۱۶): ۹۷.

۵. سید رضی، نخب‌البلاغه، حکمت ۲۲۹.

۶. همان، خطبه ۳۴.

۷. ابن ابی‌شبهه، المصنف فی الأحادیث و الآثار، ج ۸، ص ۱۰۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۹۹.

۸. سید رضی، نخب‌البلاغه، کلام ۱۳۱.

۶. حقوق‌گرایی

پاسداشت حقوق انسان در عرصه‌های گوناگون زندگی، هدئی مهم در سیاست علوی است، تا آنجا که راه کمال آدمی و قرب الهی جز با تحقق حقوق انسانی به‌طور همه‌جانبه، هموار نمی‌شود. نگاه امیرمؤمنان علی (ع) به تحقق حقوق انسانی و جایگاه آن چنین است:

وَ أَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي؛ فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ. فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِأَلْفَتِهِمْ، وَ عِزًّا لِدِينِهِمْ.^۱

و از میان حقوق، بزرگ‌ترین حقی که خدای سبحان واجب گردانیده، حق سرپرست بر مردمان و حق مردمان بر سرپرست است؛ وظیفه‌ای که خدای سبحان ادای آن را بر هر يك از آنان مقرر داشته است و آن را سبب همبستگی و پیوندشان، و بنیادی برای ارجمندی دینشان قرار داده است.

با این جهت‌گیری، سیاست امام علی (ع) در پی تأمین حقوق فردی، خانوادگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دیگر عرصه‌های حقوق انسانی بود. سیاست علی (ع) در خدمت تأمین درست این حقوق و رساندن هر ذی‌حقی به حقوق خویش بود. امیرمؤمنان علی (ع) سیاست را برای پاسداشت حقوق انسانی می‌خواست و بر این اساس پا در عرصه سیاست گذاشت، و در این راه هر سختی و نامردمی را پذیرا گشت تا همه جلوه‌های حقوق انسانی را محقق سازد. چون زمام سیاست جامعه را به‌دست گرفت، قامت‌رسا و نورانی خویش را به تمامی برافراشت و با سیاست او حقوق‌گرایی چنان‌که باید معنا یافت. سیاست امام، آن‌سان بود که هیچ مخالفی به جرم مخالفت، سیاست نگشت، و به اتهام ناهمراهی و مخالفت‌خوانی، از حقوق اجتماعی محروم نگردید، چنان‌که حتی ناکثین و مارقین تا زمانی که سخن می‌گفتند و انتقاد می‌کردند و اعتراض می‌نمودند، و دست تعدی بر مردمان نگشوده بودند و اقدام عملی نکرده و دست به شمشیر نبرده و خوبی نریخته بودند، از همه حقوق اجتماعی خویش حتی حقوق از بیت‌المال، بهره‌مند بودند. شریف رضی آورده است که امام علی (ع) در پاسخ اعتراض طلحه و زبیر به سیاست وی، با آنان سخن گفت و از سر نصیحت فرمود:

لَقَدْ نَقَمْنَا بِسِيرَةٍ، وَ أَرْحَأْنَا كَثِيرًا. أَلَا تُخْبِرَانِي أَيُّ شَيْءٍ كَانَ لَكُمْ فِيهِ حَقٌّ دَفَعْتُمْ عَنْهُ؟ أَمْ أَيُّ قَسَمٍ اسْتَأْثَرْتُمْ عَلَيْنَا بِهِ؟ أَمْ أَيُّ حَقٍّ رَفَعْتُمْ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ضَعَفْتُمْ عَنْهُ، أَمْ جَهَلْتُمْ، أَمْ أخطَأْتُمْ بَابَهُ؟^۲

به اندک چیزی ناخشنودی نشان دادید، و کارهای بسیاری را به عهده تأخیر نهادید! به من نمی‌گویید در چه چیزتان حقی بوده است که از شما بازداشته‌ام؟ و در چه کار، خود را بر شما مقدم داشته‌ام؟ یا کدام دعوی را مسلمانی نزد من آورد که گزاردن آن نتوانستم، یا در آن نادان بودم، یا در حکم آن، راه خطا پیمودم؟

سیاست علی (ع) چنان بر مدار پاسداری از حقوق انسانی می‌گردید که مایه شگفتی است. ابوحنیفه دینوری، مورخ گران‌قدر (درگذشته به سال ۲۸۲ ق) آورده است که چون علی (ع) مردم را برای آماده شدن و حرکت به سوی عراق برای مقابله با جنگ‌طلبان ماجرای جمل دعوت کرد، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمه و أسامه بن زید که از بیعت با امام سر باز زده بودند، در دفاع نیز بهانه‌ها آوردند و مخالفت ورزیدند. چون این خبر به مالک اشتر رسید، نزد امام (ع) آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، هرچند ما از مهاجران و انصار نیستیم، اما از تابعین به احسان هستیم؛^۳ و هر چند آنان از نظر تقدم در اسلام بر ما پیشی دارند، ولی در آنچه ما با آنان شریک بوده‌ایم، بر ما برتری ندارند. این بیعت، بیعتی همگانی بوده است و هرکس از آن به در رود و مخالفت نماید، سرزنش‌کننده و عیب‌جو است [و در خور آن است که با وی برخورد شود]. پس اینان را که قصد مخالفت با بیعت همگانی دارند، نخست با زبان بر این کار [و همراهی با خودت] وادار، و اگر نپذیرفتند، به زندان روانه‌شان کن تا ادب شوند.

امیرمؤمنان علی (ع) در برابر پیشنهاد مالک اشتر چنین فرمود:

۱. همان، خطبه ۲۱۶.

۲. همان، کلام ۲۰۵.

۳. اشاره به آیه ۱۰۰ سوره توبه است.

بَلْ أَدْعُهُمْ وَرَأَيْهُمْ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ.^۱

من آنان را آزاد می‌گذارم و رأی و نظر ایشان همان است که خود می‌خواهند و برآند.

سیاست علی (ع) چنان بود که حتی با استناد به بیعت همگانی، کسی را به همراهی با خود و انداختن و حقوق همگان را، مخالف و موافق، خویش و بیگانه را پاس داشت؛ و این حقوق‌گرایی در سیاست علوی در همه عرصه‌ها درخشش داشت.

۷. اصلاح فرهنگی

رشد و تعالی جامعه در گرو اصلاح فرهنگ آن است. نسبت مردمان با عالم و آدم، و پروردگار عالم و آدم، و اخلاق، آداب، رسوم و سنن برخاسته از آن، مهم‌ترین وجه زندگی مردمان است، و تا زمانی که این وجه از زندگی آنان اصلاح نشود، دیگر وجوه به‌طور اساسی اصلاح نخواهد شد. از این‌رو در سیاست علوی، اصلاح فرهنگی، هدئی اساسی و مقصدی بنیادی در عرصه سیاست است، چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع) در خطبه‌ای که در روزهای نخستین حکومت خود ایراد کرد،^۲ فرمود:

إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ: الْإِبْلَاقُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ.^۳

همانا بر امام نیست جز آنچه از امر پروردگارش به عهده او گذاشته شده است: کوتاهی نکردن در موعظت، و کوشیدن در نصیحت، و زنده کردن سنت.

روابط اجتماعی و سیاسی در هر جامعه‌ای به شدت متأثر از سنت‌های جاری در آن جامعه است، چنان‌که پیامبر اکرم با جلوه بخشیدن به سنت‌های نیکوی ایمانی و انسانی، جامعه را به صلاح و سامان راه برد، و زنده‌ساختن و پابرجا نگه داشتن آن سنت‌ها، بهترین راه رشد و تعالی مردمان است؛ و از این‌رو در سیاست علوی جایگاهی جدی دارد. جامعه‌گرفتار در بندهای خرافات و اعتقادات بی‌بنیاد، و آداب و رسوم منحط، و اخلاق و سلوک خلاف کرامت و عزت، از رشد باز می‌ماند و به تعالی انسانی و ایمانی راه نمی‌برد. امام علی (ع) در سخنی خطاب به عثمان بن عفان، در اواخر سال ۳۴ هجری،^۴ درباره اهدائی که در سیاست باید دنبال شود، فرمود:

فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ، هُدًى وَ هَدًى؛ فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ، وَ أَمَاتَ بَدْعَةً جَهْلِيَّةً.^۵

بدان که بهترین بندگان خدا نزد او پیشوایی است دادگر، هدایت‌شده و راهبر؛ که سنت‌های شناخته شده [و درست] را بر پا دارد، و بدعت‌های ناشناخته [و نادرست] را بمیراند.

امیرمؤمنان علی (ع) خود در تمام دوران حکومت خویش، در جهت اصلاح فرهنگی اهتمام ورزید و با آموزش، و در راه و روش خویش، فرهنگ صحیح را به جامعه ارائه کرد و فرهنگ جاهلی احیا شده را زیر پا گذاشت، و فرهنگ‌های بیگانه با دین و آیین، و خلاف شأن آدمی را به صراحت نفی کرد. شریف رضی درباره ماجرای دویدن مردم شهر انبار در پس و پیش امام وقتی در مسیر خود برای پیکار با قاسطین از شهر آنان عبور می‌کرد، چنین آورده است:

۱. الدینوری، الأخبار الطوال، ص ۱۴۳-۱۴۲.

۲. جعفری، پرتوی از نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۱۳-۳۱۲.

۳. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

۴. جعفری، پرتوی از نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹۳.

۵. سید رضی، نهج البلاغه، کلام ۱۶۴.

[و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهْقَانُ الْأَنْبَارِ فَتَرَجَّلُوا لَهُ وَ اسْتَدُّوا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ:] مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ؟ [فَقَالُوا: خُلِقْنَا مِنْهُ، نُعَظَّمُ بِهِ أُمَّرَاءَنَا. فَقَالَ:] وَ اللَّهُ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أُمَّرَاؤُكُمْ؛ وَ إِنَّكُمْ لَتَشْفُقُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ، وَ تَشْفُقُونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ. وَ مَا أَحْسَرَ الْمَشْفَقَةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَ أَرِيحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ.^۱

[و چون دهقانان انبار هنگام رفتن امام (ع) به شام او را دیدند، برای وی پیاده شدند و پیشاپیشش دویدند، فرمود:] این چه کار بود که کردید؟ [گفتند: عادت است که داریم و بدان زمامداران خود را بزرگ می‌شماریم. فرمود:] به خدا سوگند که زمامداران شما از این کار سودی نبردند، و شما در زندگی این جهانیان خود را بدان به رنج می‌افکنید، و در زندگی آن جهانیان بدبخت می‌شوید. و چه زیانبار است رنجی که کيفر در پی آن است، و چه سودمند است آسایشی که با آن از آتش [جهنم] در امان است. امیرمؤمنان علی (ع) پیوسته به اصلاح فرهنگ عمومی اهتمام می‌ورزید، و مکرر به انحطاط فرهنگی‌ای که وی با آن روبه‌رو بود، و تلاش سیاسی خود برای اصلاح آن اشاره کرده است.^۲

امام علی (ع) بیان می‌کند که جامعه‌ای که او زمام امورش را به دست گرفته، جامعه‌ای بازگشته به فرهنگ جاهلی است؛ و آن حضرت در پی اصلاحات فرهنگی بود تا آن را به سامانی درست آورد، چنان‌که در آغاز حکومت خویش در این باره فرمود:

أَلَا وَ إِنَّ بَلِيَّتِكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ. وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِكُتْلِ بَلْبَلَةَ، وَ لِكُتْلِ غَرْبَلَةَ.^۳

آگاه باشید که بلیه و آزمایش کنونی شما به وضع و سامان همان روزی برگشته است که خداوند پیامبرش را برانگیخت. به خدایی که او را به راستی مبعوث کرد، بی‌گمان سخت زیر و رو خواهید شد، و به شدت غربال خواهید گردید.

بدین ترتیب، اصلاح فرهنگی در سیاست علی (ع) هدی اساسی شمرده می‌شد و آن حضرت تمام وجوه اصلاح فرهنگی را در نظر داشت و در راه آن گام برداشت، تا در پرتو آن، بتوان به سوی غایت سیاست راه یافت.

دو. غایت سیاست

چنان‌که اشاره شد در اندیشه امام علی (ع) غایت سیاست، رشد و تعالی فرد و جامعه است. امیرمؤمنان علی (ع) در پی آن بود که با دستیابی به اهداف سیاست خویش، زمینه تعالی آدمیان را فراهم کند. آن حضرت سیاست را برای رشد انسان- فرد و جامعه- می‌خواست، نه انسان را برای سیاست. از این رو به صراحت فرمود:

إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ، وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ. أَيُّهَا النَّاسُ! أَعْيُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ؛ وَ ائِمُّ اللَّهُ لِأَنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنَ ظَالِمِهِ، وَ لَا أَفُودَنَّ الظَّالِمَ بِجِزَامَتِهِ، حَتَّى أُرِدَّ مِنْهُلِ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا.^۴

من شما را برای خدا [و رو به تعالی] می‌خواهم، و شما مرا برای خود [و امور بی‌ارزش می‌خواهید]. ای مردم! مرا بر کار خود یار باشید [و در جهت تحقق برنامه‌هایم کمک کار]. به خدا سوگند، که داد ستم‌دیده را از آن که بر او ستم کرده بستانم، و مهار ستمکار را بگیرم و به ناخواه او را با به سر منزل حق کشانم.

امام علی (ع) به دنبال آن بود که با تحقق اهداف یاد شده در سیاست، زمینه‌ای را فراهم کند که مردمان از سر آگاهی و بینایی، و با اختیار و آزادی، به سوی رشد و تعالی گام بردارند و بهشت را بهره خویش سازند، که در نظر امیرمؤمنان علی (ع) کمترین بهای جان انسان، بهشت است، و نباید آدمیان خود را به کمتر از آن بفروشند:

لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا.^۵

جان‌های شما را بهایی نیست جز بهشت جاودان؛ پس مفروشیدش جز بدان.

۱. همان، حکمت ۳۷.

۲. بنگرید به: همان، خطبه ۳۲ و ۴۱، کلام ۲۳۳.

۳. همان، کلام ۱۶.

۴. همان، کلام ۱۳۶.

۵. همان، حکمت ۴۵۶.

با این جهت گیری است که امام (ع) در سیاست خویش به دنبال زمینه سازی تعالی مردمان بدین سوی بود و می فرمود:

فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَتْ دَا مَشَقَّةً شَدِيدَةً، وَ مَذَاقَةً مَرِيْرَةً.^۱

اگر مرا فرمان برید، به خواست خدا، شما را به راه بهشت می برم، هر چند سخت دشوار باشد، و تلخکامی آن پدیدار.

امیرمؤمنان علی (ع) پیوسته افراد، مسئولان و کارگزاران، و جامعه را به پروا پیشگی - به عنوان هدف تربیت و سازندگی فرد و جامعه - فرامی خواند تا از این ره گذر، رشد و تعالی همگانی تدارک شود و زندگی این جهانی و آن جهانی به سلامت و سعادت متصف گردد. فراوانی چنین آموزه هایی در سخنان عمومی، بیانات سیاسی و فرمان های حکومتی و دستورالعمل های مدیریتی آن حضرت گویای این حقیقت است،^۲ چنان که حضرتش فرموده است:

أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ، فَإِنَّهَا النَّجَاهُ غَدًا، وَ الْمُنْجَاهُ أَبَدًا.^۳

بندگان خدا! شما را به پرواداری و فرمان برداری خدا سفارش می کنم، که نجات فردا در پروا پیشگی است، و آن مایه رهایی جاودان است.

پرسش و پژوهش

۱. مفهوم سیاست بر اساس آموزه های امام علی (ع) چیست؟
۲. سیاست نزد علی (ع) چه جایگاهی دارد؟
۳. اهداف سیاست در نهج البلاغه، فرد و جامعه را به کجا هدایت می کند؟
۴. میان اهداف سیاست و غایت آن چه نسبتی برقرار است؟

منابع برای مطالعه بیشتر

۱. محمد تقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، تهران، بنیاد نهج البلاغه.
۲. محمد حسین مشایخ فریدنی، نظرات سیاسی در نهج البلاغه، تهران، بنیاد نهج البلاغه.
۳. حیدر محمدی، قدرت سیاسی از دیدگاه امام علی (ع)، قم، دفتر نشر معارف.

۱. همان، خطبه ۱۵۶.

۲. بنگرید به: گستره و فراوانی و کاربرد متنوع «تقوا» در آموزه های علی * بنابر آنچه شریف رضی در نهج البلاغه آورده است.

۳. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۶۱.

اهداف

هدف از ارائه این فصل این است که خواننده:

۱. با مفهوم سیره سیاسی آشنا شود.
۲. خطوط کلی یا اصول ایجابی سیاست را بشناسد.
۳. آفات سیاست یا اصول سلبی سیاست را دریابد.

الف) مفهوم‌شناسی سیره سیاسی

یک. واژه‌شناسی سیره

واژه «سیره» اسم مصدر از «سیر» است. (سین، یاء و راء) ریشه‌ای است که گذشتن و روان شدن و حرکت کردن دلالت می‌کند.^۱ «سیره» بر وزن «فعلکة» بیان کننده نوع حرکت و رفتار انسان است. این واژه در این وزن بر هیئت و حالت انجام شدن فعل دلالت می‌کند؛ همچون «جلسة» یعنی نشستن، و «ج- لسة» یعنی نوع نشستن، از این رو «سیره» یعنی نوع حرکت کردن.^۲ اهل لغت در معنای سیره گفته‌اند: سیره، هیئت، حالت، سنت، مذهب، روش، رفتار، راه و رسم، سلوک و طریقه است.^۳ راغب اصفهانی، لغت شناس برجسته درباره این واژه می‌نویسد: سیره حالت و روشی است که انسان و غیر انسان، نهاد و وجودشان بر آن قرار دارد، خواه غریزی باشد، و خواه اکتسابی، چنان که گفته می‌شود فلائی سیره و روشی نیکو یا زشت دارد.^۴ بنابراین سیره بیان کننده حالت‌های رفتاری بر قرار و استوار است و مفهومی نزدیک به مفهوم «سبک رفتار» دارد.

دو. مفهوم سیره سیاسی

با توجه به آنچه بیان شد، مفهوم حقیقی سیره، نوع رفتار، سبک رفتار و طریقه خاص زندگی است که لازمه آن، داشتن اصول در زندگی است؛ یعنی انسان در زندگی خویش، در حوزه‌های مختلف، تابع اصول عملی کلی، مشخص و ثابت باشد، و سیره سیاسی بیانگر چنین اصولی در عرصه سیاست است. این اصول به دو گروه تقسیم می‌گردد، «اصول ایجابی یا خطوط کلی» که لازم است در تمام امور سیاسی رعایت گردد، و «اصول سلبی یا آفات سیاست» که لازم است در شرایط مختلف از آنها پرهیز شود. در این صورت است که سیاست علوی معنا می‌یابد؛ سیاستی تابع اخلاق و راهبر به سوی اهداف یادشده.

سه. خطوط کلی سیاست (اصول ایجابی)

در سیاستی که امیرمؤمنان (ع) تبیین کرده و بر آن اساس، سیاست‌ورزی نموده است، معیارهایی کلی که جهت سیاست را روشن می‌کند، وجود دارد. این معیارها بر هر برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و اقدام سیاسی حاکم است و از آنها می‌توان به خطوط کلی سیاست تعبیر کرد، که به مهمترین آنها پرداخته می‌شود:

۱. حفظ حدود الهی و قانون‌گرایی

۱. ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۲۰.

۲. ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۴۵۴.

۳. ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۲۱.

۴. الراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۴۷.

حفظ حدود الهی، مرزبانی و قانون‌گرایی در همه عرصه‌ها، از جمله عرصه سیاست نزد علی (ع) جایگاهی ویژه دارد. هیچ‌کس حق ندارد حدود، قوانین و مرزها را بشکند و خود را فراتر از آنها بداند. حفظ قوانین و حدود، حرمت‌ها و حقوق، به خصوص در روابط، مناسبات و اقدامات سیاسی، شاخص سیاست علوی است. امیرمؤمنان، علی (ع) خود سخت پایبند حدود و حقوق بود. موازین و قوانین را بادقت تمام پاس می‌داشت، کارگزاران خود را در این جهت مراقبت می‌نمود و اجازه نمی‌داد هیچ‌کس راه تجاوز و تعدی به حقوق و حدود مردمان را هموار سازد و قوانین و موازین را زیر پا گذارد. هرگاه با چنین موردی روبه‌رو می‌شد، بلافاصله به رفع آن اقدام می‌نمود و اجازه نمی‌داد حرمت‌شکنی و قانون‌گریزی رشد کند، یا ترویج یابد. آن حضرت درباره خود چنین فرمود:

وَاللَّهِ لَأَنَّ أَبَيْتَ عَلَيَّ حَسَنِكَ السَّعْدَانَ مُسَهَّدًا، أَوْ أُجِرَّ فِي الْأَعْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْفَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْخَطَامِ.^۱

به خدا سوگند! اگر [شب را روی خارهای سخت، بیدار به سر برم، یا مرا در غل و زنجیر کنند و بکشند، این نزد من محبوب‌تر است از آنکه خدا و رسولش را روز قیامت درحالی ملاقات کنم که به یکی از بندگان ستم کرده، یا چیزی از مال دنیا را غصب نموده باشم.

همچنین فرمود:

وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقْلِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتِ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي مَثَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ.^۲

به خدا سوگند! اگر اقلیم‌های هفتگانه را با آنچه در زیر آسمان‌هاست به من بدهند تا خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد.

آن حضرت حتی در سخت‌ترین شرایط نیز به کارگزاران خود اجازه حرمت‌شکنی نمی‌داد. به‌عنوان مثال: در دوره‌ای که گروه‌های غارتگری از جانب معاویه به مناطق مختلف اعزام می‌شدند تا رعب و وحشت ایجاد کنند، مردم را مایوس و منفعل نمایند و با غارت و کشتار، برنامه اصلاحات بنیادی امام را متوقف سازند، امام آن‌هنگام که جاریه بن‌فدامة- از اصحاب نیک پیامبر و امیرمؤمنان- را برای دفع گروه‌های غارتگر قاسطین اعزام می‌کرد، وقت مشایعت و به‌هنگام وداع به او چنین فرمود:

إِتَّقِ اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَ لَا تَحْتَقِرْ مُسْلِمًا وَ لَا مُعَاهِدًا، وَ لَا تَعْصِبَنَّ مَالًا، وَ لَا وِلْدًا وَ لَا دَابَّةً، وَ إِنْ حَفِيتَ وَ تَرَجَّلْتَ، وَ صَلَّى الصَّلَاةَ لَوْ قُتِلَتْ.^۳

از خدایی که بازگشتت به سوی اوست، پروا کن! مبادا که مسلمانی یا [کافر] هم‌پیمانی را خوار بداری! مبادا که مال، فرزند و چارپای کسی را غصب کنی، اگرچه برهنه‌پا و پیاده مانده باشی، و نماز را در وقت ادا کن! امیرمؤمنان علی (ع) در شرایط جنگی و اوضاع و احوالی که هر کسی گرفتار وسوسه مرزشکنی می‌شود، این‌گونه مرزبانی آموخته و اجازه نداده است که کمترین تعدی و حریم‌شکنی از جانب کارگزاران و فرماندهان او شکل گیرد.

۲. پایبندی به کیفیت استخدام وسیله

میان هدف و وسیله سنخیت وجود دارد و نمی‌توان با وسایل نادرست و ناپاک به مقاصد درست و پاک رسید. نمی‌توان با کاشتن بدی، نیکی درو کرد و ممکن نیست با ستم، عدالت برپا شود.

امیرمؤمنان علی (ع) به کیفیت استخدام وسیله پایبند بود و هرگز برای حفظ حکومت خویش و پیشبرد سیاست‌هایش از وسایل نادرست بهره نبرد. چون امام (ع) زمام امور را به‌دست گرفت، اصلاحات همه‌جانبه و بنیادی را آغاز کرد؛ از جمله: به تبعیضات پایان بخشید. برخی از یاران امام نزد وی رفتند و از آن حضرت خواستند که تبعیضات را زیر پا نگذارد و اشراف عرب، قریش و کسانی را که

۱. سید رضی، فتح‌البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲. همان.

۳. ابن‌هلال الثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۶۲۴.

بیم مخالفت و توطئه از جانبشان می‌رفت، بر دیگران برتری دهد،^۱ اما حضرت حاضر نشد برای حفظ حکومت و موقعیت خود عدالت را زیر پا بگذارد و از راه ستم، کار خود را پیش ببرد، لذا در پاسخ آنان فرمود:

أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيْتُ عَلَيْهِ وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَّرَسِيْرٌ وَمَا أَمْ جَحْمٌ فِي السَّمَاءِ جَحْمًا.^۲

آیا مرا فرمان می‌دهید تا از راه ستم به کسی که سرپرست اویم، پیروزی بجوم؟ به خدا سوگند! تا روزگار باقی است و اختران در پی یکدیگر می‌چرخند، به چنین کاری نزدیک هم نگردم.

امیرمؤمنان علی (ع) در سیاست خویش جز به حق عمل نمی‌کرد و هدف برای او به هیچ‌وجه وسیله را توجیه نمی‌کرد، و هرگز در سیاست به دروغ، خیانت، پیمان‌شکنی و گناهکاری دست نیازی. آن حضرت، از جمله تفاوت‌های اصلی سیاست خود و سیاست معاویه‌ای را همین امر معرفی کرده و فرموده است:

وَاللَّهِ مَا مَعَاوِيَةُ بِأَذْهَى مِنِّي، وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ. وَ لَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ. وَ لَكِنْ كُلُّ عُذْرَةٍ فُجْرَةٌ، وَ كُلُّ فُجْرَةٍ كَفْرَةٌ.^۳

به خدا سوگند! معاویه زیرک‌تر (سیاستمدارتر) از من نیست. لیکن شیوه او پیمان‌شکنی و گناهکاری است] و برای رسیدن به هدف خویش مرتکب انواع گناه و خیانت می‌شود [و اگر پیمان‌شکنی ناپسند و ناشایست نبود، زیرک‌تر از من کسی نبود، اما هر پیمان‌شکنی گناه، و هر گناهی نوعی کفر است.

در اندیشه سیاسی علی (ع)، پیش‌بردن امور از راه نادرست، عین شکست و نابودی است، هر چند انسان تصور کند که به نتیجه رسیده است:

مَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ الْإِثْمُ بِهِ، وَالْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ.^۴

کسی که با توسل به گناه پیروز شود، پیروز نیست، و کسی که با ستم غلبه کند، در واقع مغلوب است.

۳. صراحت و صداقت

سیاستی که علی (ع) دنبال کرده، سیاستی مبتنی بر صراحت و صداقت بوده است. آن حضرت با مردم خود صادقانه سخن می‌گفت و مواضع خود را آشکارا با آنان در میان می‌گذاشت و می‌فرمود:

وَلْيَصُدُّ رَأْيُ أَهْلِهِ.^۵

پیشوای قوم باید با مردم خود به راستی سخن راند.

امام علی (ع) خود در آغاز حکومت، در نخستین خطبه‌اش با مردم چنین گفت:

ذَمِّي بِمَا أَقُولُ رَهِيْنَةً وَ أَنَا بِهٖ زَعِيْمٌ ... وَاللَّهِ مَا كَتَمْتُ وَشَمْتَهُ وَ لَا كَذَبْتُ كَذْبَةً.^۶

آنچه می‌گویم، در عهده خویش می‌دانم، و خود ضامن آنم ... به خدا سوگند! به اندازه سر سوزنی حقیقتی را پنهان ندارم و هیچ‌گونه دروغی نگویم.

در اندیشه سیاسی علی (ع)، اصلاح امور و سامان یافتن درست کارها، جز در پرتو راستی و صداقت‌ورزی، و شفافیت و صراحت‌ورزی میسر نمی‌شود. آنجا که ناراستی و دروغ‌گویی، پنهان‌کاری و تیره‌سازی رخ می‌نماید، انواع فساد و تباهی‌های سیاسی هم شکل می‌گیرد و دوام می‌یابد. آن حضرت فرموده است:

۱. همان، ج ۱، ص ۷۵.

۲. سید رضی، فتح‌البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۳. همان، خطبه ۲۰۰.

۴. همان، حکمت ۳۲۷.

۵. همان، خطبه‌های ۱۰۸ و ۱۰۴.

۶. همان، خطبه ۱۶.

الصِّدْقُ صَلَاحٌ كُلِّ شَيْءٍ [وَالْكَذِبُ فَسَادٌ كُلِّ شَيْءٍ].^۱

صداقت سبب صلاح هر چیز، و دروغ سبب تباهی هر کاری است.

پیشوای صداقت‌پیشگان علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر می‌آموزد که گزیده‌ترین اشخاص در حکومت و مدیریت کسانی می‌باشند که صادقانه حقایق را بیان کنند و صادقانه رفتار نمایند:

ثُمَّ لِيَكُنْ أَتْرَهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَمُهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ لَكَ وَ أَقْلَهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ بِمَا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ وَاقِعاً ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ.^۲

آنگاه باید گزیده‌ترین آنان نزد تو کسی باشد که سخن تلخ حق را به تو بیشتر گوید، و در کاری که از تو سر می‌زند و از جمله کارهایی باشد که خدا آن را برای دوستان خود نمی‌پسندد، از همگان کمتر تو را یاری کند. [این شیوه گفتار و رفتار او] به هر کجای خواست تو می‌خواهد برنجورد.

صداقت‌ورزی رکن اساسی سیاست امام علی (ع) بود و آن حضرت کارگزاران خود را بدان سفارش می‌نمود و بر این امر، به‌طور جدی نظارت می‌کرد. علی (ع) به مسئولان خود می‌آموخت که در رابطه با مردم براساس قاعده «إِصْحَار» (شفاف‌سازی) عمل کنند. امام (ع) به کارگزاران خود فرمان می‌داد که هرگاه مردم و اداره‌شوندگان درباره سیاست‌ها، اقدامات و رفتار آنان گرفتار بدگمانی شوند و احساس کنند از جانب آنان بدیشان ستمی رفته، یا خلافی صورت گرفته، یا خیانتی انجام یافته است، زمامداران و مسئولان موظفند با صراحت و صداقت تمام، همه‌چیز را به‌طور کاملاً شفاف با مردم و اداره‌شوندگان در میان بگذارند:

وَ إِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بِكَ حَيْفًا، فَاصْحِرْ لَهُمْ بَعْدُكَ، وَاعِدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَ رِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ، وَ إِعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ.^۳

اگر مردمان بر تو گمان ستم برند، عذر خود را آشکارا با آنان در میان گذار و با این کار ایشان را از بدگمانی بیرون آر، که بدین رفتار، خود را به تربیت اخلاقی خوی داده باشی و با مردمان مدارا کرده و با عذری که می‌آوری، بدانچه خواهی، می‌رسی و آنان را به راه حق درمی‌آوری.

همان‌طورکه در صحرا همه‌چیز روشن و آشکار است و هیچ‌چیز مخفی نمی‌ماند، امام (ع) نیز فرمان می‌دهد که حاکمان و زمامداران باید همه مطالب را با مردمان در میان بگذارند، به پرسش‌های ایشان با صراحت و صداقت پاسخ گویند، عذر خود را به تمام معنا آشکار سازند و هیچ‌چیز را به جز اسرار نظامی و مانند آن تا زمان مقررش از مردمان مخفی ندارند.^۴

امام علی (ع) چنان بر صراحت و شفافیت در سیاست و مدیریت تأکید داشت که به کارگزارانش می‌آموخت در جلساتی عمومی، ساده و بی‌پیرایه با مردمان به پرسش و پاسخ بپردازند و مسائل را صریح و شفاف برای آنان بیان کنند و عرصه‌ای را فراهم سازند که مردمان به‌راحتی و با صراحت و شفافیت سخن گویند و انتقاد کنند، دغدغه‌ای نیز نداشته باشند که این امر برایشان پیامدهای خطرناکی دارد.^۵

امیرمؤمنان علی (ع) تلاش می‌کرد همه وجوه سیاستش بر صراحت و شفافیت استوار باشد. در این صورت است که خیانت‌ها و جنایت‌ها به موقع آشکار می‌شود و میدان رشد نمی‌یابد؛ کارگزاران نمی‌توانند با مخفی کردن عملکردهای نادرست و ضعیف و پوشاندن مدیریت‌های نابجراانه و نابکارانه بر سریر قدرت تکیه زنند و بقا یابند. هر جا صراحت و شفافیت پس زده شود و قراردادهای پیمان‌ها، روابط و مناسبات در پس پرده قرار گیرد و اجازه ورود به روشنایی و نور در این عرصه‌ها داده نشود، خلاف، خیانت و جنایت میدان رشد می‌یابد؛ اما در فضای صراحت و شفافیت، این امور به حداقل می‌رسد. در عرصه صراحت و شفافیت است که سیاست و حکومت به درستی نقد می‌شود، اصلاحات معنا می‌یابد و رشدها حقیقی می‌شود.

۱. التیمی الامدی، غرالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۵۳.

۲. سید رضی، نخب‌البلاغه، نامه ۵۳.

۳. همان.

۴. بنگرید به: همان، نامه ۵۰.

۵. بنگرید به: همان، نامه ۵۳.

در اندیشه سیاسی امام علی (ع) زمانه‌شناسی از امور مهم در عرصه سیاست است. حضور درست در زمانه، درک حوادث، وقایع و اتفاقات روزگار خود، شناخت جریان‌ها و غایب نبودن از زمان خویش و نیز از دنیا و مناسبات بین‌المللی، عنصری اساسی در فهم سیاسی، تصمیم‌گیری و اقدامات سیاسی است. هرچه زمانه‌شناسی درست‌تر، عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر باشد، میزان فریب‌خوردگی در سیاست و فروغ‌طلبدن در دام‌ها و تصمیمات نادرست کمتر خواهد بود. کسی که شرایط زمان و مقتضیات آن را به خوبی بشناسد، در تعیین جهت خود و تصمیم‌گیری مناسب در هر اوضاع و احوالی بهتر عمل می‌کند. به تعبیر امیرمؤمنان علی (ع):

أَعْرِفُ النَّاسَ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَاثِهِ.^۱

آشناترین مردم به احوال زمانه، کسی است که از حوادث و اتفاقات آن شگفت‌زده نشود.

آن‌که در عرصه سیاست، زمانه‌شناسی ندارد، گرفتار تصمیم‌های ناخردانه و اقدامات شتابزده می‌گردد.

پس از ماجرای سقیفه و بیعت برخی سران با ابوبکر، ابوسفیان، رهبر حزب اموی در صدد برآمد که با اظهار طرفداری از امام علی (ع) و پیشنهاد بیعت با وی، جامعه اسلامی را به جنگی داخلی سوق دهد و در این میان به آرزوی دیرین امویان، یعنی کسب قدرت همه‌جانبه و فراگیر، محو دین و آیین و بازگشت به جاهلیت، جامه عمل بپوشاند؛ اما امیرمؤمنان علی (ع) با زمانه‌شناسی درست خود، توطئه او را خنثی ساخت و راه عملی شدن چنین اقدام شومی را بر او و حزب اموی بست. آن حضرت، در خطبه‌ای چنین فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفَيْئِ بِسُقْنِ النَّحَاةِ، وَ عَرِّجُوا عَنِ طَرِيقِ الْمَنَافِرَةِ، وَ ضَعُوا تِيحَانَ الْمَفَاخِرَةِ. أَفَلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ، أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَاخَ. مَاءٌ أَجْرٌ وَ لُقْمَةٌ يَعْصُ بِهَا أَكْلُهَا. وَ جُحْتَى الثَّمَرَةِ لِعَيْرٍ وَ قَتِ إِبْنَاعِهَا كَالزَّرْعِ بَعِيرٍ أَرْضِيهِ.^۲

مردم! هوشیار باشید و امواج خروشان فتنه را با کشتی‌های نجات بشکافید. و از بالیدن به نفرت و قدرت دوری گزینید، و تاج‌های افتخارات جاهلی را فرو نهدید. رستگار و پیروز کسی است که با بال و پری (وسیله قدرتی) به‌پا خاست، یا سر تسلیم فرود آورد و راحت ساخت. [این قدرت و حکومت] آبی است متعفن، و لقمه‌ای است که خورنده را گلو گیرد و راه نفس بر او بندد. و آن‌که میوه را نرسیده چیند، همچون کشاورزی است که زمین دیگری را برای کشت گزیند.

یعنی در آن شرایط، هر اقدامی که به وحدت جامعه آسیب می‌رساند و مسلمانان را رویاروی یکدیگر قرار می‌داد، به سود قدرت‌طلبان اموی بود که در پی نابودی اسلام و مسلمین و بازگرداندن اوضاع به مناسبات شرك‌آمیز گذشته بودند.

شناخت زمانه، آفات اجتماعی و آسیب‌های فرهنگی، درک درست از مناسبات و روابط منحنط و ضعف‌ها و قوت‌های دوره تاریخی خویش از لوازم مهم در عرصه سیاست است، چنان‌که علی (ع) پس از به‌دست گرفتن حکومت، تلاش کرد مردم را با زمانه و شرایط پیش‌آمده و آفات و آسیب‌های آن دوره آشنا سازد، تا موانع اصلاحات روشن گردد و زمینه‌لازم برای تغییرات مثبت فراهم شود. از جمله در خطبه‌ای فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي ذَهْرِ عُنُودٍ، وَ زَمَنٍ كُنُودٍ، يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا، وَ يَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُتُورًا؛ لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا، وَ لَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهَلْنَا، وَ لَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا.^۳

مردم! ما در روزگاری ستیزنده و زمانه‌ای ستمکار به‌سر می‌بریم. در این روزگار، نیکوکار، بدکار بشمار آید و جفاپیشه، در آن سرکشی افزایش می‌یابد. از آنچه دانسته‌ایم، بهره‌مند نمی‌شویم، و آنچه را نمی‌دانیم، نمی‌پرسیم و از هیچ پیشامد هراسناک و بلایی تا بر سرمان نیامده، نمی‌ترسیم.

۱. التیمی الامدی، غرالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۴۴۹.

۲. سید رضی، نصح‌البلاغه، خطبه ۵.

۳. همان، خطبه ۳۲.

در جامعه‌ای که انسان نیکوکار، بدکردار شمرده شود؛ در فرهنگی که صراحت و صداقت پذیرفته نباشد؛ در محیطی که فریبکاری و جنایتکاری مطلوب به حساب آید و در روزگاری که ریاکاری و نابکاری ارزش شمرده شود، اصلاحات اجتماعی و فرهنگی به دشواری پیش می‌رود:

و لَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَهْلُهُ الْعَدْرَ كَيْسًا، وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ.^۱

ما در روزگاری به سر می‌بریم که بیشتر مردم آن، بی‌وفایی و دغل‌کاری را زیرکی می‌دانند و نادانان، آن مردم را باتدبیر و چاره‌اندیش می‌خوانند.

وَاعْلَمُوا رَجْحَمَ اللَّهِ أَنْكُمْ فِي زَمَانٍ الْقَائِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَ اللَّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ، وَ اللَّارِزُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ، أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعُصَيَانِ، مُصْطَلِحُونَ عَلَى الْإِدْهَانِ، فَتَاهُمْ عَارِمٌ، وَ شَائِبُهُمْ آئِمٌ، وَ عَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَ قَارِئُهُمْ مُمَازِقٌ. لَا يُعْظَمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرُهُمْ وَ لَا يُعُولُ عَنْهُمْ فَقِيرُهُمْ.^۲

بدانید- خدایتان بیامزد- شما در زمانی به سر می‌برید که گوینده حق در آن اندک، و زبان در گفتن راست ناتوان است و آنان که باحقند، خوانند. مردم به نافرمانی- خدا- گرفتار، سازش با یکدیگر را پذیرفتار، جوانشان بدخو، پیرشان گنهکار، علمشان دورو و قاری‌شان سود خودجو. نه خردسال سالمند را حرمت نهد و نه توانگرشان مستمند را کمک دهد.

۵. آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی

از لوازم مهم و اساسی در تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات سیاسی، آینده‌نگری، دوران‌دیشی و توجه به عواقب امور است. آنان که بدون توجه به عاقبت امور و فارغ از آینده‌نگری تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند، پیوسته گرفتار روزمرگی و اسیر اشتباه و پشیمانی‌اند. سنجیدن جوانب مختلف امور، برنامه‌ریزی، آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی، همان تدبیر^۳ است و در عرصه سیاست، چیزی همانند تدبیر از اهمیت برخوردار نیست.

در اندیشه سیاسی امیرمؤمنان (ع)، عاقبت‌اندیشی و آینده‌نگری از چنان اعتبار و اهمیتی برخوردار است که زندگی، کار و حرکت بدون آن فاقد هر خیر است. آن حضرت بر منبر کوفه چنین فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ ... لَا خَيْرَ فِي دُنْيَا لَا تَدْبِيرَ فِيهَا.^۴

ای مردم ... در دنیایی که در آن تدبیر نباشد، خیری نیست.

مشی سیاسی‌ای که بدون بررسی همه‌جانبه، برنامه‌ریزی و آینده‌نگری اتخاذ شود، موجب اتلاف استعدادها و امکانات و فرو رفتن در مهلکه‌هاست. لازمه هر تصمیم و اقدام سیاسی، تدبیر، خردورزی و عاقبت‌اندیشی است. از امیرمؤمنان علی (ع) تعبیری لطیف در این باره وارد شده است:

قَدِرٌ تَمَّ أَطْعَمَ، وَ فَكْرٌ تَمَّ انْطَقَ، وَ تَبَيَّرٌ تَمَّ اعْمَلْ.^۵

اندازه کن، آنگاه بپر؛ بیندیش، آنگاه سخن بگو؛ تبیین کن، آنگاه اقدام نما!

در نزد امام علی (ع) نشانه يك سیاست صحیح، خردمندانه و اصولی، وجود تدبیر، برنامه‌ریزی، عاقبت‌اندیشی و آینده‌نگری است، چنان‌که در سخنان آن حضرت آمده است:

أَدُلُّ شَيْءٍ عَلَى عَزَازَةِ الْعَقْلِ، حُسْنُ التَّدْبِيرِ.^۱

۱. همان، خطبه ۴۱.

۲. همان، خطبه ۲۳۳.

۳. واژه تدبیر از ماده «دَبَّرَ» است؛ یعنی ملاحظه آینده و عاقبت کار را کردن، برنامه‌ریزی، آینده‌سنجی، آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی. (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۲۴؛ الفیروزآبادی، القاموس المحیط، ج ۲، ص ۲۸؛ ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۲۸۳؛ الجرجانی، التعریفات، ص ۵۴)

۴. البرقی، المحاسن، ص ۵.

۵. التمیمی‌الآمدی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۷۶.

بهبترین دلیل زیادى عقل، حسن تدبیر است.

مواضع سیاسى امام على (ع)، خود بهترین نمونه حسن تدبیر، آینده‌نگرى و عاقبت‌اندیشى است. پس از رحلت پیامبر، على (ع) میان دو امر مخیر گردید، اینکه برای به‌دست گرفتن حکومت و بازگرداندن آن به مسیری که پیامبر تعیین کرده بود، با نیروى اندک به‌پا خیزد و قیام مسلحانه کند و یا اینکه صبر پیشه نماید و از درگیری و جنگ داخلی - که اساس نظام اسلامى را با توجه به دشمنان دیرینه آن به‌شدت تهدید مى‌کرد - جلوگیری نماید و برای حفظ اساس دین و وحدت مسلمین از حق مسلم خود چشم‌پوشى نماید. آن حضرت بهترین راه را برگزید، چنان‌که بعدها در تبیین موضع خود مطالبی فرمود که بیانگر عاقبت‌اندیشى ژرف و آینده‌نگرى عمیق آن حضرت است. از جمله در خطبه‌ای فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ، اسْتَأْثَرَتْ عَلَيْنَا قُرَيْشٌ بِالْأَمْرِ، وَ دَفَعْنَا عَنْ حَقِّ نَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ النَّاسِ كَافَّةً، فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ، وَ سَفْكَ دِمَائِهِمْ. وَالنَّاسُ حَدِيثُو عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ، وَالِدَيْنُ يُحَضُّ مَحَضَّ الْوُطْبِ، يُفْسِدُهُ أَذْنَى وَهْنٍ، وَ يَعْكِسُهُ أَقْلٌ خُلْفٌ.^۲

چون خداوند پیامبرش را نزد خویش برد، قریش با خودکامگى بر ضد ما به‌پاخاست و ما را از حقی که بدان از همگان سزاوارتر بودیم، بازداشت. پس چنان دیدم که شکیبایی و بردباری بر آن، بهتر از پراکنده‌ساختن مسلمانان و ریختن خون ایشان است؛ زیرا مردم تازه مسلمان بودند و دین همچون مشک آکنده از شیر بود که کمترین غفلتی، آن را تباه می‌کرد و کوچک‌ترین تخلفی، آن را واژگون می‌ساخت.

امیرمؤمنان (ع) چنان‌که در نامه ۶۲ نیز بر آن تصریح شده است، مسائل زودگذر را فدای مسائل اساسی کرد و وحدت مسلمانان و پابندگی اسلام را بر دیگر امور مقدم داشت. امام على (ع) در تمام دوران ۲۵ ساله برکناری از زمامداری مسلمانان، با آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی، حافظ وحدت جامعه و پاسدار امین دین بود. آنگاه که با اصرار مردم، زمام امور را به‌دست گرفت، در اداره امور و در رویارویی با مشکلات، بحران‌ها، فتنه‌ها، جنگ‌های داخلی و آشوب‌ها، با آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی خود، آسیب‌ها و هزینه‌های تحمیل شده به جامعه را به حداقل رساند، چنان‌که در برابر پیمان‌شکنی طلحه و زبیر ضمن خطبه‌ای درباره پیمان‌شکنان برپاکننده فتنه جمل فرمود:

مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْعَدْرِ، وَ اتَّوَسَّمْتُ جَلِيَّةَ الْمُعْتَرِينَ. حَتَّى سَتَرَنِي عَنْكُمْ جَلْبَابُ الدِّينِ، وَ بَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النَّبِيِّ. أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِ الْمَضَلَّةِ؛ حَيْثُ تَلْتَمِسُونَ وَ لَا دَلِيلَ، وَ تَحْتَفِرُونَ وَ لَا تُمِيهُونَ.^۳

پیوسته پیمان‌شکنی شما را می‌پایدم و نشانه‌های فریب‌خوردگان را در شما می‌یافتم. آنچه مرا از شما پوشانده [و از برخورد با شما جلوگیری کرده] پوشش دین است. به صفای باطن، درون شما را می‌خواندم و بر شما حکم به ظاهر می‌راندم. بر راه حق ایستادم، و آن را از راه‌های گمراهی جدا کردم و به شما نشان دادم، درحالی‌که وادی‌های گمراهی را می‌پویدید و راهنمایی نمی‌جستید؛ چاه می‌کندید و به آبی نمی‌رسیدید!

طلحه و زبیر از سر قدرت‌طلبی و امتیازجویی به مخالفت با امام (ع) برخاستند، آنها برای مخفی داشتن اقدام خود نزد امام رفتند و برای انجام عمره اجازه رفتن به مکه خواستند. امام (ع) آنان را از عاقبت‌راهی که پیش گرفته بودند، برحذر داشت و نصیحتشان کرد، اما دستگیرشان نکرد؛ زیرا هنوز اقدامی نکرده بودند، قصاص قبل از جنایت نکرد، ولی حرکات آنان را زیر نظر داشت و کاملاً مراقب بود؛ با آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی عمیق خود، دامنه فتنه را محدود کرد و راه را برای بهانه‌های بعدی مسدود نمود.

امیرمؤمنان، على (ع) در رویارویی با شورش مقدس‌مآبان بی‌بصیرت و کج‌فهم (خوارج) نیز با تدبیری بی‌نظیر عمل کرد. امام (ع) پس از آنکه به‌ناچار و در پی مداراهای بسیار با آشوب‌طلبان نهروانی [که دست به خون بی‌گناهان آلوده بودند و حاضر نبودند از مسیر

۱. همان، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۸.

۳. سید رضی، نهج‌البلاغه، خطبه ۴.

بیراهه خود به راه آیند و سخنشان به امام (ع) این بود که میان ما و شما فقط شمشیر حکم می‌کند [نبرد کرد و فتنه قشری‌گران مقدس مآب خشک‌مغز بدفهم را فرونشانند، پیروان خود را متوجه این حقیقت کرد که خوارج، دشمن اصلی نیستند و نباید دشمن اصلی، یعنی قاسطین فراموش شوند. درباره خوارج و نحوه برخورد با آنان در آینده، سخنی روشن فرمود که این سخن، بیانگر نهایت آینده‌نگری، روشن‌بینی و عاقبت‌اندیشی آن حضرت در عرصه سیاست است:

لا تَقْتُلُوا [لا تُقَاتِلُوا] الخَوَارِجَ بَعْدِي، فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ.^۱

پس از من خوارج را نکشید [با آنان به پیکار مشغول نشوید]، چه آن‌که به طلب حق درآید و راه خطا پیماید، همانند آن نیست که باطل را طلبد و بیابد- و بدان دست‌گشاید- [مقصود معاویه و اصحاب او هستند].

آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی در سیاست و مدیریت، از چنان اهمیت نزد امیرمؤمنان، علی (ع) برخوردار بود که آن حضرت به کارگزاران خود سفارش می‌فرمود در انتخاب نیروها و کارمندان خود، از جمله ملاک‌هایی که در گزینش باید در نظر داشته باشند، ویژگی آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی است؛ چنان‌که در عهدنامه مالک‌اشتر چنین فرموده است:

وَ تَوَخَّ مِنْهُمْ ... وَ أُنْبِغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا.^۲

و انتخاب کن از این کارگزاران ... [آنانی را که] در عاقبت کارها بیشتر دقت کنند (در اموری که بدان‌ها مراجعه می‌شود، خوب دقت نمایند و عواقب آن را بررسی کنند).

۶. اعتدال و میانه‌روی

از جمله شاخصه‌های برجسته در سیاست علوی، اعتدال و میانه‌روی و پرهیز از افراط و تفریط در تصمیمات و اقدامات سیاسی است. امیرمؤمنان، علی (ع) هرگونه افراط و تفریط و انحراف به راست و چپ را گمراهی دانست و در سیاست خود جز بر اعتدال و میانه‌روی راه نپیمود، که باور او این بود که جاده حق، مسیر الهی و سنت نبوی از افراط و تفریط به‌دور است و نمی‌توان جز براساس اعتدال و میانه‌روی به عاقبتی نیکو رسید. آن حضرت، پس از بیعت مردم با وی در مدینه، در نخستین خطبه‌های حکومتی خود این امر را اعلام نمود و در عمل نیز پابندی خویش را بدان نشان داد. سخن والای امام (ع) در این‌باره چنین بود:

الْبِمِينِ وَالشَّمَالِ مُضَلَّةٌ، وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَةُ. عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَ آثَارُ النَّبُوَّةِ؛ وَ مِنْهَا مَنْفَعُ السُّنَّةِ وَ إِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ.^۳

انحراف به راست و چپ گمراهی است، راه مستقیم و میانه، جاده وسیع حق است. کتاب باقی ابدی و آثار نبوت بر این راه پرتوافکن است، پیشرفت سنت از همین راه است و گردیدن عاقبت به سوی همین مقصد می‌باشد.

اعتدال و میانه‌روی در همه امور مبنای زندگی و راه و رسم پیشوایان دینی بوده؛ چنان‌که علی (ع) بدان تصریح کرده است: «طَرِيقُنَا الْقَصْدُ؛^۴ راه و روش ما میانه‌روی است».

امیرمؤمنان علی (ع) خود را تکیه‌گاه میانه‌ای معرفی کرده است که همه بدو توجه کنند، و از افراط و تفریط دوری نمایند و در مسیر اعتدال و میانه‌روی قرار گیرند؛ چنان‌که فرمود:

نَحْنُ النُّمُرَةُ الْوَسْطَى؛ بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي وَ إِلَيْهَا يَرْجِعُ الْعَالِي.^۵

ما همان تکیه‌گاه میانه‌ایم، کندرو [باید] به آن بپیوندند و تندرو به سوی آن برگردد.

علی (ع) نمونه‌ای اعتدالی، تأکید داشت که پیروانش آن بلندای اعتدال را در نظر گیرند و بدو تاسی نمایند. أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ نقل کرده است که حارث همدانی با گروهی از شیعیان که من نیز در زمره آنان بودم، بر امیرمؤمنان علی (ع) وارد شد. در آن زمان حارث

۱. همان، خطبه ۶۱.

۲. همان، نامه ۵۳.

۳. همان، خطبه ۱۶.

۴. التمیمی الآمدی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۱۹۸.

۵. سید رضی، فتح‌البلاغه، حکمت ۱۰۹.

بیمار بود، خمیده گام برمی داشت و عصا بر زمین می کوفت. امیرمؤمنان (ع) به سوی او آمد، حارث نزد حضرت منزلتی داشت. پس حضرت احوال او را پرسید و فرمود: چگونه ای حارث؟

حارث گفت: روزگار بر من چیره شده و سلامتی را از من گرفته است و نیز درگیری یاران در آستان تو مرا بیشتر ناراحت ساخته، آتشی در درونم افروخته و بی تاام نموده است. حضرت فرمود: درگیری آنان بر سر چیست؟ گفت: درباره تو و سه خلیفه پیشین. گروهی افراطی و غلوکننده اند، گروهی میانه رو و همراه شما هستند و گروهی در حیرت و تردید مانده اند، نمی دانند به پیش بروند، یا بازگردند.» حضرت فرمود:

أَلَا إِنَّ خَيْرَ شِيعَةِ النَّمَطِ الْأَوْسَطُ، إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْعَالِي، وَ بِهِمْ يَلْحَقُ النَّالِي.^۱

بدان که بهترین پیرو من، گروه میانه اند که اهل غلو به آنان برمی گردند و عقب ماندگان به ایشان می رسند.

در سیاست عقلانی باید با دوست و دشمن، خویش و بیگانه و موافق و مخالف معتدل رفتار کرد. امیرمؤمنان در تمام مواضع و رفتارهای سیاسی اش چنین بود. در ماجرای شورش بر عثمان، اوضاع به گونه ای پیش رفت که شورشیان به افراط و تدریج کشیده شدند، ولی در تمام آن احوال، علی (ع) کاملاً معتدل رفتار کرد، نه گام در افراط نهاد و نه به تفریط میل نمود.

بلأذری از قول عبید انصاری نقل کرده است: من روز قتل عثمان به نزد علی (ع) در خانه اش رفتم، از من پرسید: بیرون چه خبر بود؟ گفتم: شر بود و خلیفه (عثمان) کشته شد. پس استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) کرد، آنگاه فرمود:

أَحْبَبُ حَبِيبِكَ هَوْنًا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِضَتِكَ يَوْمًا مَا. ۲

دوستت را از سر اعتدال دوست بدار، شاید که روزی دشمنت گردد؟ و دشمنت را از سر اعتدال دشمن دار، شاید که روزی دوستت شود.

چون زمام امور در اختیار امیرمؤمنان، علی (ع) قرار گرفت، آن حضرت بنای مدیریت و سیاست خود را بر اعتدال و میانه روی قرار داد، و از آغاز تا انجام، بر همین راه و روش حرکت کرد و در شرایط مختلف از اعتدال و میانه روی دور نشد. آن حضرت، نه تنها در راه و رسم سیاسی خود هرگز به سوی افراط و تفریط میل نکرد، بلکه تلاش نمود تندروان و کندروان را به مرز اعتدال کشاند؛ چنان که خطاب به یاران و پیروان خود که به سمت افراط و تفریط میل داشتند و در برابر دشمنان، از خود شتابزدگی نشان می دادند، فرمود:

الزُّمُوا الْأَرْضَ، وَاصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ، وَ لَا تُحْرَكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سُيُوفِكُمْ فِي هَوَى الْأَسْتِكْمِ، وَ لَا تَسْتَعْجَلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَكُمْ.^۳

برجای خود بایستید، در برابر بلاها و مشکلات پایداری ورزید، دست و شمشیرهایتان را در هوای زبان های خویش به کار مدارید و در آنچه خدا شما را بدان نیانگیخته، شتاب موزید.

تمام رفتارهای سیاسی علی (ع)، بر مدار اعتدال بود و آن حضرت در مقابل هرگونه عبور از مدار اعتدال می ایستاد و به راه و رسمی معتدل و به دور از افراط و تفریط هدایت می نمود. از جمله در روزهایی که امیرمؤمنان علی (ع) به بسیج سپاه برای مقابله با فتنه قاسطین مشغول بود و چاره ای جز جنگ در برابر سرکشی ها و آتش افروزی های معاویه باقی نمانده بود و یاران نزدیک امام (ع) گرم بسیج نیرو بودند، آن حضرت شنید که حُجر بن عدی و عمرو بن حَمِق به دشنام گویی باطل گرایان و ستیزه جویان شام به سردمداری معاویه پرداخته اند. علی (ع) به آن دو پیغام فرستاد که از آنچه از شما دو نفر به اطلاع من رسیده است، دست بردارید. آن دو به نزد امام (ع) رفتند و گفتند: آیا ما بر حق نیستیم؟ فرمود: بله! گفتند: آیا آنان بر باطل نیستند؟ فرمود: بله! گفتند: پس چرا ما را از دشنام دادن به آنان باز می داری؟ فرمود: خوش نداشتم و روا نداشتم که شما نفرین کننده و دشنام دهنده باشید، فحش دهید و بیزاری بجوید. لیکن اگر کارهای بد و زشت آنان را توصیف کنید و بگوئید روش زندگی شان و از جمله کارهایشان چنین و چنان است، در گفتار درست تر و در

۱. المفید، الامالی، ص ۴ و ۵؛ الطبری، بشاره المصطفی لشعبه المرتضی، ص ۴.

۲. البلاذری، أنساب الاشراف، ج ۶، ص ۲۱۷-۲۱۶؛ سید رضی، نخب البلاغه، حکمت ۲۶۸.

۳. همان، خطبه ۱۹۰.

عذرخواهی رساتر است. به جای لعنت کردن و بیزاری هستن از ایشان بگوئید: خدايا! خون‌های ما و خون‌های ایشان را از ریخته شدن نگاهدار، میان ما و آنان را اصلاح فرما، ایشان را از گمراهی‌پی که در آن فرورفته‌اند، به هدایت باز آر تا کسانی از ایشان که حق را نمی‌شناسند، آن را بشناسند و آنان که به گردن‌کشی و ستمگری دست یازیده‌اند، از پافشاری در آن دست‌کشند، این امر نزد من محبوب‌تر و برای شما نیکوتر است.^۱

محبوب‌ترین کار نزد امیرمؤمنان علی (ع) در عرصه سیاست، مواضع و اقداماتی معتدل بود، چنان‌که در عهدنامه مالک اشتر بر این امر تأکید کرده و فرموده است:

وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ.^۲

و باید از کارها آن را بیشتر دوست بداری که در جهت حق از همه آنها میانه‌تر باشد.

۷. عدالت‌خواهی و عدالت‌ورزی

برترین معیار در عرصه سیاست، معیار عدالت‌خواهی و عدالت‌ورزی است، این بدین معناست که شایستگی در همه امور رعایت شود و تبعیض‌ها زدوده گردد و در آنجا که باید مساوات پاس داشته شود، به جد پاسداری گردد و آنجا که صلاحیت و استحقاق موجب تفاوت و امتیاز می‌شود، حقوق متناسب هر فرد شایسته و هر صاحب‌حقی رعایت شود و برای همگان امکان رشد و شکوفایی استعدادها فراهم گردد، تا هر کس بتواند به میزان بروز استعداد و توانایی خود از امکانات، متناسب با استعداد و تلاش خویش بهره‌مند شود، هرکس و هر چیز در جای خودش قرار گیرد، به هیچ کس و هیچ چیز ستمی روا نشود و حقوق همه کس و همه چیز رعایت گردد. عدالت در اندیشه سیاسی امیرمؤمنان (ع)، در مفهومی عمیق و همه‌جانبه به معنای قراردادن هر چیز در جای خود، رعایت استحقاق هر چیز و رساندن هر ذی‌حقی به حقش آمده است؛ چنان‌که آن حضرت فرموده است:

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا.^۳

عدالت کارها را بدانجا می‌نهد که باید.

امام علی (ع) همه چیز را بر مبنای عدالت می‌دید و همه چیز را با میزان عدالت می‌سنجید. او عدالت را میزان سیاست خود قرار داد، نه سیاست خود را میزان عدالت؛ از این رو، جز به راه عدالت نرفت.

از نظر علی (ع) عدالت اصلی است که جامعه را قوام می‌بخشد، به اعتدال می‌رساند و سلامت، آسایش و آرامش آن را تضمین می‌کند. عدالت بزرگراهی عمومی است که می‌تواند همه را در خود بگنجاند و بدون هیچ مشکلی عبور دهد، اما ظلم و جور، کوره‌راهی است که حتی فرد ستمگر را هم به مقصد نمی‌رساند.^۴

الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ.^۵

عدالت تدبیر‌کننده‌ای است به سود همگان.

عدالت هرکس را به حقش و به آنچه استحقاق دارد، می‌رساند و آن کس که به عدالت تن نمی‌دهد، در واقع، کسی است که بیمار است، اندامش آماس کرده و در عدالت نمی‌گنجد. او باید بدانند جایگاه ظلم و جور برای هرکس تنگ‌تر است.^۶

فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مِنْ ضَاقٍ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ.^۷

۱. المُنْقَرِي، وقعه صفین، ص ۱۰۳؛ نیز بنگرید به: سید رضی، نَجْمُ الْبَلَاغَةِ، خطبه ۲۰۶.

۲. همان، نامه ۵۳.

۳. همان، حکمت ۴۳۷.

۴. مطهری، سیری در نَجْمُ الْبَلَاغَةِ، ص ۱۱۲.

۵. سید رضی، نَجْمُ الْبَلَاغَةِ، حکمت ۴۳۷.

۶. مطهری، سیری در نَجْمُ الْبَلَاغَةِ، ص ۱۱۴.

۷. سید رضی، نَجْمُ الْبَلَاغَةِ، خطبه ۱۵.

در عدالت گشایش است و آن که عدالت را برنتابد، ستم را سخت تر یابد.

عدالت همه چیز را در جای خود و مرز خویش قرار می دهد و حفظ می نماید. بنابراین، عدالت چیزی است که می توان به آن به عنوان مرز ایمان نگریست و به حدود آن راضی و قانع بود، اما اگر این مرز شکسته و این ایمان گرفته شود و پای بشر به آن طرف مرز برسد، دیگر حدی برای خود نمی شناسد، اگر به حدی برسد، به مقتضای طبیعت و شهوت سیری ناپذیر خود، تشنه حد دیگر می گردد و بیشتر احساس نارضایی می کند.^۱

بنابراین، بهترین سیاست برای همگان، سیاستی است که بر عدالت همه جانبه استوار باشد و به بهانه های گوناگون، عدالت زیر پا گذاشته نشود. به بیان امیرمؤمنان علی (ع):

خَيْرُ السِّيَاسَاتِ الْعَدْلُ.^۲

بهترین سیاست ها عدالت است.

بی گمان ستم و بیداد مایه زشتی، خرابی و تباهی است، عدالت و داد مایه زیبایی، درستی و آبادی است.

الْعَدْلُ ... جَمَالُ الْوَلَاةِ.^۳

عدالت ... جمال زمامداران است.

علی (ع) در عرصه سیاست، تنها عدالت خواه نبود، بلکه با همه وجود در خدمت عدالت بود و همه چیز را با آن می سنجید؛ در واقع عدالت ورز بود. سخنان، رفتار و فرمان های حکومتی علی (ع) سرشار از عدالت خواهی و عدالت ورزی است. آن حضرت در امور خرد و کلان چنین بود. شریف رضی نامه ای را از امیرمؤمنان علی (ع) به مأموران گرفتن زکات آورده و درباره این نامه سرشار از عدالت خواهی و عدالت گرایی، در رابطه با همه کس و همه چیز نوشته است:

در اینجا جمله هایی را می آوریم تا بدانند او ستون حق را برپای داشت، در کارهای خرد و بزرگ، باریک و سترگ، نشانه های عدالت را برای مردمان به جا گذاشت.^۴

قسمت هایی از آن نامه چنین است:

إِنطَلِقُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ لَا تُرْوَعَنَّ مُسْلِمًا، وَ لَا تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ كَارِهًا، وَ لَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ. فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَى فَانزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ آبِيَاءَهُمْ، ثُمَّ امضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ، حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ، وَ لَا تُخْذِجَ بِالتَّجِيَّةِ هُتْمًا.^۵

برو با پروا داشتن از خدا، که یگانه و بی همتاست! مسلمانی را مترسان! اگر او را خوش نیاید، بر سر وی مران! بیش از حق خدا از مال او مستان! چون به قبیله ای رسی، بر سر آب آنان فرود آی و به خانه هایشان در میای! پس آهسته و آرام سوی ایشان رو، تا به میان آنان رسی، سلامشان کن و در درود گفتن کوتاهی مکن!

امام (ع) می آموزد که کارگزارانش پاسدار عدالت باشند و در اجرای وظایف خود چنان پایبند امور لطیف انسانی باشند که هیچ ترسی در مردم ایجاد نکنند و هیچ گونه تعدی ننمایند، حتی در راه رفتن خود به گونه ای سوی مردم حرکت کنند که آنان احساس بیم و ناامنی نکنند و در احترام و حرمت نگه داشتن دیگران کوتاهی نوززند.

ثُمَّ تَقُولُ: عِبَادَ اللَّهِ! أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلى اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ، لِأَخْذِ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ، فَهَلْ لِي فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقِّ فِتْوَادُوهُ إِلَى وَلىِّهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعْهُ، وَ إِنْ أَنْعَمَ لَكَ مُنْعِمٌ فَأَنْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَيِّفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تَعَسِفَهُ أَوْ تُزَهِّمَهُ.^۱

۱. مطهری، سیری در فسخ البلاغه، ص ۱۱۴.

۲. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۳، ص ۴۲۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۹۰.

۴. سید رضی، فسخ البلاغه، نامه ۲۵.

۵. همان.

سپس بگو: بندگان خدا! مرا ولی خدا و خلیفه او سوی شما فرستاد تا حقی را که خدا در مال‌هایتان نهاد از شما بگیرم، آیا خدا را در مال‌های شما حقی است تا آن را به ولی او بپردازید؟ اگر کسی گفت: نه! متعرض او مشو؛ و اگر کسی گفت: آری! با او برو، بی‌آنکه او را بترسی، یا بیمش دهی، یا بر او سخت‌گیری، یا کار را بر او سخت‌گردانی!

عدالت امام (ع) بر این است که بنای رفتار مدیریتی با مردم، براساس اعتماد به ایشان است و از هرگونه ناروایی و رفتار غیر انسانی باید پرهیز شود و مناسبات حکومتی بر پایه ترس و ارباب، سخت‌گیری و خشونت نباشد.

فَخُذْ مَا أُعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ؛ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَالِيَّةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا تُدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَإِنْ أَكْثَرَهَا لَهُ، فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تُدْخِلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهٍ وَلَا عَنِيْفٍ بِهِ وَلَا تُنْفِرَنَّ بَهِيمَةً وَلَا تُنْفِرَنَّهَا، وَلَا تُسْوَأَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا.^۱

آنچه از زر یا سیم به تو دهد، بگیر! اگر او را گاو و گوسفند و شترهاست، بی‌رحصتِ او میان آن نرو، که بیشتر آن رمه برای اوست. چون به رمه رسیدی، چونان کسی به میانشان مرو که بر رمه چیرگی دارد، یا خواهد که آنها را بیازارد؛ چارپایان را از جای مگریزان و مترسان! و با صاحب آنها در گرفتن حق خدا بدرفتاری مکن!

عدالت‌ورزی امام تا بدانجاست که اجازه ترساندن و بدرفتاری با حیوانی را نمی‌دهد. مشخص است که ملاحظات انسانی و حفظ حرمت‌های آدمی تا چه اندازه باید رعایت شود.

۱. مشورت و رایزنی

مشورت در سیاست و پرهیز از خودرایی، از مؤکدترین امور در راه و رسم سیاسی و مدیریتی امیرمؤمنان علی (ع) است. آن حضرت همچون رسول خدا، اهل مشورت در امور بود و به کارگزاران خود می‌آموخت که چنین کنند. پیشوای آزادگان علی (ع) در نامه‌ای که به سران سپاه خود نوشته، در این باره چنین فرموده است:

مَنْ عَبَدَ اللَّهَ عَلَى أَمِيرٍ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْمَسَاحِجِ ... أَلَا وَ إِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَنْ لَا أُخْتَجَرَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ، وَ لَا أُطَوَّى دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ.^۲

از بنده خدا علی بن ابی‌طالب، امیرمؤمنان (ع) به نیروهای مسلح و نگهدارنده مرزها ... حق شما بر من این است که جز اسرار جنگی، هیچ سری را از شما پنهان نسازم و در اموری که پیش می‌آید، جز حکم الهی، بدون مشورت شما کاری انجام ندهم.

علی (ع) در امور مختلف با نزدیکان، یاران و صاحبان رأی مشورت می‌کرد، آنگاه تصمیم می‌گرفت. آن حضرت می‌فرمود:

لَا مُظَاهَرَةَ أَوْثِقُ مِنَ الْمَشَاوِرَةِ.^۳

هیچ پشتیبانی استوارتر از مشورت کردن نیست.

خردمندی اقتضا می‌کند که آدمی اهل مشورت باشد، به‌خصوص در تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات سیاسی که عرصه‌ای پر خطر است. به بیان علی (ع):

لَا يَسْتَعْنِي الْعَاقِلُ عَنِ الْمَشَاوِرَةِ.^۴

هیچ خردمندی از مشورت بی‌نیاز نیست.

امیرمؤمنان، علی (ع) برای مشورت اهمیت بسیاری قائل بود و همواره اصرار داشت مردمش از نظر دادن خودداری نکنند؛ چنان‌که در پیکار صفین ضمن خطبه‌ای که در آن حقوق متقابل مردمان و زمامداران را بیان کرده است، فرمود:

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، نامه ۵۰.

۴. همان، حکمت ۱۱۳.

۵. التیمی الامدی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۳۵۴.

فَلَا تَكْفُرُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ، أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ.^۱

پس، از گفتن حق یا رأی زدن در عدالت باز نایستید.

البته مشورتی موجب راهیابی درست و جلوگیری از لغزش و پشیمانی می‌شود که با آدابی درست صورت گیرد؛ یعنی برای مشورت در هر امری باید از مشاورانی مناسب و شایسته بهره گرفت و از هر کس نمی‌توان رأی خواست. به‌طور کلی، با کسانی باید مشورت کرد که متصف به خداترسی، پرواپیشگی، رازداری و شجاعت باشند و از خردی نیکو و تجربه‌ای پر بار برخوردار باشند؛ با اشخاص ترسو، حریص، دروغگو، جاهل، احمق و کسانی که زمام احساسات خویش را در دست ندارند، نباید مشورت کرد؛ به عبارتی، مشورت تابع صفات و ویژگی‌هاست، نه تابع جنسیت و از طبقه و گروهی خاص. امام (ع) در عهدنامه مالک اشتر در این باره چنین فرموده است:

وَ لَا تُدْجِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا، يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعِدُكَ الْفَقْرَ، وَ لَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ، وَ لَا حَرِيصًا، يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ؛ فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ عَزَائِرُ شَيْءٍ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ.^۲

بخیل را در مشورت خود دخالت مده، زیرا تو را از احسان منصرف می‌کند و از نیازمندی می‌ترساند؛ نیز با شخص ترسو مشورت مکن، زیرا در کارها روحیه‌ات را تضعیف می‌کند. همچنین حریص را به مشاورت مگیر، که با ستمگری، حرص را در نظرت زینت می‌دهد. [همه آنچه درباره این اشخاص گفتم] به‌خاطر این است که بخل، ترس و حرص، غرایز و تمایلات مختلفی‌اند که از بدگمانی به خدا سرچشمه می‌گیرند.

چهار. آفات سیاست (اصول سلبی)

سیاست عرصه‌ای آفت‌خیز است و اگر با حراست نفس، حاکمیت اخلاق و مهار قدرت همراه نباشد، آدمی را در دام قدرت‌طلبی، خودکامگی، عقل‌گریزی، خشونت‌ورزی، دنیازدگی، انحصارطلبی، دروغ‌گویی، فریبکاری، زورگویی، کینه‌توزی، حب و بغض افراطی، ریاکاری، گردن‌فرازی، سازش‌کاری و دام‌های بسیار دیگر فرو می‌برد و فرد و جامعه را به تباهی می‌کشاند. بنابراین لازم است از چنین اموری به‌عنوان اصول سلبی پرهیز شود. در ذیل به برخی از این آفات پرداخته می‌شود.

۱. قدرت‌طلبی

اگر قدرت مهار نشود، انسان را در اسارت خود درمی‌آورد و سیاست به فساد آلوده می‌شود. قدرت این امکان را به قدرت‌طلبان می‌دهد که تمایلات خود را هرگونه که بخواهند، ارضا نمایند، منافع مردمان را به راحتی در پای مطامع خود قربانی کنند و به همه‌چیز تجاوز کنند؛ به تعبیر علی (ع): «مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ: ^۳ آن‌که به نوایی رسید، خود را برتر از دیگران دید.»

قدرت‌طلبی بستر سرکشی، قانون‌شکنی، تندی و تیزی و خردگریزی است. امیرمؤمنان علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر چنین هشدار داده است:

وَ إِذَا أَحَدَتْ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبْهَةً أَوْ حَيْلَةً، فَانظُرْ إِلَى عَظِيمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ، وَ يَكْفُ عَنكَ مِنْ غَرَبِكَ، وَ يَبْقِي إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنكَ مِنْ عَقْلِكَ.^۴

و اگر قدرتی که از آن برخورداری، نخوتی در تو پدید آورد و خود را بزرگ شمردی، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست، بنگر که چیست، و قدرتی را که بر تو دارد و تو را بر خود آن قدرت نیست؛ که چنین نگرستن، سرکشی تو را فرو می‌نشانند، و تندی و تیزی‌ات را باز می‌دارد، و عقلی از دست رفته‌ات را به تو باز می‌گرداند.

۱. سید رضی، نخب‌البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۲. همان، نامه ۵۳.

۳. همان، حکمت ۲۱۶.

۴. همان، نامه ۵۳.

امام (ع) عوارض قدرت‌طلبی را به‌طور مشخص سه چیز معرفی کرده است: طَمَاح (سرکشی)؛ غَرْب (تندی و تیزی) و عَزَب عقل (خردگریزی).

معلوم است که این عوارض در عرصه سیاست چه می‌کند و چگونه موجب تعدی به حقوق مردم، تعرض به حرمت ایشان، ستم و بیدادگری و خشونت‌ورزی، و زمینه‌ساز تصمیمات و اقدامات نابخردانه می‌شود.

۲. استبداد و خودکامگی

قدرت بستر مهیاسازی استبداد و خودکامگی است و چنانچه انسان فارغ از اخلاق به قدرت برسد و قدرت‌ش مهار نشود، در هر مرتبه‌ای که باشد، دست به استبداد و خودکامگی می‌زند. خودکامگی نمود حاکمیت حیوانیت در آدمی است. آن‌که در اسارت ذلت حیوانیت قرار می‌گیرد، این ذلت را به‌صورت خودکامگی و تجرّ و در قالب گردن‌فرازی و گردن‌کشی در تصمیم‌گیری و در سلوک و رفتار خویش نشان می‌دهد، که این هلاکتی سخت برای آدمی و جامعه انسانی است. به تعبیر امیرمؤمنان علی (ع): «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ: هر که استبداد ورزد، هلاک شود».

زاممداران خودکامه در امور مردم، چنان‌که خود می‌خواهند- بدون ترس و بیم از حساب و کتاب، پرسش و مؤاخذه و جزا و عقاب- تصمیم می‌گیرند و رفتار می‌نمایند و در امور ایشان به هر نحو تصرف می‌نمایند. منشأ این امر از آنجاست که زاممداران خود را مکلف نمی‌دانند تا تصمیمات و مناسبات و تصرفات خود را با شریعت، یا بر قانون، یا بر اراده ملت مطابق سازند.^۱ چنین چیزی مایه تباهی سیاست، حکومت و ذلت و حقارت ملت است. به تعبیر عبدالرحمن کواکبی، اگر استبداد شخصی بود و می‌خواست حسَب و نَسَب خویش را بیان سازد، هرآینه، می‌گفت: نام من شر است، پدرم ستمکاری، مادرم بدرفتاری، برادرم خیانت‌کاری، خواهرم درویشی، عمویم تنگ‌دستی، خالویم زبونی، فرزندیم بینوایی، دخترم بیکاری، وطنم خرابی، و قبیله‌ام نادانی است.^۲ استبداد و خودکامگی منشأ تباهی‌های مختلف در جامعه و حکومت است. سیاستمداران مستبد و خودکامه، اندیشه و اندیشه‌ورزی را به بند می‌کشند، باب نقد و انتقاد را می‌بندند و هر ناروایی را بر خود روا می‌دارند و این‌گونه همه‌چیز را به انحطاط می‌کشانند. در اندیشه سیاسی امام علی (ع)، استبداد و خودکامگی مایه زوال و نابودی است.

الإِسْتِبْدَادُ بِرَأْيِكَ يُرِيكَ وَيُهَوِّزُكَ فِي الْمَهَاوِي^۳

خودکامگی تو را می‌لغزانند و در هلاکت‌گاه فرومی‌اندازد.

امیرمؤمنان علی (ع) استبداد و خودکامگی را ملغی می‌دانست و حاضر نبود برای پیشبرد امور، مدیریت و هدایت مردم، به روش‌های استبدادی و راه و رسم فرعونی توسل جوید؛ که این را مایه تباهی خود می‌دانست. بهترین سیاستمداران، زمانی که در تنگناها قرار می‌گیرند، راه‌گشودن معضلات حاد و مشکلات کمرشکن حکومت را، به کارگیری استبداد و خودکامگی می‌دانند و توسل بدین امور را هرچند برای مدت کوتاهی موجه می‌بینند و به روش‌های مستبدانه و سلوک خودکامانه میل می‌کنند، اما امام علی (ع) در هیچ شرایطی خودکامگی نمود و اجازه خودکامگی به کسی نداد. در اواخر حکومت آن حضرت، گروه‌های غارتگر قاسطین به مناطق مختلف تهاجم می‌کردند تا امنیت را از مردم سلب کنند، ترس و وحشت را بر فضای جامعه حاکم سازند و امکان تحقق برنامه‌های اصلاحی امیرمؤمنان علی (ع) را از بین ببرند، مردم نیز به تبع سران قبایل، متنفذان و امتیازجویانی که منافع چپاول‌گرانه و حاکمیت خودسرانه‌شان پایان پذیرفته بود، در یاری امام کوتاهی می‌کردند. به گمان برخی، شیوه همراه کردن مردم با حکومت، به کارگرفتن

۱. همان، حکمت ۱۶۱.

۲. کواکبی، طبیعت استبداد، ص ۴۲.

۳. همان، ص ۱۰۳.

۴. خوانساری، شرح غررالْحکَم و دررالکَلَم، ج ۱، ص ۳۹۰.

روش‌های زورمدارانه و خودکامانه بود، اما امام علی (ع) هرگز بدین روش‌ها رو نیاورد و در آن شرایط سخت بر الغای خودکامگی و خودکامگی‌پذیری پای فشرد.

وَاللّٰهُ لَا اَزَىٰ لِاصْلَاحِكُمْ بِاِفْسَادِ نَفْسِي. ^۱

به خدا سوگند! اصلاح شما را با افساد و تباه ساختن خود جایز نمی‌بینم.

امیرمؤمنان علی (ع) به صراحت از همه کارگزاران خود می‌خواست که به هیچ وجه به سمت استبداد و خودکامگی میل نکنند، بر این امر با جدیت نظارت می‌کرد و به هیچ کس اجازه نمی‌داد با مردم چنین رفتاری داشته باشد، چنان‌که در نامه خود به أَشْعَثَ بْنِ قَيْسِ نوشت:

لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّةٍ. ^۲

این حق برای تو نیست که در میان مردم به استبداد و خودرأیی عمل نمایی.

و در عهدنامه مالک اشتر چنین آمده است:

وَ لَا تُفَوِّضْ لِي مُمْرَأَةً فَأَطَاعُ. ^۳

مبادا بگویی من بر مردمان مسلطم، از من فرمان دادن است و از ایشان اطاعت کردن!

امام (ع) در ادامه این سفارش به پیامدهای خطرناک و تباه‌کننده استبداد و خودکامگی اشاره کرده و فرموده است:

فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْعَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَ مَنَهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ. ^۴

زیرا این کار دل را تیره و تباه کند، و دین را ناتوان و فرسوده سازد، و دگرگونی را نزدیک گرداند.

در این بیان، حضرت سه پیامد برای استبداد و خودکامگی برشمرده است:

۱. تیرگی و تباهی قلب مستبدان و خودکامگان؛

۲. ناتوانی و سستی و فرسودگی در دین؛

۳. نزدیک شدن اوضاع به دگرگونی، یعنی شورش، درگیری و انقلاب.

بدین ترتیب روشن است که استبداد و خودکامگی هیچ‌چیز را سالم باقی نمی‌گذارد.

۳. خشونت‌ورزی

خشونت، هر نوع هتک نسبت به حرمت و کرامت انسان، زیر پا گذاشتن حقوق اشخاص، تعرض، تعدی، تأذی و تیزی به هر شکل و با هر کس است. این امر در سیاست که لوازم اعمال قدرت به هر صورت در آن مهیاست، بسیار رایج و متداول است. البته اعمال و اجرای قانون نسبت به متجاوزان و متعدیان و متعرضان، خشونت نیست و از آن به «شدت قانونی» تعبیر می‌شود. در اندیشه سیاسی علی (ع) خشونت‌ورزی زشت‌ترین چیزها و بدترین خصصت‌های سیاسی است. در سخنان علی (ع) درباره خشونت تعابیر متعددی نقل شده است، از جمله:

الْحُرُّقُ شَرُّ خُلُقٍ. ^۵

خشونت و درشتی، بدترین اخلاق است.

أَقْبَحُ شَيْءٍ الْخُرْقُ. ^۱

۱. سید رضی، فتح‌البلاغه، خطبه ۶۹.

۲. همان، نامه ۵.

۳. همان، نامه ۵۳.

۴. همان.

۵. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۲۰۰.

زشت‌ترین چیز، خشونت و درشتی است.

أَسْوَأُ شَيْءٍ الْخُرْقُ.^۲

بدترین چیز، خشونت و درشتی است.

خشونت در هر امری، از جمله در سیاست، موجب نفرت و گریز می‌شود.

مَنْ خَشِنَتْ عَرِيكَتَهُ أَفْقَرَتْ حَاشِيَتُهُ.^۳

هرکه درشت‌خو باشد و خشونت ورزد، مردم از گردآگرد او بگریزند.

خشونت‌ورزی پیامدهای بسیار خطرناکی دارد، چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع) درباره دوران پس از پیامبر اکرم و حاکم شدن چنین شاخصه سیاسی به این پیامدها اشاره کرده است. در آن دوران، رفتاری خشونت‌آمیز در عرصه سیاست و حکومت اعمال گردید؛ به گونه‌ای که سخن‌گفتن زمامداران تند و همراه با تهدید و ارباب بود، و تماس و برخوردشان خشن و درشت بود؛ و این امر، آسیب‌های شدیدی بر باورها، روحیات و سلوک مردمان به جای گذاشت. امام (ع) در این باره چنین فرموده است:

فَصَبْرُهَا فِي حُوزَةِ خَشِنَاءَ يَغْلُظُ كُلُّهَا، وَ يَخْشُ مَسْئَهَا ... فَمُنَى النَّاسِ - لَعَمْرُ اللَّهِ - بَجَبْطٍ وَ شِمَاسٍ وَ تَلَوْنٍ وَ اغْتِرَاضٍ.^۴

[پس] خلیفه اول [امر خلافت را] پس از خود [در جایگاهی بس خشن قرار داد، سخن‌گفتن او (خلیفه دوم) تند و تیز بود، و برخورد و ارتباط او خشن ... به خدا سوگند! مردم در این دوران به بیراه روی، سرکشی و چموشی، ریاکاری، و بی‌اعتدالی و حق‌گریزی دچار شدند.

امیرمؤمنان، علی (ع) پیامدهای رفتار و سیاست‌های خشونت‌آمیز آن دوره را با چهار تعبیر «جَبْطُ»،^۵ «شِمَاسُ»،^۶ «تَلَوْنُ»^۷ و «اغْتِرَاضُ»^۸ بیان کرده است.

کلام امام (ع) بیانگر آن است که خشونت، انسان‌ها را به انواع انحراف‌ها و سرکشی‌ها می‌کشاند و آنان را به ریاکاری و رنگ‌به‌رنگ‌شدن و نفاق سوق می‌دهد که خطرناک‌ترین بیماری روحی برای آدمی است. همچنین سلامت رفتاری و سلوک معتدل را زایل می‌سازد و مردمان را به راست‌روی و چپ‌روی و افراط و تفریط گرفتار می‌نماید.

آدمی به‌طور فطری از خشونت بیزار است. خشونت‌ورزی در سیاست، مردمان را به گریز از سیاست، حکومت و جامعه سوق می‌دهد؛ چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع) در سخنی به زیاد بن ابیه، جانشین عبدالله بن عباس در منطقه فارس این حقیقت را گوشزد فرمود:

إِسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ، وَاحْذَرِ الْعَسْفَ وَالْحَيْفَ، فَإِنَّ الْعَسْفَ يُعُودُ بِالْجَلَاءِ، وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ.^۹

عدالت پیشه کن و از خشونت و درشتی، و از ستم و بیدادگری پرهیز، که خشونت و درشتی مردم را به فرار و آوارگی وادارد، و ستم و بیدادگری شمشیر را به میان آرد.

۴. تنگ‌نظری و انحصارطلبی

۱. همان، ج ۲، ص ۳۷۱.

۲. همان، ص ۳۷۸.

۳. همان، ج ۵، ص ۳۲۵.

۴. سید رضی، نهج‌البلاغه، خطبه ۳.

۵. الجَبْطُ یعنی السَّيْفُ عَلَى غَيْرِ حَادَّةٍ: انحراف از مسیر، و از جاده اصلی بیرون رفتن. (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۳)

۶. الشِّمَاسُ یعنی النَّقَارُ، چموشی و سرکشی. (همان)

۷. التَّلَوْنُ یعنی التَّبَدُّلُ، دگرگونی، ریاکاری و رنگ عوض کردن. (همان)

۸. الاغْتِرَاضُ یعنی السَّيْرُ لَا عَلَى خَطِّ مُسْتَقِيمٍ، از راه غیرمستقیم رفتن. چنان‌که گویند: نَعِيزٌ غُرْضِيٌّ، یعنی بچه شتری که تازه راه افتاده است و نمی‌تواند در مسیر مستقیم حرکت کند، دچار

چپ‌روی و راست‌روی می‌شود و غیرمستقیم حرکت می‌نماید. (همان)

۹. سید رضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۴۷۶.

تنگ‌نظری و انحصارطلبی در سیاست بدین معناست که سیاستمداران جز خود را نبینند و جز به منافع خود نیندیشند و همه چیز را برای خود بخواهند. قدرت مهار نشده به سرعت آدمی را به خودگرایی و انحصارطلبی سوق می‌دهد. به بیان پیشوای آزادگان امام علی (ع): «مَنْ مَلَكَ اسْتَأْتَرَ: اهر که مُلک یابد، همه چیز را برای خود خواهد.»

تنگ‌نظری و انحصارطلبی در عرصه سیاست منجر به پیدایش گروه‌های قدرت‌گرای خودخواه و تمامیت‌طلبی می‌شود که منافع عمومی را به انحصار خود درمی‌آورند و مقابل هرگونه توزیع قدرت می‌ایستند و شریان همه چیز را در اختیار می‌گیرند و برای حفظ این امور به خشونت و سرکوب متوسل می‌شوند؛ تصویری که امیرمؤمنان علی (ع) از بنی‌امیه ارائه نمود:

وَإِنَّ اللَّهَ لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمَيَّةٍ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءِ بَعْدِي، كَالنَّابِ الضَّرْسِ: تَعْدِمُ بَيْهَاتًا، وَ تَحْبُطُ بَيْدَهَا، وَ تَزْبُجُ بِرِجْلِهَا، وَ تَمْتَعُ دَرَّهَا. لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا هُمْ، أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ.^۲

به خدا سوگند! پس از من بنی‌امیه را زمامدارانی بسیار بد خواهید یافت، مانند شتری خشن و چموش، که به دهان گاز می‌گیرد و با دست به زمین می‌کوبد و با پا لگد می‌زند و از قطره‌ای شیر نیز دریغ می‌ورزد. پیوسته با شما چنین کند و سلطه آنان بر شما چندان پیاورد تا از شما کسی را به جا نگذارند، جز آن‌که به آنان سودی رساند، یا زبانی به ایشان بازنگرداند.

سیاستمداران تنگ‌نظر و انحصارطلب، مردمان و گروه‌های اجتماعی و سیاسی را یا با خود می‌بینند یا بر خود، یا آنان که سود می‌رسانند، یا آنان که بر زبان ایشانند؛ بر مبنای چنین امری به ارباب، سرکوب، تجاوز و تعدی دست می‌زنند و مردمان را چونان برده‌ای برای خویش می‌خواهند.

وَ لَا يَزَالُ بَلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ انْتِصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانْتِصَارَ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ، وَ الصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَصْحَبِهِ.^۳

و بالای آنان چندان ماند تا یاری خواستن هر یکتان از آنان، درست همانند درخواست برده‌ای از ارباب خویش و تابعی از متبوع خویش باشد.^۴

۵. دنیازدگی

دنیازدگی به معنای ارتباط پست و دل‌بستگی نفسانی با هر امری از امور عالم است؛ چه امور مادی و چه امور معنوی. این دنیازدگی است که آدمی را به انحطاط می‌کشاند و به روابط تباه و مناسبت‌های آلوده می‌کشاند. چنانچه انسان با هر امری از امور عالم، چه مادی و چه معنوی، رابطه‌ای درست و سالم برقرار کند و زندگی این‌جهانی و قدرت و ریاست و هرگونه امکانی را هدف نشمارد و وسیله رشد و کمال بداند و زمینه‌ساز خدمت و سعادت قرار دهد، از دام دنیازدگی رها می‌شود و چیزی به نام دنیای ستوده در مقابل دنیای نکوهیده جلوه می‌یابد.

چیست دنیا؟ از خدا غافل بُدن	نه فُماش و نَقده و میزان و زن
مال را کز بهر حق باشی حَمول	نَعْمَ مَالٌ صَالِحٌ خواندش رسول
آب در کشتی هَلَاک کشتی است	آب اندر زیر کشتی پُشتی است ^۵

۱. همان، حکمت ۱۶۰.

۲. «استیثار» یعنی خودگرایی و انحصارطلبی، که نقطه مقابل «ایثار»، یعنی دیگرگرایی و بخشش‌گری است. (بنگرید به: جعفری، پرتوی از نهج‌البلاغه، ج ۵، ص ۲۶۳)

۳. سید رضی، نهج‌البلاغه، خطبه ۹۳.

۴. همان.

۵. سید رضی، نهج‌البلاغه؛ خورشید بی‌غروب، ص ۱۰۴.

۶. مولوی بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۹۹۰-۹۸۸.

در اندیشه امام علی (ع)، دنیازدگی منشأ تباهی و ستم و بیدادگری است و تا انسان خود را از دنیازدگی نجات ندهد، به رشد و کمال حقیقی و روابط سالم انسانی و پاداش الهی نمی‌رسد:

مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا، وَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِرُكْبَتِهَا.^۱

در خواری دنیا [ی نکوهیده] نزد خدا همین بس که جز در دنیا (به سبب دنیا) نافرمانی او نکنند و جز با وانهادن دنیا به پاداشی که نزد خداست، نرسند.

دنیازدگی در عرصه سیاست منشأ فساد سیاسی، دین‌فروشی، تجاوز، خیانت و جنایت، چپاولگری و غارت‌داری‌های عمومی، و جنگ و خون‌ریزی است. امیرمؤمنان علی (ع) در نامه‌ای معاویه را از اقدامات تباهش به سبب دنیازدگی‌اش پرهیز داده و چنین نوشته‌است:

وَ أَرَدَيْتَ جَيْلًا مِنَ النَّاسِ كَثِيرًا خَدَعْتَهُمْ بِعَيْتِكَ، وَ أَلْقَيْتَهُمْ فِي مَوْجِ بَحْرِكَ ... فَاتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةُ فِي نَفْسِكَ وَ جَاذِبِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ، فَإِنَّ الدُّنْيَا مُنْقَطِعَةٌ عَنْكَ وَ الْآخِرَةُ قَرِيبَةٌ مِنْكَ.^۲

و گروهی بسیار از مردم را تباه ساختی و به گمراهی‌ات فریشتان دادی و در موج دریای [نفاق و دورویی] خویش انداختی ... پس معاویه! از خدا درباره خود بیم‌دار و مهارت را از کف شیطان درآر، که دنیا از تو جدا خواهد شد و آخرت به تو نزدیک است! دنیازدگی آدمی را بدانجا می‌رساند که برای کسب قدرت سیاسی، همه‌چیز خود، حتی دین خویش را بفروشد و همه ارزش‌ها و اخلاقیات را در معبد قدرت قربانی نماید؛ چنان‌که عمروبن عاص برای رسیدن به حکومت مصر همه‌چیز خود را به معاویه فروخت. امام (ع) در نامه‌ای بدو در این باره چنین فرمود:

فَإِنَّكَ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِلدُّنْيَا امْرِيٍّ ظَاهِرٍ عَيْتِهِ، مَهْتُوكِ سِرِّهِ ... فَأَذْهَبَتْ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتُكَ.^۳

تو دینت را پیرو دنیای کسی کردی که گمراهی‌اش آشکار است و زشتی او پدیدار ... پس دنیا و آخرت خود را به باد دادی! آنان‌که زمامداری عادلانه علی (ع) را تحمل نکردند و از همان ابتدا به مخالفت برخاستند و سه جنگ جمل، صفین و نهروان را به امام تحمیل نمودند، گرفتار دنیازدگی بودند و هر کدام به نوعی در دام دنیای نکوهیده فرو افتاده بودند؛ چنان‌که امام (ع) در تحلیلی درباره آنان چنین فرموده است:

فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكثَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ. كَانَتْهُمْ مَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ حَيْثُ يَقُولُ: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ بَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۴ بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَ وَعَوْهَهَا، وَ لَكِنَّهُمْ حَلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَغْيَانِهِمْ وَ رَاقَهُمْ زِبْرُجْهَهَا.^۵

چون به کار برخاستم، گروهی پیمان بسته شکستند و گروهی از حق بیرون جستند و گروهی دیگر، ستمکاری پیشه کردند. گویا کلام خدای سبحان را نشنیده بودند که فرمود: «سرای آن جهان از آن کسانی است که برتری نمی‌جویند و راه تبهکاری نمی‌پویند، و پایان کار، ویژه پروا پیشگان است.» آری، به خدا سوگند که هم شنیده و هم دریافته بودند، لیکن دنیا در دیده آنان زیبا بود و زیور آن فریفته‌شان نمود!

در اندیشه سیاسی امام علی (ع)، غارت و چپاول‌داری‌های عمومی و به نابودی کشاندن سرزمین‌ها و فلاکت جامعه، ریشه در دنیازدگی زمامداران دارد. آن حضرت در عهدنامه مالک‌اشتر یادآور شده است:

وَ إِنَّمَا يُعَوِّزُ أَهْلَهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاةِ عَلَى الْجُمُعِ، وَ سُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ، وَ قِلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعَبْرِ.^۶

۱. سید رضی، تحج البلاغه، حکمت ۳۸۵.

۲. همان، نامه ۳۲.

۳. همان، نامه ۳۹.

۴. قصص (۲۸): ۸۳.

۵. سید رضی، تحج البلاغه، خطبه ۳.

۶. همان، نامه ۵۳.

مردم شهرها هنگامی تنگدست گردند که والیان به گردآوردن مال رو می‌آورند و از ماندن خود بر سر کار اطمینان ندارند و از آنچه مایه عبرت است، کمتر سود بردارند.

تاریخ بشر آکنده از ستمگری‌ها، ویرانی‌ها و خون‌ریزی‌های بسیاری است که منشأ آن دنیازدگی است. *يَتَوَارَثُهَا الظَّالِمَةُ بِالْعُهُودِ. أَوْهُمْ قَائِدٌ لِأَخْرِهِمْ وَ آخِرُهُمْ مُقْتَدٍ بِأَوْلِهِمْ. يَتَنَافَسُونَ فِي دُنْيَا دُنْيَةٍ وَ يَتَكَالَبُونَ عَلَى جَيْفَةِ مُرِيحَةٍ*^۱. ستمگران تاریخ- بر حسب پیمان‌هایی ویژه- وارثان نسل اندر نسل آن فتنه‌هایند؛ چنان‌که اولینشان رهبر آخرین، و آخرینشان دنباله‌روی اولینشان است. دنیای پست را میدان رقابت‌ها قرار می‌دهند و چون سگان بر سر این مردار گندیده (دنیا) می‌جنگند و آن را از هم می‌ربایند.

۶. دروغ‌گویی و فریب‌کاری

فریب‌کاری و دروغ‌گویی کالای رایج بازار سیاست‌های غیر اخلاقی است. حيله‌گری و دروغ‌پردازی از لوازم اساسی چنین سیاستی شمرده می‌شود. در اندیشه سیاسی علی (ع)، سیاست مبتنی بر دروغ و فریب، سیاستی جاهلی و غیر انسانی است. امیرمؤمنان علی (ع) در توصیف منطق سیاسی عمرو بن عاص و همه آنان که بر این راه و رسمند، فرموده است:

أَمَا وَ شَرُّ الْقَوْلِ الْكُذِبُ. إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَ يَعِدُ فَيُخْلِفُ^۲.

آگاه‌باش که بدترین گفتار، سخن دروغ است! او سخن می‌گوید و دروغ به‌هم می‌بافد، و وعده می‌دهد و خلاف آن می‌پوید.

و امام (ع) درباره سیاست معاویه‌ای فرمود:

وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذَى مِنِّي، وَ لَكِنَّهُ يَعْدِرُ وَ يَفْجُرُ^۳.

به خدا سوگند! معاویه زیرک‌تر از من نیست، لیکن شیوه او پیمان‌شکنی و گنه‌کاری و پرده‌داری است.

در منطق سیاسی علی (ع)، هیچ چیز چون راستی و درستی، و وفاداری و پروا پیشگی، استوارکننده و نجات‌بخش نیست. *إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ وَ لَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْفَى مِنْهُ، وَ مَا يَعْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ. وَ لَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْعُدْرِ كَيْسًا، وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحَيْلَةِ*^۴.

همانا وفا همزاد راستی است و هیچ سپری چون وفا بازدارنده [گزند] نیست. بی‌وفایی نکند آن‌که می‌داند برای او چه بازگشتگاهی است. ما در روزگاری به‌سر می‌بریم که بیشتر مردم آن بی‌وفایی را زیرکی و سیاستمداری دانند، و نادانان، آن مردم را سیاستمدار و چاره‌اندیش خوانند.

در اندیشه سیاسی علی (ع)، راستی و درستی از لوازم جدایی‌ناپذیر سیاست است.

وَلْيَصُدَّقْ رَأْيُ أَهْلِهِ، وَ لِيَجْمَعْ شَمْلُهُ، وَ لِيُحْضِرْ ذَهْنَهُ^۵.

پیشوای قوم باید با مردم خود به‌راستی سخن گوید و پراکندگی را به جمعیت کشاند و ذهن خود را آماده پذیرش گرداند.

امام خود جلوه تمام‌عیار راستی و درستی در سیاست بود. آن حضرت در خطبه‌ای که پس از بیعت مردم با خود در مدینه ایراد کرد، فرمود:

ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةً، وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ ... وَ اللَّهُ مَا كَتَمْتُ وَ شِمَّةً، وَ لَا كَدَبْتُ كِدْبَةً^۱.

۱. همان، خطبه ۱۵۱.

۲. همان، خطبه ۸۴.

۳. همان، خطبه ۲۰۰.

۴. همان، خطبه ۴۱.

۵. همان، خطبه ۱۰۸.

آنچه می‌گویم، در عهده خویش می‌دانم و خود ضامن آنم ... به خدا سوگند! به اندازه سر سوزنی را پنهان ندارم، و هیچ نوع دروغی نگویم!

امیرمؤمنان (ع) در تمام دوران حکومتش به همین گونه بود و هرگز سیاست خود را به دروغ، فریب، خیانت و بی‌وفایی نیالود.

۷. تزویر و ریاکاری

تزویر و ریاکاری در سیاست، روابط سیاسی را غیر امن و پایه اعتمادهای سیاسی را سست می‌سازد؛ زیرا در ورای هر سخن سیاسی، چیزی دیگر نهفته، و پشت هر اقدام سیاسی، عملی خلاف آن قرار گرفته است. در این صورت، سیاست عرصه امور غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل اتکا خواهد بود. در این عرصه ظاهرینان به راحتی فریب می‌خورند، و مزوران و ریاکاران به راحتی به مقاصد نادرست خویش می‌رسند.

در پیکار صفین، آن‌هنگام که شکست قاسطین مسلم گردید و چیزی نمانده بود تا طومار ستمگری معاویه در نوردیده شود، معاویه و عمرو بن عاص از سر تزویر و ریاکاری فرمان بر سر نیزه کردن قرآن‌ها و دعوت به توقف جنگ را خواستار شدند و مقدس‌مآبانی که درک درستی از سیاست نداشتند، فریب آن تزویر و ریاکاری را خوردند. سخنان امام (ع) در این باره چنین بود:

هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيْمَانٌ وَ بَاطِنُهُ غُدُوَانٌ، وَ أَوَّلُهُ رَحْمَةٌ وَ آخِرُهُ نَدَامَةٌ.^۱

این کاری است که ظاهر آن نشانه گرایش به آیین است، و باطن آن تجاوز به دین و دشمنی و کین؛ و آغاز آن بخشایش است و مهربانی، و انجام آن پشیمانی.

در اندیشه سیاسی علی (ع)، جز با نفی تزویر و ریاکاری نمی‌توان به درستی امانت‌داری کرد و راه رشد مردمان و بستر سعادت ایشان را فراهم نمود.

وَ مَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَ عَلَانِيَتُهُ، وَ فِعْلُهُ وَ مَقَالَتُهُ فَقَدْ آدَى الْأَمَانَةَ.^۲

هر کس که نهان و آشکار، کردار و گفتار او دوگونه نباشد، امانت را به‌جا آرد.

امیرمؤمنان علی (ع) خود بر هرگونه تزویر و ریاکاری خط بطلان کشید. در نگاه آن حضرت، مناسبات مزورانه و ریاکارانه نشانه نهایت تباهی جامعه است؛ چنان‌که در تحلیلی درباره سلطه امویان و پیامدهای آن فرمود:

فَعِنْدَ ذَلِكَ ... وَ تَحَابُّوا عَلَى الْكُذِبِ، وَ تَبَاعَضُوا عَلَى الصِّدْقِ ... وَ اسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ، وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ.^۳

در این هنگام ... در دروغ باهم دوست باشند و در راست یکدیگر را دشمن گیرند ... دوستی را به زبان به کار برند و به دل باهم دشمنی نمایند.

۸. سازش‌کاری

سازش‌کاری سیاسی، پاکداشتن بر اصول اخلاقی و تعدی به موازین انسانی و نادیده گرفتن معیارهای عقلانی و پشت کردن به ارزش‌های دینی، برای رسیدن به آرزوهای نفسانی و مطامع حیوانی و منافع آنی است. به این ترتیب، سیاست به چاپلوسی، خیانت‌کاری، پرده‌داری، ستمکاری و ترجیح منافع شخصی و گروهی بر منافع عمومی آلوده می‌شود. از دیدگاه علی (ع)، چنین سیاستی راه به درستی و هدایتگری نمی‌برد.

۱. همان، خطبه ۱۶.

۲. همان، خطبه ۱۲۲.

۳. همان، نامه ۲۶.

۴. همان، خطبه ۱۰۸.

لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُضَارِعُ، وَلَا يُضَارِعُ، وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ.^۱

فرمان خدا را تنها کسی می‌تواند اجرا کند که سازش‌کار و انحراف‌پذیر و طمع‌ورز نباشد.

آنان که به راحتی از حق عدول می‌کنند و به روش‌های اهل باطل تن می‌دهند و پیرو چشم‌داشت‌ها می‌شوند، نمی‌توانند عدالت را برپا کنند و حقوق انسان‌ها را ادا نمایند. امیرمؤمنان علی (ع) در عهدنامه مالک‌اشتر به وی سفارش می‌کند که در به‌کار گرفتن کارگزاران خود به این امر نیز توجه کند:

فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا، وَ أَصْحُ أَعْرَاضًا، وَ أَقَلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقًا، وَ أَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا.^۲

[کسانی را به‌کار گمار که [اخلاق آنان گرامی‌تر است، و آبرویشان محفوظ‌تر، طمعشان کمتر و عاقبت‌نگری‌شان فزون‌تر.

هرگاه برق طمع بر جان آدمی زند، خردورزی و عقل سیاسی کور می‌گردد.

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ.^۳

قربانگاه خردها را بیشتر آنجا توان یافت که برق طمع‌ها بر آن تافت.

امیرمؤمنان علی (ع) در سفارشی والا فرمود:

لَا تُدْهِئُوا فِي الْحَقِّ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ فَتُحْسِرُوا خُسْرَانًا مُبِينًا.^۴

در حق سازش‌کاری روا مدارید، آنگاه که حق بر شما وارد شد و حق را شناختید، که دچار خسران آشکاری می‌شوید.

آن حضرت خود برترین نمونه سیاسی پس از پیامبر اکرم در سازش نکردن با باطل و ستم، و عمل به حق و عدالت بود. چنان‌که در

اعلام تصمیم خود در مقابله با مخالفان حق و کسانی که با استدلال و موعظه از راه باطلی که پیش گرفته‌اند، بر نمی‌گردند، فرمود:

وَ لَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَابَطَ الْعَيَّ مِنْ إِذْهَانٍ وَ لَا إِيْهَانٍ.^۵

به جانم سوگند! در مقابله با کسی که آشکارا با حق به مخالفت برخیزد و به گمراهی خود اصرار دارد، سازش‌کاری نکنم و سستی

نورزم.

پرسش و پژوهش

۱. سیره سیاسی چیست و چگونه می‌توان آن را استخراج کرد؟

۲. خطوط حاکم بر سیاست، چه نقشی در سامان دادن به سیاست اخلاق‌گرایانه دارد؟

۳. پیامدهای سیاست‌های مبتلا به آفات سیاست چیست؟

منابع برای مطالعه بیشتر

۱. محمد فاضل لنکرانی، آیین‌کشورداری از دیدگاه امام علی (ع)، تهران، دفتر نشر اسلامی.

۲. مصطفی دلشاد تهرانی، دلالت دولت: آیین‌نامه حکومت و مدیریت در عهدنامه مالک‌اشتر، تهران، دریا.

۳. مصطفی دلشاد تهرانی، دولت آفتاب (اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی (ع))، تهران، دریا.

۱. همان، حکمت ۱۱۰.

۲. همان، نامه ۵۳.

۳. همان، حکمت ۲۱۹.

۴. ابن‌شعبه الحرائق، تحف‌العقول عن آل‌الرسول، ص ۱۰۰.

۵. سید رضی، نخب‌البلاغه، خطبه ۲۴.

اهداف

هدف از ارائه مطالب این فصل این است که خواننده:

۱. با مفهوم ادب کمالی آشنا شود.
۲. شاخصه‌های ادب کمالی را دریابد.
۳. مهم‌ترین شاخصه‌های لازم برای زندگی مؤدب به ادب کمالی را بشناسد.

الف) ادب کمالی

بالاترین کمال آدمی آن است که به ادب حق، مؤدب شود، کمالات انسانی در او ظهور یابد، فطرت کمال‌خواه او به کمال مطلوب برسد و تا آنجا که می‌تواند، منشأ خیرات گردد. در تعریف ادب گفته‌اند:

الأدب كل رياضة حمودة يخرج بها الإنسان في فضيلة من الفضائل.^۱

ادب، ورزیدن‌های ستوده] و دگرگون کردن حالت بد نفس به حالت نیک [است که انسان در پی آن، صاحب یکی از فضیلت‌ها] ی اخلاقی و نفسی [گردد.

اگر انسان به ادب کمالی و صفاتی انسانی متصف نشود، و کمالات انسانی در او ظهور ننماید و به لطافت وجودی دست نیابد، در صورت انسانی فاسق جلوه می‌کند که از محتوای انسانی به‌دور است و از او جز تباه‌گری، خشونت‌ورزی و خون‌ریزی، عملی بر نمی‌خیزد.

عَدَمُ الْأَدَبِ سَبَبُ كُلِّ شَرٍّ.^۲

فقدان ادب سبب هر شر و بدی است.

امیرمؤمنان علی (ع) بیشترین همتش بر این بود که موانع راه کسب کمالات انسانی را از پیش پای مردمان بردارد و زمینه لازم برای رسیدن آنان به ادب کمالی را فراهم نماید؛ و این مسئله را از حقوق مردم می‌دانست:

وَ لَكُمْ عَلَى حَقٍّ، فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَى ... تَعْلِيمِكُمْ كَيْلًا بَجَهْلُوا، وَ تَأْدِيبِكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا.^۳

شما را بر من حقی است. بر من است ... که شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و آداب آموزم، تا بدانید.

علی (ع) همگان را سفارش می‌کند که بدین امر حیاتی قیام کنند و وجود خود را به ادب کمالی شعله‌ور سازند:

ذَكَ قَلْبِكَ بِالْأَدَبِ كَمَا تُذَكِّي النَّارَ بِالْحَطَبِ.^۴

قلب و وجود خود را با ادب شعله‌ور ساز و برافروز؛ چنان‌که آتش با هیزم شعله‌ور و برافروخته می‌شود.

نخج‌البلاغه، آموزگار کمالات انسانی است. از این رو به مهم‌ترین شاخصه‌های ادب کمالی در آن پرداخته می‌شود.

۱. الفیومی، المصباح المنیر، ص ۹؛ العینی، عمده القاری (شرح صحیح البخاری)، ج ۲۴، ص ۲۳؛ حکیمی، ادبیات و تعهد در اسلام، ص ۳۹.

۲. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نخج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۵۸.

۳. سید رضی، نخج‌البلاغه، خطبه ۳۴.

۴. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نخج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۷۱؛ الحمودی، نخج‌السعادة فی مستدرک نخج‌البلاغه، ج ۵، ص ۹، خطاب به محمد بن حنفیه؛ و «أدک» آمده است.

حریت به معنای آزادی، آزادگی، آزادمنشی^۱ و نقطه مقابل رقیّت، یعنی بندگی، غلامی و بردگی است.^۲ حریت در مقابل اسارت است؛ یعنی انسان به میزانی که از اسارت قوای پست و نفسانی و از اسارت شهوت، خشونت، قساوت، خیانت و مانند اینها آزاد می‌شود، به مراتبی از آزادگی و حریت می‌رسد.

انسان با هر چیزی از عالم نسبت و رابطه پست و نفسانی برقرار کند، به نوعی به اسارت گرفتار می‌آید و این، همان چیزی است که با عنوان دنیای نکوهیده مطرح شده است. دنیای اسارت‌بخش، بازدارنده و نگهدارنده است، نوعی غل و زنجیر بر دست و پای جان آدمی است. حریت در مفهوم والایش، آزادی از همه اسارت‌هاست. تعلق پست به هر چیزی، چه امور مادی و چه امور معنوی، امری دنیایی و اسارت‌آور است و حریت، آزادی از تعلق‌های پست است. انسان وقتی با کار، مال و نیایش رابطه‌ای پست برقرار می‌کند، در اسارت امور دنیایی واقع می‌شود، و حریت، بیرون رفتن از این دایره است. انسان حر کسی است که از این امور فرا رود و بدین سمت سیر کند که از غیر حق آزاد شود و این، مرتبه تام حریت است.

ملك و آيينش خدا دادست و بس^۳

بندہ حق مرد آزاد است و بس

انسان به گوهر وجودی خود و به فطرت خود، اهل حریت است و آزاد آفریده شده است:

وَ لَا تُكْرَهُ عِبَادَةُ غَيْرِكَ، وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا.^۴

بندہ دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.

انسان حق ندارد آزادگی خویش را قربانی کند و تن به رقیّت دهد و اسارت بپذیرد. هر نوع اسارتی؛ اسارت شهوات و گناهان، یا اسارت سران و بزرگان، یا اسارت تبعیت‌های کورکورانه از این و آن و ... که هیچ کمالی به‌طور حقیقی جز در بستر این آزادگی حاصل نمی‌شود.

لَا يَسْتَرْقَتُكَ الطَّمْعُ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا.^۵

طمع تو را به بندگی نکشانند، که خداوند آزادت آفریده است.

هر چیز که آدمی را به آزادگی و تعالی بخواند، کمالی است، و هر چه آدمی را به بردگی و پستی بخواند، حیوانی است.

آن ندا می‌دان که از بالا رسید

هر ندایی که تو را بالا کشید

بانگ گرگی دان که او مردم دزد^۶

هر ندایی که تو را حرص آورد

حریت در هر مرتبه‌ای از مراتبش، کمالی است که کمالات دیگر در بستر آن فراهم می‌آید؛ و اگر کمالی در بستر حریت حاصل نشود، رنگی از قبض و نشانه‌ای از اسارت دارد. اگر علم در بستر حریت حاصل نیاید، حجاب می‌شود؛ اگر اخلاق فارغ از حریت به‌دست آید، خودبینی می‌آورد؛ هر چیز دیگر نیز همین‌طور است. وقتی آزادگی و آزادمنشی در انسان نباشد، علوم و فضایل و دیگر چیزها رنگی از قبض به خود می‌گیرند و در جایی یا در امتحانی این تنگی و تنگ‌نظری ظهور می‌نماید. مثلاً در عرصه علوم هر کس هر چه را یافته است، تصور نماید که حقیقت همان است و آنچه دیگران یافته‌اند، بهره‌ای از حقیقت ندارد و حتی یافته‌های دیگران را انکار نماید. در دیگر عرصه‌ها نیز همین‌گونه است، اگر فضل و کمال در بستر حریت حاصل نشود، نشانی از قبض همراه دارد. بنابراین، آزادگی و آزادمنشی از کمالاتی است که بهترین زمینه را برای کمالات دیگر فراهم می‌سازد، که باید هر کس با توجه به توان خود،

۱. معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۱۳۵۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۶۶۸.

۳. اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، ص ۳۱۰.

۴. سید رضی، فتح‌البلاغه، نامه ۳۱.

۵. التمیمی الأمدی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۳۲۹.

۶. مولوی بلخی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۵۹-۱۹۵۸.

مرتبه‌ای از آن را تدارك نماید و در راه تمام کردن آن تلاش کند تا به والاترین مراتب آن، که آزادی از غیر خداست، واصل شود. امیرمؤمنان علی (ع) فرموده است:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فِتْلِكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ، وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.^۱

بی‌گمان گروهی خدا را با چشم‌داشت پاداش پرستش کردند که آن پرستش بازرگانان است؛ و دسته‌ای خدا را از ترس [کیفر نافرمانی] به پرستش نشستند که آن پرستش بردگان است؛ و مردمی خدا را از روی سپاسگزاری پرستیدند که آن پرستش آزادگان است.

امیرمؤمنان علی (ع) والاترین چهره عبادت را عبادت آزادگان معرفی می‌کند که از صورت تجارت‌پیشگی بازرگانان و اسارت‌زدگی بردگان آزاد شده‌اند و خدا را به‌خاطر سپاس پرستش می‌نمایند. البته این سخن به‌معنای نفی صورت‌های گوناگون عبادت نیست؛ زیرا آدمیان در مراتب گوناگون قرار دارند و هر کس در مرتبه‌ای او را می‌پرستد. بیشتر انسان‌ها آن مرتبه تام را در خود محقق نمی‌کنند،^۲ اما کمال آدمی در این است که به سوی کمال حریت در همه امور سیر کند. پس باید افق حرکت روشن باشد و هدف فراموش نشود، تا راه گم نگردد.

امام علی (ع) که نمونه جامع کمالات انسانی و افق حرکت آدمی است، درباره خود چنین فرموده است:

مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكَ، وَ لَا طَمَعًا فِي ثَوَابِكَ، بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.^۳

[خدایا] من تو را به‌خاطر بیم از کیفرت و یا به‌خاطر طمع در بهشت پرستش نکرده‌ام، بلکه تو را از آن رو پرستش کردم که شایسته پرستش یافتم.

از منظر امیرمؤمنان، علی (ع) عبادت آزادگان، عبادتی است که از انگیزه تجارت‌پیشگی و برده‌صفتی آزاد بوده و به‌عنوان عالی‌ترین عکس‌العمل سپاسگزارانه انسان از پدیدآورنده خلقت و اظهار شیفستگی و عشق انسان به کمال مطلق و جمیل علی الاطلاق و سلوک و سیر الی‌الله باشد.^۴ با این نگرش علی (ع) فرموده است:

لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، لَكَانَ يَجِبُ أَلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ.^۵

اگر خداوند از نافرمانی خود بیم نمی‌داد، سپاسگزاری نعمت‌هایش اجاب می‌کرد که نافرمانی نشود.

اگر انسان در هر عرصه‌ای با آزادی وارد شود و شرایط حریت را رعایت کند، خود را از اسارت حفظ می‌نماید. از امیر بیان، علی (ع) تعبیری بسیار لطیف وارد شده است:

مَنْ قَامَ بِشَرَائِطِ الْعُبُودِيَّةِ أَهْلًا لِلْعِتْقِ. مَنْ قَصَرَ عَنِ إِحْكَامِ الْحُرِّيَّةِ أُعِيدَ إِلَى الرِّقِّ.^۶

هر که شرایط بندگی را به‌پا دارد، اهل آزادی می‌گردد. هر که در احکام آزادی کوتاهی ورزد [یا آزادی را در خود محکم و نهادینه نکند] به بردگی برگردانده می‌شود.

انسانی که خود را از غیر خدا آزاد می‌کند، به بندگی حق تن می‌دهد، و آزادی و آزادگی را برای خود به ارمغان می‌آورد؛ زیرا آزادی و آزادگی شرایط و قواعدی دارد و بنابر اندیشه توحیدی امیرمؤمنان، علی (ع) لب این شرایط و قواعد، آزادی از غیر خدا و بندگی حق است. اگر آدمی این قواعد و شرایط را پاس ندارد، یا آزادگی را در خود راسخ و نهادینه نکند، آزادی و آزادگی خود را، که موهبتی الهی است، از دست می‌دهد و اسیر هر چیزی می‌شود، حال آنکه فطرت انسان او را به آزادی از هر چه غیر کمال مطلق است، می‌خواند.

۱. سید رضی، نخب‌البلاغه، حکمت ۲۳۷.

۲. القمی، شرح حکم نخب‌البلاغه، ص ۵۷.

۳. ابن‌میشم، شرح نخب‌البلاغه، ج ۵، ص ۳۶۱.

۴. مطهری، سیری در نخب‌البلاغه، ص ۸۴.

۵. سید رضی، نخب‌البلاغه، حکمت ۲۹۰.

۶. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۵، ص ۳۱۴.

ج) حکمت

حکمت به معنای اتقان، استحکام، استواری، راستی و درستی در نظر و عمل است؛^۲ چنان‌که حکمت نظری، شناخت درست و متقن هست‌ها و نیست‌ها، و علم به احوال اشیاست آن‌طورکه هستند یا خواهند بود؛ و حکمت عملی عبارت است از شناخت درست و متقن بایدها و نبایدها و علم به اینکه افعال [اختیاری] بشر چگونه و به چه منوال خوب است و باید باشد، و چگونه و بر چه منوال بد است و نباید باشد.^۳

این کمال، والاترین کمال انسانی است.^۴ آن‌که واجد حکمت باشد، به درستی و راستی دست می‌یابد، که غایت حکمت نظری، ایمان و تمامیت حکمت عملی، عمل صالح است.^۵ همه چیز انسان حکیم در جای خودش قرار دارد، و نظر و عمل انسان حکیم: متقن، محکم، راست و درست است؛ و انسان دارای حکمت، در واقع، اهل ایمان و عمل صالح است.^۶ اندیشه و عمل حکیمانه، اندیشه و عملی است که به «حیات طیبه» راه می‌برد، زندگی را به سوی تعالی رهنمون می‌گردد و بستر زندگی متعالی را فراهم می‌کند. امیرمؤمنان، علی (ع) درباره جایگاه حکمت در زندگی فرموده است:

وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ يَكَادُ صَاحِبُهُ يَشْبَعُ مِنْهُ وَ يَمَلُّهُ إِلَّا الْحَيَاةَ، فَإِنَّهُ لَا يَجِدُ فِي الْمَوْتِ رَاحَةً. وَ إِنَّمَا ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْحِكْمَةِ الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَيِّتِ، وَ بَصَرٌ لِلْعَيْنِ الْعَمِيَاءِ وَ سَمْعٌ لِلْأُذُنِ الصَّمَاءِ، وَ رِيٌّ لِلظَّمْآنِ، وَ فِيهَا الْغِنَى كُلُّهُ وَالسَّلَامَةُ.^۷

بدانید که هیچ چیز نیست، جز اینکه دارنده‌اش از آن سیر شود و از داشتن آن دلگیر، مگر زندگی [که بر آن چیزی نگزیند]، چه در مرگ آسایشی نبیند؛ و آن همانند حکمت است که حیات دل‌مرده [و داروی جان‌افسرده] است؛ سبب بینایی چشم‌کور، موجب شنوایی گوش‌کر و سیراب‌کننده تشنه [حقیقت] است، و در آن، همه بی‌نیازی و سلامتی است.

حکمت اساس زندگی متعالی و حقیقت زندگی معنوی است. همه چیز، فانی است، و انسان از امور فانی‌گريزان است. او خواهان امور جاودان است و از امور جاودان سیر و دلزده نمی‌شود. انسان خواهان حیات است و حکمت، حیات دل‌مرده است. حکمت، حیات نظر و عمل آدمی است. اگر حکمت از نظر و عمل گرفته شود، نظر و عمل بدون حیات می‌شود. حکمت نظری مایه حیات نظر، و حکمت عملی مایه حیات عمل است؛ و در نظر و عمل حکیمانه همه بی‌نیازی‌ها و سلامت‌ها نهفته است.

انسان حکیم با نظر و عمل حکیمانه‌اش به بی‌نیازی و سلامت، و به قوت و عزت می‌رسد. انسان اهل حکمت به اعتدال و اتقان و نظم در وجود می‌رسد. امیرمؤمنان علی (ع) در نامه تربیتی خود به فرزندش حسن (ع) که در آن به او چگونه زیستن و چگونه سلوک کردن را آموخته است، چنین می‌فرماید:

أَخِي قَلْبُكَ بِالْمَوْعِظَةِ... وَ نُورُهُ بِالْحِكْمَةِ.^۸ قلبت را به اندرز زنده دار و به حکمت روشن گردان.

۱. حافظ شیرازی، دیوان اشعار، ص ۱۹.

۲. بنگرید به: ابن‌الثیر الجزری، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۱، ص ۴۱۹؛ الطریقی، مجمع البحرین، ج ۶، ص ۴۷؛ سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۱۷۶-۱۷۷.

۳. صدرالمؤمنین، الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۲۰ و ۲۱؛ ج ۹، ص ۸۲؛ مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، (حکمت عملی)، ص ۱۰.

۴. صدرالمؤمنین، الاسفار الاربعه، ج ۹، ص ۸۸.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۱.

۶. بنگرید به: سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۱۷۸.

۷. سید رضی، نصح البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۸. همان، نامه ۳۱.

اگر دل و جان آدمی از نور حکمت بی‌بهره باشد، از جاهلیت سر درمی‌آورد. اگر انسان به کمال حکمت تربیت نشود، در مسلخ جاهلیت از انسانیت بیرون می‌رود، و از انسانی که در مرتبه جاهلیت و حیوانیت قرار گیرد جز ناخردی، نابکاری، قساوت و خشونت ظهور نمی‌کند. «حکمت»، معرفت، لطافت و رحمت می‌آورد و جاهلیت، غلظت و خشونت را زایل می‌سازد. امیر بیان، علی (ع) در توصیف عرب جاهلی آنان را مردمی معرفی کرده است که بی‌بهره از حکمت در برهوت جاهلیت از انسانیت بیرون رفته و مسخ شده و اهل قساوت و خشونت گشته بودند.

لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ، وَ لَمْ يَفِدَحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الثَّاقِبَةِ، فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ وَالصُّحُورِ الْقَاسِيَةِ.^۱

مردمی که از چراغ حکمت بهره‌ای نیندوختند، و آتشنزله علم را برای روشنی جان نیفروختند. پس آنان چون چارپایانند که سرگرم چرا هستند، یا چون صخره‌های سختند، که گیاهی نرویانند.

امام علی (ع) مردمانی را که نور حکمت به وجودشان راه نیافته و آتشنزله دانش در دلشان جرقه نزده، تا دل و جانشان روشن گردد، چونان چارپایان دانسته که همتشان چریدن است. انسان بی‌بهره از حکمت در مرتبه حیوانیت سیر می‌کند که فرو رفتن در جاهلیت، تنزل به مرتبه حیوانیت است؛ در این مرتبه است که محبت و رحمت در آدمی افول می‌کند و قساوت و خشونت ظهور می‌نماید.

کم بُودشان رقت و لطف و وداد^۲ زان که حیوانیت غالب بر نهاد

مهر و رقت وصفِ انسانی بُود^۳ خشم و شهوت وصفِ حیوانی بُود^۴

انسان بی‌بهره از حکمت و معرفت در منظر پیشوای آزادگان، تا بدانجا تنزل می‌یابد که چونان صخره‌ها سخت می‌شود که بر آن گیاهی نمی‌روید. برخی سنگ‌ها استعداد رویش گیاهان را دارد، و برخی چنان سخت است که جای رویشی در آن نیست. انسانی که هیچ بهره‌ای از حکمت و معرفت ندارد، صخره‌های سختی را می‌ماند که از هر محبت، رحمت، رقت و از هر رویش و زایشی محروم است.

بزرگ‌ترین خطر برای آدمی، فرو رفتن در جاهلیت است؛ از این رو، یکی از مهم‌ترین وجوه فلسفه بعثت، فراخوانی به حکمت است: بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضَلَالًا فِي حَيْرَةٍ، وَ حَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ، قَدِ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ، وَ اسْتَزَلَّتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ وَ اسْتَحَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجُهْلَاءُ؛ حَيَارَى فِي زُرْأَلٍ مِنَ الْأَمْرِ، وَ بَلَاءٍ مِنَ الْجُهْلِ، فَبَالَعَ فِي النَّصِيحَةِ، وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ، وَ دَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ.^۵

او را برانگیخت، درحالی که مردم سرگردان بودند و بیراهه فتنه را می‌پیمودند؛ هوا و هوس آنان را سرگشته ساخته و بزرگی خواهی ایشان را به فرودستی انداخته بود. از نادانی جاهلیت خوار، سرگردان، در کار ناستوار و به بلای نادانی گرفتار بودند. او - که درود خدا بر وی و خاندانش باد - خیرخواهی را به نهایت رسانید، به راه راست رفت و از طریق حکمت و موعظه نیکو، مردمان را به خدا فراخواند.

د) رحمت

رحمت در لغت به معنای احسان، تفضّل و بخشش است، و بدین معناست که احسان، تفضّل و بخشش از موجودی به موجود، یا موجودات دیگر سرایت کند و موجودی بتواند موجودات دیگر را تحت لطف، پوشش، بخشش و احسان خودش در بیاورد. البته در مورد انسان يك چیزی را اضافه بر این گفته‌اند و آن این است که انسان رقت داشته باشد؛ یعنی وقتی می‌گوییم انسانی واجد رحمت است، یعنی علاوه بر بخشش و لطف، دارای رقت است؛ در برابر رنج و مشکل دیگران متأثر می‌شود و انفعال در او حادث می‌گردد.^۵

۱. همان، خطبه ۱۰۸.

۲. «وداد» به معنای دوستی و محبت است. (معین، فرهنگ فارسی، ج ۴، ص ۴۹۹۳)

۳. مولوی بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۴۳۵ و ۲۴۳۶.

۴. سید رضی، فتح البلاغه، خطبه ۹۵.

۵. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۹۸؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۱۷۵-۱۷۳.

مراد از رحمت در این بحث، مجموعه این صفات است؛ یعنی انسان به مرتبه‌ای از انسانیت رسیده باشد که بتواند دیگران را اعم از انسان و غیر انسان مورد احسان، مهربانی، عطوفت و بخشش خود قرار دهد و نسبت به دیگران از وجودی رقیق برخوردار باشد. رحمت بدین معنا، از کمالات گران قدر و اساسی انسانی است و هرچه رحمت انسان بیشتر باشد و در انسان، بیشتر جلوه کند، برکت خداوند و رحمت الهی بر آدمی افزون تر می‌شود. بسیاری از کمالات جز در زمینه رحمت نمی‌روید؛ زیرا کمالات انسانی برای رویندگی و بالندگی، بستری مناسب می‌خواهد و رحمت، بهترین زمین برای رویش کمالات است، که کمالات انسانی در شوره‌زار وجود بر نمی‌آید، جوانه نمی‌زند و به میوه نمی‌نشیند. انسان بدین عالم آمده است تا به کمالات انسانی تکامل یابد و به تعبیر علی (ع) راه این کمال‌یابی، کسب رحمت است.

إِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ^۱.

در این عالم رحمت خدا را به دست آوردند.

نظام هستی براساس هندسه رحمت و لطف، برپا شده است و بر این مبنا اداره می‌شود؛ چنان‌که خدای متعال درباره خود فرموده است:

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ^۲.

پروردگارتان مهر و رحمت را بر خود مقرر داشته است.

بر این اساس، کمال همه امور به رحمت است و کمال آدمی به کمال رحمت اوست؛ انسان‌های واجد کمالات انسانی در محدوده معماری جهان آفرینش حرکت می‌کنند که مهندس آن، بر اساس هندسه رحمت و لطف، خطوط کلی و اضلاع جانبی آن را ترسیم کرده است.^۳ این چنین است که امیرمؤمنان علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر درباره فرمان پیامبر اکرم به آن حضرت وقتی وی را به یمین اعزام می‌نموده، آورده است که پیامبر اکرم به من فرمود: «وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا؛^۴ با مؤمنان رحیم و مهربان باش».

امیرمؤمنان علی (ع) در ابتدای عهدنامه مالک اشتر نسبت به همه مردم - چه مسلمان و چه غیر مسلمان - چنین فرمان داده است:

وَ أَشْعُرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْحَيَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِحِمِّمْ. **قلب خود را از رحمت، محبت و لطف به مردم لبریز کن!**

امام (ع) محور اداره امور مردم را رحمت، محبت و لطف می‌داند و بدین امر فرا می‌خواند. این رحمت، محبت و لطف ابتدا باید در وجود آدمی جوانه کند و شکوفا شود و به بار بنشیند، همه وجود را لبریز سازد، همه رفتار و کردار را فراگیرد و همگان را شامل شود. علی (ع) پاکان را به رحمتی همه‌جانبه فراخوانده و فرموده است:

وَ إِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمُصْئُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ، وَ يَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْعَالِبَ عَلَيْهِمْ وَالْحَاجِرَ لَهُمْ عَنْهُمْ^۶.

بی‌گمان بر کسانی که گناه ندارند و از سلامت دین برخوردارند، سزاست که بر گناهکاران و نافرمانان رحمت آرند و شکر این نعمت بگذارند، چندان‌که این شکرگزاری آنان را مشغول کند و به گفتن عیب مردم وانگذارد.

کمال رحمت در انسان این‌گونه است که وجود آدمی را وسیع می‌سازد تا بتواند بر همگان بخشش آرد و عطوفت بورزد، برای گناهکاران و مخالفان خود و دشمنان خویش دل بسوزاند و خواهان نجات و رستگاری آنان باشد؛ این‌گونه است که درچه‌های رحمت ویژه الهی بر آدمیان گشوده می‌گردد و وجودشان را به رحمت حق ملتبس و به صفات الهی متصف می‌نماید. علی (ع) برترین نمونه چنین

۱. سید رضی، فتح‌البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۲. انعام: ۵۴.

۳. جوادی آملی، عرفان و حماسه، ص ۱۸-۱۷.

۴. سید رضی، فتح‌البلاغه، نامه ۵۳.

۵. همان.

۶. همان، خطبه ۱۴۰.

رحمتی پس از پیامبر اکرم بود، چنان‌که نقل شده است امیرمؤمنان علی (ع) از شهادت خود به دست ابن‌ملجم مرادی خبر می‌داد.^۱ روایت شده است که چون او را دید، به بیٹی از عمرو بن معدی کرب که درباره قیس بن مکشوح مرادی سروده بود، تمثال کرد:

أُرِيدُ حَبَاءَهُ [حَيَاتِهِ] وَ يُرِيدُ قَتْلِي
عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

«من می‌خواهم او را عطایای بخشم] من زندگی و حیات او را می‌خواهم [و او مرگ مرا می‌جوید. بگو بمانه تو نزد دوست مرادی‌ات

چیست؟»

چون علی (ع) به‌دست ابن‌ملجم ضربت خورد و در آستانه شهادت قرار گرفت، درباره قاتل خود سفارش فرمود که از نظر خوراک و پوشاک به او توجه نمایند و او را اذیت نکنند. همچنین فرمود: اگر زنده بمانم، خود سزاوارتر از هر کس درباره حق خویشم] که او را بیخشم یا قصاص نمانم [، و اگر مُردم، مبادا او را بیش از يك ضربت بزیند!^۲ بلاذری در کتاب خود^۳ آورده است که آن حضرت درباره قاتل خویش چنین سفارش فرمود:

إِنَّهُ أَسِيرٌ، فَأَحْسِنُوا نَزْلَهُ، وَ أَكْرِمُوا مَوْتَهُ؛ فَإِنَّ بَقِيَّتَ قَتْلِكَ أَوْ عَفْوَتُ؛ وَ إِنْ مِتُّ فَأَقْتُلُوهُ قَتْلِي، لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُجْتَدِينَ.^۴

همانا او اسیری است] در دست شما [، پس از نظر مکان و اقامت گرمی‌اش بدارید و به خوبی مهمان‌نوازی کنید؛ پس اگر زنده ماندم، خود می‌دانم که او را مجازات کنم یا عفو نمانم؛ و اگر از این ضربت مُردم، او را بدین جرم مجازات نمایید] ولی [، از اندازه در نگذیرید؛ زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

پس از این، نمونه اعلائی رحمت و محبت، آخرین وصایای خود را پیش از پیوستن به رفیق اعلا، به حسن و حسین فرمود و در آن، درباره پرهیز از انتقام‌جویی و ریختن خون کسی جز قاتل تأکید نمود و چنین یادآور شد:

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! لَا أَلْفَيْتَكُمْ تَحْوِضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا، تَقُولُونَ: قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي انظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ، فَأَضْرِبُوهُ ضَرْبَةَ بَضْرِيَّةٍ وَ لَا تُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَالْمُثَلَّةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعُقُورِ.^۵

ای فرزندان عبدالمطلب! نبینم در خون مسلمانان فرو رفته‌اید] و دست‌ها را بدان آلوده‌اید [و بانگ برآورده‌اید که امیرمؤمنان را کشته‌اند! بدانید که نباید به قصاص خون من جز قاتلم کشته شود. بنگرید! اگر از این ضربت او مُردم، او را تنها يك ضربت بزیند و دست و پا و دیگر اندام او را مَبْرُود؛ زیرا من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: بپرهیزید از مثله کردن، هر چند سگ هار باشد.

هـ) نِزَاهَت

نِزَاهَت به‌معنای دوری از بدی، خالی بودن از نادرستی و ناپاکی و طهارت در امور مختلف انسانی است.^۶ نِزَاهَت از جمله کمالات انسانی است که گذشته از ارزش ذاتی آن، خود بستر دیگر کمالات محسوب می‌شود؛ یعنی پندارها، گفتارها و کردارهای کمالی در زمینه آن به بار می‌نشیند.

وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي حَبُتَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا.^۷

و زمین پاک، گیاهش به اذن پروردگارش بر می‌آید و آن زمینی که ناپاک است جز حاصلی ناچیز و بی‌فایده بر نمی‌آورد.

۱. ابن‌ابی‌الدنیا، مقتل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب*، ص ۴۱.

۲. الارزبلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۱، ص ۴۳۳؛ و نیز بنگرید به: سید رضی، نصح البلاغه، نامه ۲۳.

۳. البلاذری، أنساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۶۱.

۴. بقره: ۱۹۰.

۵. سید رضی، نصح البلاغه، نامه ۴۷.

۶. ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۱۴.

۷. اعراف: ۵۸.

زمین پاک است که بالندگی پاک دارد و گیاه را پاک به بار می‌نشاند. اندیشه، سخن و عمل پاک، زمین پاک می‌خواهد. اگر امام وجود که قلب است، تنزیه شود، اندیشه، سخن و عمل نیز منزّه می‌شود. امیرمؤمنان علی (ع) در نامه تربیتی خود بر اصلاح قلب چنین سفارش نموده است:

أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَ أُمَّتَهُ بِالزَّهَادَةِ، وَ قَوِّهِ بِالْيَقِينِ، وَ نَوِّزُهُ بِالْحِكْمَةِ، وَ دَلِّلُهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ ...^۱

قلبت را به اندرز زنده‌دار، و به پارسایی بمیران، و به یقین نیرو بخش، و به حکمت روشن کن، و به یاد مرگ رامش ساز.

چون قلب نزهت یابد، راه نزهت اعضا، جوارح و وجوه مختلف حیات انسان هموار می‌شود. ارزش انسان به میزان نزهت اوست:

شَرَفُ الرَّجُلِ نَزَاهَتُهُ. **آشرافت انسان به نزهت اوست.**

نزهت از چنان مرتبه‌ای در رشد و تعالی آدمی برخوردار است که امام علی (ع) در مقایسه‌ای شگفت فرموده است:

مَا الْمَجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ. لَكَانَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ.^۲

[ارزش [مرد جهادگر کشته شده در راه خدا، بیشتر نیست از انسان پارسا که] معصیت کردن [تواند، لیکن پارسا ماند؛ و چنان

است که گویی پارسا، فرشته‌ای از فرشته‌هاست.

بنای نظام دین در این جهت است که آدمیان به کمالات شایسته خود برسند. پاک شدن از پستی‌ها، اتصاف به زیبایی‌ها، نیکی‌ها و خوبی‌ها از مهم‌ترین اهداف نظام‌های دینی و اخلاقی است. ساختار دین به تمامی، ساختاری نزهت‌آور است؛ اگر بپذیریم که بزرگ‌ترین آفت جان و حقیقت انسان، شرک و کبر است، ساختار دین در جهت منزّه ساختن آدمی از این دو صفت است، که کمال نفس انسان، پاک‌ی از شرک و کبر است. امیرمؤمنان علی (ع) دین و ساختار آن را چنین معرفی می‌کند:

فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا مِنَ الشَّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبْرِ.^۳

خداوند ایمان را برای پاک‌ی از شرک ورزیدن و نماز را برای پرهیز از خودبزرگ‌بینی واجب کرد.

تا نگاه و فهم شرک‌آلود آدمی درست نشود و انسان درنیابد که در عالم وجود، یک حقیقت بیشتر نیست و جز خدای قادر متعال را حول و قوه‌ای نیست، دیدگاه، رفتار و سلوک انسان اصلاح نمی‌شود؛ و این مهم‌ترین نزهت برای آدمی است. آداب دینی نیز در همین سمت و سو قرار دارد، چنان‌که از مهم‌ترین نقش‌های پنج وعده نماز واجب در شبانه روز، ایجاد نزهت و طهارت همه‌جانبه است. در سفارش‌های گوناگون امیرمؤمنان علی (ع) به این حقیقت اشاره شده است که راه نزهت در پرتو معرفت به حق، خداترسی، پرواپیشگی و خودنگهداری، روشن و هموار می‌شود. از این‌روست که در بیانات آن حضرت، سفارش‌های متعددی بر تقوای الهی شده است، تا انسان بدین‌وسیله به نزهت و طهارت شایسته خویش برسد؛ چنان‌که فرموده است:

فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءٍ قُلُوبِكُمْ، وَ بَصْرٌ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ، وَ شِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَ صَلَاحٌ فَسَادِ صُدُورِكُمْ، وَ طُهُورٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَ جَلَاءٌ عَشَا أَبْصَارِكُمْ، وَ أَمْنٌ فَرَجِ جَأَشِكُمْ، وَ ضِيَاءٌ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ.^۴

داروی درد دل‌هایتان، تقوای الهی است. و تقوای الهی موجب بینایی درون‌های کور شماست، و درمان بیماری کالبد‌هایتان، و زداینده

فساد سینه‌هایتان است. پلیدی جان‌هایتان را پاک‌کننده و تاریکی دیده‌هایتان را روشنی‌بخشنده است. بیم و نگرانی دلتان را ایمنی، و تاریکی ظلمتتان را روشنی می‌بخشد.

۱. سید رضی، فتح‌البلاغه، نامه ۳۱.

۲. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۱۸۰.

۳. سید رضی، فتح‌البلاغه، حکمت ۴۷۴.

۴. همان، حکمت ۲۵۲.

۵. همان، خطبه ۱۹۸.

تقوای الهی و پروا پیشگی حقیقی، نزهت آور است و این تقوا، تقوای بصیرت و مصونیت است، نه تقوای جهالت و محدودیت. تقوای حقیقی] و نه آن چیزی که لقلقه زبان است و مایه فریب این و آن، یا محصول خشک مغزی و کج فهمی از مفهوم تقوا [مایه نزهت آدمی است:

التَّقْوَى جَمَاعُ التَّنْزَهُ وَ الْعَفَافِ^۱.

پرواداری و خودنگهداری، فراهم آورنده نزهت و عفت است.

امیرمؤمنان علی (ع) آنجا که انسان‌های کمال یافته را توصیف می‌کند، درباره‌شان این گونه سخن می‌راند:

[فَالْمُتَّقُونَ] حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ^۲.

پروا پیشگان، نیازهایشان اندک و وجودشان پاک است.

تقوای الهی جان و تن آدمی را پاک می‌سازد؛ یعنی وجودی که نزهت در همه چیزش: اندیشه، نیت، اراده، سخن و عمل آن جاری است. کمال آدمی در این است که نزهت هم‌جانبه باشد، نزهت فردی، اجتماعی، خانوادگی، سیاسی، اقتصادی، حکومتی و جز این‌ها.

(و) صداقت

از مهم‌ترین کمالات انسانی و شاخصه‌های والایی آدمی، صداقت است. صداقت، راستی آدمی است و در حقیقت، یکتایی در پندار، گفتار و کردار است، یکتایی در وجود است؛ اینکه انسان وجودش از راستی بهره‌مند، و یکی باشد؛ دارای دو صورت، دو سیرت و دو زبان نباشد، بلکه بر همه چیز آدمی، یگانگی و یک‌رنگی حاکم باشد و به صورت راست‌پنداری، راست‌گفتاری و راست‌کرداری جلوه‌گر باشد. انسان جز به کمک صداقت از دورویی و ریا و وجودهای چندگانه رها نمی‌شود و به خود حقیقی‌اش دست نمی‌یابد. هر چه انسان از صداقت بیشتری بهره‌مند باشد، از کمال انسانی والاتری برخوردار می‌شود و به مقام شایسته خود نزدیک‌تر می‌گردد. آن‌که بنای زندگی خود را بر پایه صداقت می‌نهد به محکم‌ترین بنیان‌های ایمان پناه برده و به کلیدی‌ترین عامل برای نجات و کرامت دست یافته است.

جَانِبُوا الْكُذِبَ، فَإِنَّهُ جُنَابٌ لِ- لِإِيْمَانٍ. الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مَنْجَاةٍ وَ كِرَامَةٍ؛ وَالْكَاذِبُ عَلَى شَرَفٍ مَهْوَاةٍ وَ مَهَانَةٍ^۳.

از دروغ دوری گزینید که از ایمان به دور است] و چراغ او بی نور [راستگو بر کنگره‌های رستگاری و بزرگواری است و دروغ‌گو بر لبه پرتگاه فرو افتادن و خواری است.

با فرو ریختن حریم‌های صداقت و راستی در آدمی، تمام ارزش‌های انسانی فرو می‌ریزد و هیچ امر اخلاقی باقی نمی‌ماند.

تُمْ إِيَّاكُمْ وَ تَهْزِيعَ الْأَخْلَاقِ وَ تَصْرِيْفَهَا، وَاجْعَلُوا اللِّسَانَ وَاحِدًا^۴.

مبادا اخلاق نیک را درهم شکنید و آن را دگرگون و به اخلاق بد مبدل سازید، پس زبان را با دل یکی کنید!

صداقت، جان دین و مبنای اخلاق نیک است. عمل‌عاری از صداقت، هر چه باشد و هر ظاهر و عنوانی که داشته باشد، عملی بی‌روح و بی‌جان است. امیرمؤمنان علی (ع) صداقت را برای دین و دین‌داری چون سر برای تن خوانده است که بی‌گمان تن بدون سر، مرده است. «الصَّادِقُ رَأْسُ الدِّينِ: صداقت سر دین است».

آن‌که بهره‌ای از ایمان دارد، به هیچ وجه صداقت را زیر پا نمی‌گذارد، هر چند به زیانش بود.

۱. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۳۰.

۲. سید رضی، نصح البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۳. همان، خطبه ۸۶.

۴. همان، خطبه ۱۷۶.

۵. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۱۳۹.

الإِيمَانُ أَنْ تُؤْتِرَ الصَّدَقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ، عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ.^۱

ایمان آن است که راستی را برگزینی - هر چند به زیان تو بُود - بر دروغی که تو را سود دهد.

امیرمؤمنان علی (ع) - برترین نمونه تربیت نبوی - خود، جلوه جامع صداقت است که تحت هیچ شرایطی از راستی فاصله نگرفت و به هیچ قیمتی آن را نفروخت. آن حضرت، خاندان پیامبر را با همین شاخصه معرفی کرده و فرموده است:

هُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ، وَ أَعْلَامُ الدِّينِ، وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ.^۲

خاندان پیامبر، زمامداران حق و یقینند، آنان پیشوایان دینند و با گفتار راست قرینند.

۱ . سید رضی، تفسیر البلاغه، حکمت ۴۵۸.

۲ . همان، خطبه ۸۷.

ز) عدالت

عدالت در لغت، به معنای استقامت چیزی، مستقیم بودن، مساوات، داد، انصاف، حکم حق، میزان و امر متعادل آمده است؛^۱ و در اصطلاح، حد وسط میان افراط و تفریط است،^۲ که عبارت است از تعدیل قوه عملیه و تهذیب آن؛^۳ و در این معنا از مهم‌ترین فضایل اخلاقی شمرده شده است.

عدالت در سخنان امیرمؤمنان علی (ع) به معنای قرار دادن هر چیز در جای خود، رعایت استحقاق هر چیز و رساندن هر ذی حقی به حقیقتش آمده است، چنان که آن حضرت فرموده است:

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا.^۴ عدالت کارها را بدانجا می‌نهد که باید.

این گونه بودن، بر این اساس زیستن و همه امور را بر این قاعده گرداندن از والاترین کمالات انسانی است، بلکه تمام معانی گفته شده برای عدالت، در سایه همین معنا حاصل می‌شود؛ یعنی قرار دادن هر چیز در جای خودش، ادای حق هر چیز آن گونه که شایسته است، رساندن هر چیز به کمال لایقش و پرهیز از خلاف این امور است.

عدل چه بود؟ وضع اندر موضعش ظلم چه بود؟ وضع در ناموقعش^۵

عدالت کمالی است که در رأس ارزش‌های انسانی و اسلامی قرار دارد و سلامت همه امور به آن بسته است. با چنین نگرشی است که پیشوای عدالت‌گرایان، علی (ع) فرموده است:

فَاعْلَمُ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدَى وَ هَدَى ... وَ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضَلَّ بِهِ.^۶

بدان که برترین بندگان خدا نزد او، پیشوایی است دادگر، هدایت‌شده و راهبر ... و بدترین مردمان نزد خدا، پیشوایی است ستمگر، خودگمراه و موجب گمراهی دیگران.

برترین بندگان با عدالت، برترین می‌شوند و بدترین مردمان نیز با بی‌عدالتی، بدترین می‌گردند؛ که کسی جز به تحقق کمال عدالت در خویش، نمی‌تواند به سوی کمال مطلق گام بردارد و محبوب حق شود. امام علی (ع) در ضمن خطبه‌ای در این باره فرموده است:

عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ ... قَدْ أَلَزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوْلَّ عَدْلِهِ نَفْيَ الْهُوَى عَنْ نَفْسِهِ.^۷

بندگان خدا! همانا محبوب‌ترین بنده نزد خدا، بنده‌ای است که خدا او را در پیکار نفس یار است ... عدالت را بر خود گماشته و نخستین نشانه آن، این است که هوا و هوس را از دل برداشته.

امیرمؤمنان علی (ع) راه سلوک به خدا را ملزم نمودن خویش به عدالت، معرفی کرده است؛ زیرا در سایه چنین کمالی است که انسان قوای خود را به اعتدال می‌کشانند، هر چیز را در جای خودش، به اندازه و به دور از افراط و تفریط به کار می‌گیرد و به ادبی که شایسته آن است، دست می‌یابد. نخستین نشانه چنین انسانی این است که هوا و هوس را کنار گذاشته، از روی هوای نفس نظر نمی‌دهد و حکم صادر نمی‌کند؛ از روی هوا و هوس کسی را بالا نمی‌آورد و کسی را به زیر نمی‌کشد؛ از روی خودخواهی و خودکامگی با دیگران رابطه برقرار نمی‌کند؛ و براساس خودمداری زندگی نمی‌کند، بلکه در سایه عدالت، خداخواه و حق‌مدار می‌شود و یاد حق وجودش را لبریز می‌کند، اهل ذکر و عدالت‌پیشه می‌شود و نشانه‌های کمال انسانی در او جلوه می‌نماید. بر این مبناست که امام علی (ع) اهل ذکر و عدالت‌پیشگان را والاترین انسان‌ها برشمرده است:

۱. الفراهیدی، کتاب العین، ج ۲، ص ۱۱۵۵-۱۱۵۳؛ ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۸۸-۸۳.

۲. الجرجانی، التعریفات، ص ۱۴۷.

۳. موسوی خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۵۱.

۴. سید رضی، نصح البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۵. مولوی بلخی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۶.

۶. سید رضی، نصح البلاغه، خطبه ۱۶۴.

۷. همان، خطبه ۸۷.

وَ إِنَّ لِلذَّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا، فَلَمْ تَشْعَلْهُمْ بِحَارَةٍ وَ لَا بَيْعٍ عَنْهُ، يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ وَ يَهْتَفُونَ بِالرَّوَّاحِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْعَافِلِينَ، وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِهِ.^۱

و همانا یاد خدا را مردمی است که آن یاد برای آنان جایگزین جهان فانی است؛ نه کسب و کار سرگرمشان ساخته، و نه خرید و فروش، یاد خدا را از دل آنان انداخته. روزهای زندگی را بدان می گذرانند و نهی و منع خدا را [در آنچه فرموده] به گوش بی خبران می خوانند. به قسط و عدالت فرمان می دهند، و خود بر آن اساس، کار می کنند.

انسان با ایمان، خود جلوه‌ای از عدالت است و بی گمان، چیزی چون عدالت در سامان‌دهی ایمان نقش ندارد، چنان که امیرمؤمنان علی (ع) در ضمن حکمتی والا، عدالت را از پایه‌های ایمان برشمرده و فرموده است:

الإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ، وَالْيَقِينِ، وَالْعَدْلِ، وَالْجِهَادِ.^۲

ایمان بر چهار پایه استوار است: بر شکیبایی، یقین، عدالت و جهاد.

انسان در سایه زندگی بر مبنای عدالت، می تواند به قله‌های کمالات انسانی سیر نماید و به مراتب بالای ایمان دست یابد. در اندیشه علوی، عدالت چنان والا است که اشرف اجزای ایمان و رأس آن معرفی شده، چنان که فرموده است:

العَدْلُ رَأْسُ الإِيمَانِ وَ جَمَاعُ الإِحْسَانِ.^۳

عدالت، سر ایمان و گردآورنده نیکویی‌هاست.

ایمان بدون عدالت راه به جایی نمی برد و هرکه خواهان دستیابی به باورهای متین قدسی و جلوه‌گری خوبی‌ها و نیکویی‌ها در خود و جامعه است، باید عدالت را بر خود بگمارد و جز بر مبنای عدالت، حرکت و سلوک نکند، و در فراخوانی جامعه به عدالت، عدالت‌خواهی و عدالت‌گرایی تلاش کند. در اندیشه پیشوای عدالت‌گرایان، امیرمؤمنان علی (ع) عدالت‌گرایی از چنان منزلتی برخوردار است که هیچ چیزی از نظر ارزش و منزلت با آن قابل قیاس نیست. آن حضرت در حکمتی گران‌قدر عدالت‌خواهی و عدالت‌گرایی را این‌گونه توصیف کرده است:

وَ مَا أَعْمَالُ البرِّ كُفُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كُنْفَتُهُ فِي بَحْرِ جَبِّي ... وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.^۴

همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون نم دهان است در برابر دریای موج و پهنای ... و از تمام اینها برتر، سخن عدالت است که پیش روی حاکمی ستمکار گویند.

در واقع امام علی (ع) با این بیان، همه نیکی‌ها را در سایه عدالت‌خواهی و عدالت‌گرایی دانسته و آن را شریف‌ترین اصل در به کمال رساندن فرد و جامعه معرفی کرده است؛ زیرا در پرتو عدالت است که همه چیز در مجرای صحیح خود قرار می گیرد و حق هر ذی‌حقی ادا می شود و بستر کمال برای همگان مهیا می گردد.

ح) عبودیت

عبودیت کمال کمالات است و همه کمالات انسانی در این جهت است که آدمی به عبودیت حق واصل شود و در مدارج و مراتب آن بالا رود.

۱. همان، خطبه ۲۲۲.

۲. همان، حکمت ۳۱.

۳. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۳۰.

۴. سید رضی، نخب البلاغه، حکمت ۳۷۴.

عبودیت تسلیم حق بودن و گردن نهادن به خواست الهی است؛ یعنی «عبد» جز رضای حق، نخواهد و در برابر او در اطاعت کامل باشد؛ جز در برابر خدا سر خم نکند، در برابر او هیچ‌گونه خلاف و تعدی ننماید؛ مطیع خدا باشد و به اراده و خواست او عمل کند.^۱

عبودیت، آدمی را با حقیقت خویش آشنا و همراه می‌کند، و هر چه انسان در منازل و مراتب عبودیت حق، بالاتر رود، به حقیقت انسانی خود نزدیک‌تر می‌شود؛ زیرا انسان، والاترین جلوه خداوند است و هر چه در عبودیت پیش رود، بیشتر این استعداد را جلوه می‌بخشد و به مقام انسانی‌ایی که شایسته آن است نزدیک‌تر می‌شود. آدمی با گام نهادن در مسیر عبودیت، به مقام بندگی واصل می‌شود و در نسبت و ارتباط با دیگر آدمیان، خود را در جایگاه خدایی نمی‌بیند و هرگز گردن‌فرازی و خودکامگی نمی‌کند، بلکه خود و دیگران را بندگان پروردگاری می‌بیند که جز او خدایی نیست. چنین نگرشی، زمینه‌ساز سلوک معنوی و روابط انسانی می‌شود؛ چنان‌که علی (ع) در ضمن خطبه‌ای فرمود:

فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَارَبِّ غَيْرُهُ.^۲

جز این نیست که من و شما بندگان و مملوکان پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست.

اگر انسان دریابد که او بنده است، در ارتباط با دیگر بندگان، خدایی نمی‌کند و در دام شیطان گرفتار نمی‌شود، و کسی را مملوک خود نمی‌گیرد؛ خودمداری نمی‌نماید و به نبرد با خدای قادر یکتا بر نمی‌خیزد. امام علی (ع) در آغازین عبارات عهدنامه مالک اشتر، به بندگی و عبودیت فرامی‌خواند، و از فخرفروشی و دیگران را مملوک خود دیدن و خدا را هم‌نبرد خواندن برحذر می‌دارد، که راه کمال و سعادت فرد و جامعه در این بستر مهیا می‌شود:

هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ، حِينَ وُلَّاهُ مِصْرَ ... إِيَّاكَ وَ مُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ وَالتَّشْبُهَةِ بِهِ فِي جَبْرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُدِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَ يُهَيِّئُ كُلَّ مُخْتَالٍ.^۳

این فرمانی است از بنده خدا، علی امیرمؤمنان به مالک‌اشتر پسر حارث، در عهدی که با او می‌گذارد، هنگامی که وی را به حکومت مصر می‌گمارد ... بپرهیز که در بزرگی فروختن، خدا را هم‌نبرد خوانی و در کبریا و عظمت، خود را همانند او دانی؛ که خدا هر سرکشی را خوار می‌سازد و هر خودبینی را بی‌مقدار می‌نماید.

انسان در سایه بندگی خدا و عبودیت حق از خودمداری و شیطان‌صفتی و خودکامگی، و از بت‌پروری و شیطان‌زدگی و بت‌پرستی نجات می‌یابد، و به مقام حقیقی خود، یعنی بندگی خدا و سلوک انسانی روی می‌آورد. تباه‌گری انسان در همه وجوه فردی، اجتماعی، خانوادگی، سیاسی، اقتصادی و حکومتی ریشه در خروج انسان از مدار بندگی حق و عبودیت الله، و فرو رفتن در منجلاب خودمداری و شیطان‌صفتی و بت‌پرستی دارد؛ و از این‌روست که اصلی‌ترین دعوت پیام‌آوران الهی، دعوت به عبودیت الله و اطاعت خداست، چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع) درباره فلسفه بعثت خاتم پیام‌آوران الهی فرموده است:

فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ.^۴

پس خدا، محمد را به حق برانگیخت، تا بندگانش را از پرستش بتان بیرون آورد و به عبادت او درآورد؛ و از پیروی شیطان برهاند و به اطاعت خدا راه نماید.

تا زمانی که بت‌پروری و بت‌پرستی - به هر شکل آن - وجود دارد و تا زمانی که آدمی اسیر کرنش در برابر غیر خدا و پرستش امور موهوم است، بستر عبودیت الله و کمال حاصل از آن برای انسان فراهم نمی‌شود. از این‌روست که پیام‌آوران الهی بیش از هر چیز بر نفی

۱ . بنگرید به: ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۰۶؛ ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۱۳-۱۰.

۲ . سید رضی، فتح‌البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۳ . همان، نامه ۵۳.

۴ . همان، خطبه ۱۴۷.

بت‌پروری و بت‌پرستی تأکید کرده‌اند و همواره در رهایی مردم از بندگی غیر خدا و پیروی شیطان و رسیدن به بندگی حقیقی تلاش کرده‌اند، که در چنین بستری، استعدادهای کمالی آدمی در جهت حق شکوفا می‌شود. عبودیت حقیقی، یعنی عبودیتی که انسان را در ظاهر و باطن، در مقام بندگی حق قرار می‌دهد، بستر کسب همه کمالات انسانی است. پیامبر اکرم نیز به سبب عبودیت خویش به مقام رسالت نایل شد، چنان‌که این معنا در نهج‌البلاغه مکرر آمده است:

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.^۱

و گواهی می‌دهم که محمد، بنده او و پیامبر اوست.

از تقدم مقام عبودیت بر رسالت، روشن می‌گردد که مقام عبودیت بستر همه کمالات و مقدمه همه مقامات سالکین است؛ و رسالت شعبه عبودیت است.^۲

تکرار این شهادت (أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ) برای چیست؟ چرا هر روز بارها تکرار می‌شود؟ آیا نباید از این بیان مکرر، متذکر شد که پیامبر اکرم از راه عبودیت به رسالت رسید و این، مسیر کمال آدمی و سلوک حقیقی است؟ راه انسانیت، عبودیت الله است و آدمی به میزانی که به کمال بندگی متصف می‌شود، از پیروی غیرحق دور می‌گردد و اطاعت حق در اعضا، جوارح، قلب و وجودش جاری می‌گردد؛ و عبادات برای همین است. به بیان علی (ع):

غَايَةُ الْعِبَادَةِ الطَّاعَةُ.^۳

غایت عبادت، فرمان‌برداری حق تعالی است.

عبادت در قالب‌های خاص آن، بهترین هیئت، صورت و محتوا را برای تحول آدمی از خودخواهی و خودبینی به خداخواهی و حق‌بینی داراست، چنان‌که علی (ع) درباره فلسفه نماز فرموده است:

فَرَضَ اللَّهُ ... الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبْرِ.^۴

خداوند، نماز را برای پاک‌سازی از خودبزرگی بینی واجب کرد.

البته آن عبادتی راه عبودیت را هموار می‌کند که از ظاهرسازی و ریاکاری، پاک و مبتنی بر بینایی و دانایی باشد. فَازَ بِالسَّعَادَةِ مَنْ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ.^۵

هر که عبادت را برای حق تعالی خالص گردانید، به سعادت رسید.

الْمَتَّعِبُ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَجِمَارِ الطَّاحُونَةِ، يَدُورُ وَ لَا يَبْرُحُ مِنْ مَكَانِهِ.^۶

عبادت‌کننده بی‌علم و دانش مثل خمر آسیاب است که می‌گردد و از جای خود بیرون نمی‌رود.

ط) سَمَاحَت

سَمَاحَت در لغت به معنای بخشندگی و گذشت و آسان‌گرفتن امور است؛^۷ و بدین مفهوم به کار می‌رود که انسان در رفتار با دیگران، در مناسبات انسانی، در زندگی، در کسب و کار و در دوستی و دشمنی از بخشش و گذشت بهره‌مند باشد، و تا آنجا که امکان دارد، به شدت عمل متوسل نشود. در واقع، آدمی به میزانی که در روابط انسانی اهل گذشت و بخشش باشد، خداوند از او می‌گذرد و

۱. همان، خطبه‌های ۲، ۳۵، ۸۳، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۵۱، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴ و ۱۹۵.

۲. موسوی خمینی، آداب الصلوة، ص ۳۶۵.

۳. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۳۷۱.

۴. سید رضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۲۵۲.

۵. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۴۳۰.

۶. همان، ج ۲، ص ۱۲۵.

۷. ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۳۵۵.

او را می‌بخشد و بر او آسان می‌گیرد. نظام عالم بدین‌گونه است که هر چه انسان در زندگی از بخشش و گذشت و آسان‌گیری دورتر باشد، قوانین عالم بر او سخت‌تر می‌گیرد، و هرچه بخشش و گذشت و آسان‌گیری او بیشتر باشد، به همان تناسب عکس‌العمل می‌بیند.

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا^۱

امیرمؤمنان علی (ع) در آغاز عهدنامه مالک‌اشتر این‌گونه آموزش داده است:

وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سُبْعًا ضَارِبًا تَعْتَنَمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أُخْ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرَطُ مِنْهُمْ الرِّزْلُ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَّةُ، وَ يُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَالْخَطَا، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ.^۲

قلب خود را از رحمت بر مردم، دوستی با آنان و مهربانی کردن به همگان لبریز ساز و همچون جانوری درنده مباش که خوردنشان را غنیمت شماری! زیرا مردمان دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی توآند، و دسته دیگر، در آفرینش، با تو همانندند؛ گناهی از ایشان سر می‌زند، یا نادرستی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته خطایی بر دستشان می‌رود. پس تو از گذشت و نادیده گرفتن و گناهپوشی خود، آن‌چنان بدانان ببخش که دوست داری خدا از گذشت و گناهپوشی خویش بر تو ببخشد.

سخت‌دلی، تنگ‌نظری و سخت‌گیری پیش از آنکه برای دیگران سختی به بار آرد، وجود خود انسان را آسیب می‌رساند، حقیقت لطیف انسان را زخمی می‌کند و زمینه کمال‌یابی آدمی را سد می‌نماید. هرچه انسان به مراتب بالاتری از انسانیت نایل شود، بخشش و بخشندگی و بزرگواری و آسان‌گیری او نیز بیشتر می‌شود؛ و هر چه سَمَاحت انسان بالاتر باشد، به مرتبه بالاتری از انسانیت می‌رسد و به روح دین نزدیک‌تر می‌شود؛ چنان‌که رسول اکرم فرموده است:

بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ.^۳

خداوند، مرا بر شریعت و دین حنیف و آسان و ملائم مبعوث کرده است.

یعنی قوانین و فرامین شریعت در ذاتش آسان است و راه و رسم دعوت، تبلیغ و سلوک دینی نیز بر سَمَاحت استوار است. امیرمؤمنان علی (ع) در این باره می‌فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ.^۴

سپاس خدای را که راه اسلام را گشود و درآمدن به آبشخورهای آن را بر تشنگان آن آسان فرمود!

وَ سَهَّلَ لَكُمْ سَبِيلَ الطَّاعَةِ.^۵

خداوند راه اطاعت را برایتان آسان نموده است.

وَ كَلَّفَ يَسِيرًا وَ لَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا.^۶

آنچه خداوند تکلیف کرده است، آسان است، نه دشوار.

این بیان به آن معناست که دین و دین‌داری آسان است و نباید آن را از ساختار فطری‌اش که برای هر کس پذیرش و عمل به آن آسان است دور ساخت، نه اینکه در مورد حدود و مرزهای دین می‌توان سهل‌انگاری کرد، که هرچه انسان در کمالات انسانی بالاتر رود، در حفظ حریم‌های الهی و مرزهای انسانی محکم‌تر می‌گردد. بنابراین، سَمَاحتی که کمال آدمی شمرده می‌شود، این است که انسان، ملایمت و مدارا، گذشت و بخشش و آسان‌گیری را به‌عنوان قاعده‌ای کلی در همه امور زندگی در نظر گیرد.

۱. مولوی بلخی، مشوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵.

۲. سید رضی، فتح‌البلاغه، نامه ۵۳.

۳. الکلبینی، الکافی، ج ۵، ص ۴۹۴.

۴. سید رضی، فتح‌البلاغه، خطبه ۱۰۶.

۵. همان، خطبه ۱۵۱.

۶. همان، حکمت ۷۸.

سَمَاحَتِ نَشَانِه خَوْبِي بَرای تَشْخِیصِ سَلَامَتِ رُوحِي وَ رَوَانِي فَرْدِ وَ جَامِعِه اسْت. اَنْجَا كِه اَز سَمَاحَتِ نَشَانِي نِیَسْت، رَوَابِطِ اِنْسَانِي وَ اِیْمَانِي بَه شَدْتِ اَسِیْبِ مِي بِنِیْنْد وَ شُومِي، فَرَاگِیْرِي مِي شُود. اَز اِیْن رُوحِ وَ جُودِ مَرْدَمَانِ وَاجِدِ كَمَالِ سَمَاحَتِ دَر هَر جَامِعِه اِي مَنشَأُ خَیْرِ وَ بَرَكْتِ اسْت. اَمِیْرْمُؤْمِنَانِ عَلِي (ع) دَر فُقْدَانِ وَ فَرَاقِ چَنِیْنِ اِنْسَانِ هَايِي اِبْرَازِ نَارَاحَتِي كَرْدِه وَ چَنِیْنِ فَرْمُودِه اسْت:

اَيْنَ اَخْيَارِكُمْ وَ صُلَحَاؤُكُمْ، وَ اَيْنَ اَحْرَارِكُمْ وَ سُمَحَاؤُكُمْ.^۱

كجایند گزیدگان شما و نیکانتان؟ آزادگان و بخشنندگان؟

هَر چِه سَمَاحَتِ دَر فَرْدِ وَ جَامِعِه اَشْكَارْتَرِ بَاشَد، سَلَامَتِ وَ نَشَاطِشَانِ بَیْشْتَرِ وَ رَوَابِطِ وَ مَناسِبَاتِ اِنْسَانِي اسْتَوَارْتَرِ خَوَاهَد بُود. اَلْبَتَه مَرزِهَايِ سَمَاحَتِ بَايَدِ شَنَاحْتِه شُدِه وَ پَاسَدَارِي شُود، وَ بَخْشِشِ، گَزِشْتِ وَ اَسَانِ گِیْرِي تَابِعِ عَقْلِ وَ مَبْتَنِي بَرِ اِعْتِدَالِ بَاشَد. اِمَامِ عَلِي (ع) دَر اِیْن بَارِه چَنِیْنِ ياد آوَرِي فَرْمُودِه اسْت:

كُنْ سَمَحًا وَ لَا تَكُنْ مُبَدِّرًا؛ وَ كُنْ مُقَدِّرًا وَ لَا تَكُنْ مُقْتَرًّا.^۲

سخاوتمند باش، ولی اسراف کننده مباش؛ در زندگی حسابگر باش، ولی سخت گیر مباش!

اگر در رفتار و روابط انسانی سَمَاحَتِ جَلُوه نَدَاشْتِه بَاشَد، سَخْتِي بَرِ سَخْتِي اَفزُودِه مِي شُود، سَنَگِ دَلِي وَ سَخْتِ گِیْرِي بَرِ رِفْتَارِ وَ رَوَابِطِ اِنْسَانِي حَاكِمِ مِي گَرَدَد وَ نَشَاطِ وَ سَرَسِیْزِي زَنْدِگِي رَا اَز بِيْنِ مِي بَرَد. بَه تَعْبِيرِ مَلَايِ رُومِ، تَا زَمَانِي كِه اَدَمِي سَخْتِ وَ سَنَگِ اسْت، كَمَالَاتِ اِنْسَانِي دَر اَوِ شَكُوفَا نَمِي شُود، هَمچُونِ سَنَگِي سَخْتِ كِه دَر بَهَارَانِ گِیَاهِي بَرِ اَنِ نَمِي رُويَد، بَرِ عَكْسِ خَاكِي نَرَمِ كِه مَسْتَعَدِ رُويْشِ گِیَاهَانِ اسْت.

خاك شو، تا گل بروی رنگ رنگ

از بهاران کی شود سرسبز، سنگ؟

آزمون را يك زمانی خاك باش^۳

سالها تو سنگ بودی دلخراش

انسان اهل سَمَاحَتِ، مَحْبُوبِ خَدَاسْتِ وَ وَاجِدِ كَمَالِي اسْت كِه بَیْشْتَرِيْنِ عَرِصَه جَلُوه اِنْسَانِيْتِ اسْت.

إِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - يُحِبُّ السَّهْلَ النَّفْسُ السَّمِخَ الحَلِيقَةَ القَرِيبَ الأَمْرُ.^۴

همانا خدای پاک و بلند مرتبه، شخص ملائم طبع، گشاده دست و سهل گیر را دوست دارد.

(ی) قناعت

قناعت در معنای درست آن، یعنی چشم و دل سیر بودن، به کفاف بسنده کردن و عدم فزون خواهی است،^۵ که از والاترین کمالات انسانی است؛ در نگاه امیرمؤمنان علی (ع) چنین قناعتی بستر زندگی متعالی است، چنان که آن حضرت فرموده است:

كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا، وَ بِجُسْنِ الخُلُقِ نَعِيمًا. [وَ سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَنَحْيِيَنَّه حَيَاةً طَيِّبَةً فَقَالَ: [هِيَ الْقَنَاعَةُ].^۶

قناعت، دولت‌مردی را بس، و خوی نیک نعمتی بُود در دسترس. [و حضرتش را از معنی «فَلَنَحْيِيَنَّه حَيَاةً طَيِّبَةً: هر آینه، او را به زندگی ای پاک و خوش زنده داریم» پرسیدند، فرمود: [آن قناعت است.

۱. همان، خطبه ۱۲۹.

۲. همان، حکمت ۳۳.

۳. مولوی بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۱۹۱۲-۱۹۱۱.

۴. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۵۱۳.

۵. کاشانی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۳۵۰.

۶. نخل (۱۶): ۹۷.

۷. سید رضی، نخب البلاغه، حکمت ۲۲۹.

آن که به کمال قناعت متصف شود، به زندگی پاک و خوش دست می‌یابد. در اصل، قناعت بسنده کردن به حد و اندازه‌ای است، اما کدام حد و اندازه؟ برخی قناعت را بسنده کردن به فقر یا وضع موجود و اوضاع نکبت‌بار فهمیده‌اند، مشخص است که چنین تلقی نادرستی کاملاً با روح دین و موازین آن ناسازگار است، که هیچ پدیده اجتماعی همچون فقر محکوم و مطرود دین نیست؛ چنان‌که علی (ع) خطاب به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود:

يَا بُنَيَّ! إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ، مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ.^۱

پسر! همانا از تنگ‌دستی، بر تو بیمناکم؛ پس، از آن به خدا پناه ببر که تنگ‌دستی دین را زیان دارد، خِجَرَد را سرگردان کند و دشمنی آرد.

همچنین آن حضرت فرموده است:

الْفَقْرُ الْمُوْتُ الْأَكْبَرُ.^۲

تنگ‌دستی مرگ بزرگ‌تر است.

بنابراین، قناعتی که امیرمؤمنان علی (ع) بدان فراخوانده است، بسنده کردن به فقر و ناداری و تنگ‌دستی نیست، بلکه بسنده کردن به کفاف است؛ یعنی آدمی به اندازه‌ای معقول و معتدل در زندگی بسنده کند و خود را اسیر حرص و آز و فزون‌خواهی ننماید؛ چنان‌که فرموده است:

مَنْ أَقْتَنَعَ بِالْكَفَافِ أَذَاهُ إِلَى الْعَفَافِ.^۳

هر که به کفاف قناعت کند، او را به پاکی کشاند.

امام علی (ع) سفارش می‌کند که انسان به کفاف قناعت نماید و آزمندی را از خود دور نماید که آزادی، راحتی، پاکی و پاک‌دامنی در زندگی در گرو چنین کمالی است.

مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْعَةِ الْكَفَافِ، فَقَدْ انتَظَمَ الرَّاحَةَ، وَ تَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ.^۴

هر که به اندازه کفاف بسنده کند، آسایش و راحتی خود را فراهم آورد و گشایش و آرامش را به دست آورد.

قناعت موجب آزادی انسان از غل و زنجیر آزمندی است، نه مانع استفاده از امکانات در حد متعارف، معقول و معتدل، که این‌گونه بهره‌مندی از امکانات، زمینه درست رسیدن به کمالات است. از این‌روست که علی (ع) فرموده است:

إِنَّ أَفْضَلَ الْفِعَالِ صِيَانُهُ الْعَرَضِ بِالْمَالِ.^۵

همانا بهترین کارها، نگهداری آبرو با مال است.

بنابراین، قناعتی که کمال آدمی و بستر مناسب تعالی است، بسنده کردن به ناداری و بی‌انگیزگی برای تلاش و تولید و توجیه کردن بیکاری و سستی نیست، که این امور نزد پیشوای عدالت‌خواهان، مذموم و مطرود است. امام در ضمن خطبه‌ای در مذمت قدرت‌طلبان زهدفروشی که ناتوانی و دون‌همتی خود را قناعت می‌نامند، فرموده است:

وَ مِنْهُمْ مَنْ أَقْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُؤُولُهُ نَفْسِهِ وَانْقِطَاعُ سَبَبِهِ، فَقَصْرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ، فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقِنَاعَةِ، وَ تَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الرَّهَادَةِ، وَ لَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَاحٍ وَ لَامَعْدَى.^۶

و آن‌که خردی همت و نداشتن وسیلت، او را از طلب حکومت بنشانند، تا بدانچه در دست دارد بسنده کند، خود را به زیور قناعت بیاراید و در لباس تارک دنیا درآید، درحالی که شب یا روزی نبوده است که با زهد بپاید.

۱. همان، حکمت ۳۱۹.

۲. همان، حکمت ۱۶۳.

۳. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۵، ص ۳۵۷.

۴. سید رضی، فتح‌البلاغه، حکمت ۳۷۱.

۵. ابن‌شعبه الحراق، تحف‌العقول عن آل‌الرسول، ص ۶۳.

۶. سید رضی، فتح‌البلاغه، خطبه ۳۲.

انسانی که می‌تواند مرزهای متعارف، معقول و معتدل رفع نیازها را رعایت نماید و در دام دنیاطلبی نیفتد، به بهترین وسیله کمال (قناعت) دست یافته است. در چنین قناعتی، تنبلی، سستی، فقرپذیری و خواری راه ندارد، بلکه سخت‌کوشی و مرزبانی حاکم بر زندگی است.

انسان قناعت‌پیشه در مدرسه تربیتی امیرمؤمنان علی (ع) انسانی است سخت‌کوش، مولد و پاک از دنیاطلبی که نیازهای خود را به‌صورتی متعارف، معقول و معتدل تأمین می‌نماید.

امیرمؤمنان علی (ع) پس از درگذشت خَبَّاب بن اَرت،^۱ نمونه‌ای از انسان‌های والای تربیت‌یافته در مدرسه تربیتی پیامبر اکرم، چنین فرمود:

يُرْحَمُ اللَّهُ خَبَّابُ بْنُ الْأَرْتِّ، فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِبًا، وَ هَاجَرَ طَائِعًا، وَ قَنَعَ بِالْكَفَافِ، وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ، وَ عَاشَرَ مُجَاهِدًا.^۲

خدا رحمت کند خَبَّاب بن اَرت را، به رغبت اسلام آورد، از روی فرمان‌برداری هجرت نمود، به کفاف در زندگی قناعت کرد، از خدا راضی بود و مجاهدانه زندگی نمود.

قناعت‌پیشگی خَبَّاب از شاخصه‌های کمالات او بود و امیرمؤمنان علی (ع) او را با این کمال والا توصیف نموده و تمجید کرده است. زندگی خَبَّاب، سراسر مجاهدت و رشادت در راه خدا و سلوک انسانی در کمالات بود و پیوسته قناعت‌پیشگی در زندگی او می‌درخشید.

قناعت‌پیشگی زمینه‌ای را در آدمی فراهم می‌کند که بتواند آزاد از انواع دنیاطلبی‌ها و فزون‌خواهی‌ها مجاهدت نماید.

طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَ عَمِلَ لِلْحِسَابِ، وَ قَنَعَ بِالْكَفَافِ، وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ.^۳

خوشا کسی که معاد را به‌یاد آورد، و برای حساب کار کرد، و به کفاف قناعت نمود، و از خدا راضی بود.

اینها ویژگی‌های انسان کمال‌یافته و پیشرفته است. انسانی که قناعت‌پیشه باشد، در زندگی آزاده و آسوده است و به گنجینه‌ای دست می‌یابد که با هیچ چیز برابر نیست:

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ.^۴

قناعت مالی است که پایان نمی‌یابد.

۱. خَبَّاب بن اَرت، آهنگری از قبیله بنی‌تمیم بود که در جاهلیت شمشیر می‌ساخت و هم‌پیمان بنی‌زهره بود. در آن دوران در جنگی اسیر شد و او را در مکه فروختند. اُمُّ اَئِمَّار، دختر سبیاع از قبیله خُزَاعه او را خرید و پس از مدتی آزادش کرد. در همان زمان، خیر دعوت مخفی پیامبر را شنید و عاشقانه اسلام آورد. او را ششمین مسلمان بشمار آورده‌اند. خَبَّاب به جرم مسلمانی و عشق به پیامبر، سخت‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کرد و در آن دوران سخت هر چه او را شکنجه کردند، بر استقامت و ایمانش افزوده شد. شکنجه‌های او باورنکردنی بود. خود می‌گفت: يك روز هفت بار پیاپی شکم مرا سوزانده‌اند.

روزی ابوسفیان به خدمتکارانش فرمان داد که آهنی را در کوره سرخ کنند و روی سر خَبَّاب بگذارند. وقتی پیامبر از ماجرا آگاه شد، او را دعا کرد و گفت: «خداایا! خَبَّاب را یاری کن». او مظهر مقاومت و ایستادگی بر ایمان و اعتقادات خود بود. سردمداران قریش، زرهی آهنین بر او پوشانده و او را زیر آفتاب سوزان رها کردند، تا از ایمان و عقیده خود دست بردارد، ولی او ذره‌ای به خواسته‌شان تن در نداد. درباره شکنجه‌های وحشیانه‌ای که بر او رفته، خود گفته است که يك بار آتشی روشن کردند و مرا به پشت، روی آن خوابانده و آن قدر صبر کردند تا پوست و گوشتم سوخت.

خَبَّاب، پیوسته همراه پیامبر بود و کمتر، از آن حضرت جدا می‌شد و در راه اسلام از هیچ فداکاری دریغ نکرد. او از نخستین مهاجران بود و پس از هجرت نیز در همه نبردهای پیامبر حضور داشت و دوشادوش پیامبر می‌جنگید. وی نه تنها در میدان‌های رزم، بلکه در همه‌جا مجاهدی مخلص و فداکار بود. پس از رحلت پیامبر، در کنار علی* ماند و صادقانه او را یاری کرد. پس از آنکه علی* حکومت را به‌دست گرفت، همراه ایشان به کوفه رفت و در جنگ‌های آن حضرت، به جز صفین که سخت بیمار بود، حضور داشت. خَبَّاب در سال ۳۷ هجری در ۷۳ سالگی درگذشت. او نخستین صحابی بود که در پیرامون کوفه مدفون گردید. امیرمؤمنان علی* بر مزار او ایستاد و گریست و برترین توصیف‌ها را درباره‌اش کرد و قناعت‌پیشگی او را به‌عنوان کمالی والا یاد کرد. (بنگرید به: ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۶۷-۱۶۴؛ ابونعیم الاصبهانی، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۱، ص ۱۴۷-۱۴۳؛ ابن‌عبدالبر الطرطبی، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، ج ۱، ص ۴۲۳ و ۴۲۴؛ ابن‌الجوزی، صفة الصفوة، ج ۱، ص ۴۲۹-۴۲۷؛ ابن‌الاثیر، اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ج ۱، ص ۵۹۴-۵۹۱؛ ابن‌حجر العسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۴۱۶)

۲. سید رضی، نخب‌البلاغه، حکمت ۴۳.

۳. سید رضی، نخب‌البلاغه، حکمت ۴۴.

۴. همان، حکمت ۵۷.

شجاعت از جمله کمالات انسانی است که بدون آن، اصلاً زندگی انسان قوام نمی‌یابد. پایداری درست در زندگی، در وجوه مختلف به شجاعت آدمی بسته است؛ به‌طوری که کم‌رنگ شدن این کمال یا فقدانش، فرد و جامعه را به تباهی می‌کشاند. شجاعت کمالی است که به سبب آن در انسان حالتی ظهور می‌نماید که انسان می‌تواند بر ترس غلبه کند و نیز تهور و بی‌پروایی را مهار زند. مادام که ترس از اقدام وجود دارد، انسان در ضعف به سر می‌برد و نمی‌تواند به سوی کمالات گام زند، و نیز آنجا که بی‌مهابا عمل می‌کند، خود را در معرکه‌های هلاکت‌آور می‌افکند. شجاعت، کمالی است که انسان را به اقدام شایسته و ایستادگی راه می‌برد، چنان که در حکمت‌های امیرمؤمنان علی (ع) وارد شده است:

إِذَا هَيْبَتٌ أَمْرًا فَفَعَّ فِيهِ فَإِنَّ شِدَّةَ تَوْفِيهِ أَعْظَمُ بِمَا تَخَافُ مِنْهُ.^۱

هنگامی که از چیزی ترسیدی، خود را در آن بینداز، زیرا سختی پاییدن خود از آن کار، بزرگ‌تر از چیزی است که از آن می‌ترسی.

الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ.^۲

شکیبایی، شجاعت است.

شجاعت صفتی است که به سبب آن، انسان می‌تواند بر ترس‌های موهوم و عوامل بازدارنده از عمل و اقدام، غلبه نماید. در عین حال، شجاعت این است که انسان آنجا که باید بایستد و بی‌باکی ننماید، بتواند خود را ننگه دارد و صبر نماید و شکیبایی ورزد. ایستادگی بر مواضع حق، مقاومت در امور، مبارزه در راه خدا، تلاش برای کسب کمال، سخن‌گفتن در جای خود، زبان در کام بستن به‌هنگام خود، تشکیل خانواده دادن، مردمان را خدمتگزاری نمودن، همه و همه نیازمند شجاعت است و آن‌که فاقد شجاعت لازم در امور است، در هر مرحله‌ای از مراحل زندگی، سلوک انسانی و روابط اجتماعی گرفتار ترس از اقدام یا تهور و نسنجیدگی در اقدام می‌شود. امیرمؤمنان علی (ع) در معرفی شجاعت‌ترین مردمان فرموده است:

أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ الْجَهْلَ بِالْحِلْمِ.^۳

شجاعت‌ترین مردمان کسی است که به وسیله بردباری بر جهل و نادانی غلبه کند.

شجاعت میزانی نیکو برای روشن شدن جایگاه و قدر انسان است؛ زیرا شجاعت است که آدمی را در معرکه‌های سخت زندگی حفظ می‌کند، از اقدام نابجا باز می‌دارد و زمینه رشد و تعالی را برایش فراهم می‌آورد. علی (ع) در بیانی زیبا به ارزش‌گذاری انسان پرداخته و چنین فرموده است:

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هَيْبَتِهِ، وَ صِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرْوَعِيَّتِهِ، وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أَنْفَتِهِ، وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرِيَّتِهِ.^۴

ارزش انسان به اندازه همت اوست، و صدق او به مقدار جوانمردی‌اش، و شجاعت او به میزان ننگی که از بدنامی دارد، و پارسایی او به مقدار غیرتی است که دارد.

در نگاه علی (ع) شجاعت آدمی را از ننگ بدنامی حفظ می‌کند و از پستی خواری باز می‌دارد. انسان شجاع در عرصه‌های مختلف زندگی، استواری، نیک‌نامی و پایداری نشان می‌دهد و تن به ذلت و رذالت نمی‌دهد. ترس و تهور می‌تواند مایه تن دادن آدمی به خواری و پستی و بدنامی گردد؛ و آنچه انسان را مستقیم نگه می‌دارد، شجاعت است.

زندگی و رفتار امیرمؤمنان علی (ع) خود بهترین مدرسه آموزش همه کمالات انسانی از جمله شجاعت است. علی (ع) در تمام زندگی خود، هر جا که نیاز به اقدام بود، کوتاهی ننمود، و شجاعانه در معرکه‌ها گام نهاد و ترس را ترسانید؛ و هر جا که نیاز به درنگ بود،

۱. همان، حکمت ۱۷۵.

۲. همان، حکمت ۴.

۳. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۴۵۰.

۴. سید رضی، فتح‌البلاغه، حکمت ۴۷.

آرامش نشان داد، و خردمندانه، رفیق ورزید و ملامت نمود. ابن ابی‌الحدید شرح نهج‌البلاغه خویش درباره شجاعت علی (ع) آورده است:

شجاعت او چنان است که نام همه شجاعان پیش از خود را از یاد مردمان برده است و نام همه کسانی را که پس از او می‌آیند، محو نموده است. شجاعت هر شجاعی در این جهان، به او پایان می‌پذیرد و در مورد شجاعت، در خاوران و باختران زمین، تنها به نام علی (ع) ندا داده می‌شود.^۱

امام علی (ع) خود درباره شجاعت خویش فرموده است:

وَأَيُّمُ اللَّهُ لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّيْتُ بَجْدَافِيرِهَا، وَاسْتَوَسَّقْتُ فِي قِيَادِهَا؛ مَا ضَعُفْتُ، وَ لَا جَبُنْتُ، وَ لَا خُنْتُ، وَ لَا وَهَنْتُ.^۲

به خدا سوگند! من جلو لشکر اسلام بودم و لشکر کفر را می‌راندم، تا همگی پشت کردند و تحت رهبری اسلام درآمدند. در این راه هرگز ناتوان نشدم، و ترس مرا احاطه نکرد، و خیانت ننمودم و سستی در من راه نیافت.

شجاع‌ترین شجاعان، علی (ع) در میدان‌های رزم چنین بود و نیز در آنجا که شجاعت درنگ و مدارا و دست از اقدام شستن و تحمل نمودن است، او والاترین شجاعت‌ها را معنا نمود، چنان‌که پس از ماجرای سقیفه، در کشاکش‌های پس از آن، شجاعانه رفتار کرد و بیشترین بزرگواری را از خود نشان داد؛ و در دوران حکومتش شجاعانه به اصلاحاتی اساسی پرداخت و همه مخالفت‌ها و بحران‌آفرینی‌ها را تحمل نمود، و به عدالت پشت نمود و در برابر جهالت‌ها، حسادت‌ها، رذالت‌ها و حماقت‌ها بردباری نشان داد؛ و هرجا اقدام و عمل لازم بود، شجاعانه در میدان گام نهاد و هرجا درنگ و تحمل شایسته بود، شجاعانه این وادی را پیمود.

پس از ماجرای سقیفه، علی (ع) شجاعانه وحدت جامعه را حفظ کرد، و از جنگ داخلی پیشگیری نمود، و از اساس دین پاسداری کرد. در همان اوضاع و احوال، در سخنی درباره شجاعت خود براساس علم و آگاهی‌اش به پیامدهای هر حرکت نسنجیده و هر اقدام به‌دور از تدبیر، فرمود:

فَإِنْ أَقَلُّ يَثُولُوا: حَرَصَ عَلَى الْمَلِكِ، وَ إِنْ أَسَكَّتْ يَثُولُوا: جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ! هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي! وَاللَّهِ لِأَبْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّغْلِ بَدَى أُمَّه. بَلِ انْدَجَحْتُ عَلَى مَكْنُونٍ عَلِيمٍ لَوْ بَحُثُ بِهِ لِأَضْطَرَّتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَةِ فِي الطُّوَى الْبُعِيدَةِ.^۳

اگر سخن گویم، گویند بر حکومت حریص است، و اگر خاموش بنشینم، گویند از مرگ هراسان است. هرگز من و از مرگ ترسیدن! پس از آن همه ستیزه و جنگیدن؟ به خدا سوگند! علاقه فرزند ابوطالب به مرگ بیش از علاقه کودک به پستان مادر است [و این گمان‌ها درباره من باطل است]، بلکه علم مکنونی را در من نهاده‌اند که اگر بدان دم زخم، به‌یقین، هراسناک خواهید شد و [چون طناب دلوی که به سرعت در چاه عمیق روان است، مضطرب خواهید شد.

امام (ع) در حکومت خود نیز وقتی گروه‌های ستمگر به مقابله با عدالت همه‌جانبه او برخاستند، شجاعانه بر موازین عدالت ایستاد و در این باره فرمود:

وَاللَّهِ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهُ.^۴

به خدا! اگر عرب در جنگ با من پشت به پشت دهد، روی از آنان بر نتام.

شجاعت بهترین یاور آدمی در جهت زندگی سالم، استوار و باعزت است.

السَّجَاعَةُ نُصْرَةٌ حَاضِرَةٌ وَ فَضِيلَةٌ ظَاهِرَةٌ.^۵

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۲۱-۲۰.

۲. سید رضی، نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۴.

۳. همان، خطبه ۵.

۴. همان، نامه ۴۵.

۵. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۳۰.

شجاعت یآوری است حاضر و آماده، و فضیلت و کمالی است آشکار شده.

ل) استقامت

استقامت در لغت به معنای ایستادگی و پایداری در هر امری است؛^۱ و چنین صفتی از مهم‌ترین ارکان تعالی آدمی است. حفظ راستی و درستی، ایستادگی در برابر کجی‌ها و انحرافات، پایداری در برابر هواهای پست و نفسانی و مقاومت در صحنه‌های مختلف زندگی از اموری است که به وجود این کمال در آدمی بسته است. امیرمؤمنان (ع) در حکمتی کوتاه و والا فرموده است:

الإِسْتِقَامَةُ سَلَامَةٌ.^۲

استقامت (بر راه راست ایستادن) سلامتی [از انحراف و هلاکت] است.

سیر به سوی مقاصد مطلوب بدون استقامت میسر نمی‌شود و امکان رسیدن انسان به آنچه شایسته‌اش است، فراهم نمی‌گردد. از این روست که در سخنان امیر بیان، علی (ع) بر استقامت به عنوان رکنی اساسی در رشد و تعالی و کمال‌یابی آدمی تأکید شده است:

الْعَمَلُ الْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهْيَةُ النَّهْيَةُ، وَالْإِسْتِقَامَةُ الْإِسْتِقَامَةُ، ثُمَّ الصَّبْرُ الصَّبْرُ، وَالْوَرَعُ الْوَرَعُ! إِنَّ لَكُمْ نَهْيَةً فَأَنْتَهُوا إِلَى نَهَائِكُمْ.^۳

به کار برخیزید، به کار برخیزید! پس به پایان رسانید، به پایان رسانید! و استقامت ورزید، استقامت ورزید! پس شکیبایی، شکیبایی!

پس پارسایی، پارسایی! شما را پایانی است، خود را بدان برسانید.

توفیق یافتن در هر کاری، رسیدن به مقاصد خویش در زندگی، سیر به سوی اهداف تربیتی، انجام وظایف فردی و اجتماعی، حفظ حقوق و حدود، دستیابی به مقاصد دینی، همه در گرو استقامت‌ورزیدن است. بنابراین، تمرین استقامت و خود را متصف ساختن به این کمال والا از امور اساسی در زندگی هر کسی است که اهدافی دارد و خواهان رسیدن به اهداف خویش است؛ و از همه مهم‌تر اینکه هدایت و سعادت آدمی بدون استقامت میسر نمی‌گردد. در نگاه امام علی (ع) استقامت، رمز رستگاری آدمی است.

أَلَا وَ إِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ، وَ مَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى يَجُرُّ بِهِ الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَى.^۴

بدانید، هر کس که از حق سود نجوید، باطل به او زیان رساند، و کسی که به هدایت استقامت نپذیرد، ضلالت به هلاکتش کشاند.

استقامت در امور با ایستادگی در برابر خواسته‌های ناروا و نادرست خود شکل می‌گیرد؛ زیرا تا زمانی که آدمی با خود سازش می‌نماید و در برابر هوای نفس پایداری نمی‌نماید، استقامت انسان، درون‌زا نمی‌شود و انسان به نیروی پایداری در برابر اقسام و سوسه‌های بیرونی، مانند: سوسه قدرت و ریاست، ثروت و مُکنت مجهز نمی‌گردد.

وَ لَا تُرَخَّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ، فَتَدَّهَبَ بِكُمْ الرُّخْصُ مَذَاهِبَ الظُّلْمَةِ. وَ لَا تُدَاهِنُوا، فَيَهْجَمَ بِكُمْ الإِدْهَانُ عَلَى الْمُعْصِيَةِ.^۵

به نفس‌های خود رخصت مدهید، که این رخصت‌ها، شما را به راه‌های ستم‌پیشگان می‌برد، و با نفس‌های خود، سازش کاری

نم‌نمایید، که این سازش‌کاری‌ها شما را به معصیت و نافرمانی می‌کشاند.

هرکس خواهان سلامت در وجوه مختلف زندگی است، باید استقامت را رکن اساسی زندگی قرار دهد، چنان‌که علی (ع) همین‌گونه

راه نموده است:

مَنْ طَلَبَ السَّلَامَةَ لَزِمَ الْإِسْتِقَامَةَ.^۶

هرکه خواهان سلامت است، باید استقامت را ملازم خویش سازد.

۱. بنگرید به: معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۶۴.

۳. سید رضی، نصح البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۴. همان، خطبه ۲۸.

۵. همان، خطبه ۸۶.

۶. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۵، ص ۲۱۵.

امیرمؤمنان (ع) خود بهترین نمونه استقامت در همه وجوه آن، در مدرسه تربیتی پیامبراکرم است. در نگاه علی (ع)، مرز میان پیروان حق و یاوران باطل، انقلابیون و فرصت طلبان، و اصلاحگران و مفسدان به استقامت در راستی و درستی است؛ چنان که در نامه‌ای که پاسخی به نامه معاویه است، این گونه سخن رانده است:

فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَ أَنْتُمْ عَلَى مَا ذَكَرْتُمْ مِنَ الْأَلْفَةِ وَالْجَمَاعَةِ، فَفَرَّقَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَمْسِ أَنَا أَمْنَا وَ كَفَرْتُمْ، وَالْيَوْمَ أَنَا أَسْتَقَمْنَا وَ فُتِنْتُمْ.^۱

چنان که یادآور شدی، ما و شما دوست و هم‌پیوند بودیم، اما دیروز اسلام میان ما و شما جدایی افکند. ما ایمان آوردیم و شما به کفر گراییدید، و امروز ما استواریم و شما دستخوش فتنه‌اید.

ارزش و اعتبار انسان به راستی، درستی و پایداری او در حق، و استقامت او در معرکه‌های زندگی است. پیروزی و بهروزی در سایه استقامت حاصل می‌آید و هر که در هر امری استقامت بورزد، به توفیق الهی به همه مقصود یا بخشی از آن نایل می‌شود.

مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ.^۲

هر که چیزی را جوید [و در راه آن تلاش کند و استقامت ورزد] بدان یا به برخی از آن رسد.

استقامت شرط توفیق و پیروزی در زندگی است. امام علی (ع) در سخنی خطاب به فرزندش، محمد بن حنفیه چون در نبرد جمل، پرچم جنگ را بدو سپرد، فرمود:

تَرْوُلُ الْجَبَالِ وَ لَا تَزُلُّ! عَضَّ عَلَى نَاجِدِكَ أَعْرَ اللَّهُ جُمَّمَتَكَ. تَدُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ. اِرْمِ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَ عُضَّ بِبَصْرِكَ وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.^۳

اگر کوه‌ها از جا کنده شود، تو جای خویش بدار! دندان‌ها را برهم فشار! کاسه سرت را به خدا عاریت سپار! پای در زمین کوب و چشم بر کرانه سپاه نه؛ بیم بر خود راه مده! و بدان که پیروزی از سوی خداست! توفیق الهی نصیب کسانی می‌شود که اهل راستی، درستی و استقامت باشند.^۴

م) علو همت

علو همت به معنای بلندهمتی از کمالاتی است که مستقیم به فطرت آدمی بازمی‌گردد؛ زیرا انسان به‌طور فطری عاشق کمال مطلق است و از این رو، بلندپرواز است و افق‌های دور را دوست می‌دارد و خواهان امور والا و رسیدن به مراتب بالاست؛ و از پستی، زبونی، خواری، امور دون و مراتب پایین بیزار است. این والا طلبی و بیزاری از پستی، انسان را به تلاش و کوشش در جهت امور عالی و مقاصد کمالی برمی‌انگیزد و هر چه فطرت آدمی بیدارتر و شکوفاتر باشد، علو همت در انسان پُررنگ‌تر و قوی‌تر است. علو همت، امور حقیر و پست را از چشم آدمی می‌اندازد، نگاه انسان را باز، دل را وسیع و نظر را بلند می‌سازد، و آدمی را از فرورفتن در گنداب پستی‌ها و حقارت‌ها نجات می‌دهد. در منظر امام علی (ع) ارزش آدمی به میزان والا همتی اوست، چنان که فرموده است:

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ.^۵

ارزش انسان به اندازه همت اوست.

در نگاه علی (ع) انسانیت انسان به همتش است و والا بی همت، نشانه والا بی مرتبه انسانی آدمی است.

الْمَرْءُ بِهِمَّتِهِ.^۶

[ارزش] انسان به همتش است.

۱. سید رضی، تحج البلاغه، نامه ۶۴.

۲. همان، حکمت ۳۸۶.

۳. همان، خطبه ۱۱.

۴. بنگرید به: همان، نامه ۵۳، عبارات پایانی عهدنامه مالک اشتر.

۵. همان، حکمت ۴۷.

۶. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۶۱.

هرچه همت انسان بالاتر، مقاصد او در زندگی والاتر و بزرگوارتر او بیشتر باشد، بهره او از انسانیت بیشتر است. به بیان علی (ع):

خَيْرُ الْهَمَمِ اَعْلَاهَا.^۱

بهبترین همت‌ها، والاترین آنهاست.

هویت هر موجود به همت اوست و از جمله مرزهای شاخص میان انسان و حیوان، نوع همت است. اینکه خواست هر موجود چیست، در پی چه چیز می‌گردد و به کجا می‌خواهد برسد، میزانی است در هویت‌یابی آن موجود. انسان موجودی والا‌همت است و حیوان از چنین شاخصه‌ای بی‌بهره است.

إِنَّ الْبَهَائِمَ هُمُّهَا بُطُونُهَا، وَإِنَّ السَّبَاعَ هُمُّهَا الْعُدَاؤُ عَلَى عَيْرِهَا.^۲

چارپایان در بند شکم، و درندگان در پی تجاوز به هم هستند.

اگر انسان به مقاصد والای انسانی پشت کند و از علو همت دور شود، تنزل می‌یابد و در مراتب حیوانیت فرومی‌رود، و به حقارت و پستی میل می‌کند، و چرنده‌خوی و درنده‌خوی در او ظهور می‌نماید و همه همتش متوجه امور حیوانی می‌شود، درحالی که حقیقت انسان، میل به تعالی و والایی دارد و نمی‌خواهد در اسارت امور حقیر بماند. انسانی که جز به خود نمی‌اندیشد، و همه‌چیز را برای خود می‌خواهد، انسانی که جز به پُر کردن شکم خود نمی‌اندیشد و نهایت آرمانش این اندازه است، انسانی که فارغ از دردهای انسانی و غصه‌های بشری است، انسانی که همه آرزوهایش رسیدن به مقام و مرتبه‌ای است تا تجر و رزد و خودکامگی و سلطه‌گری نماید، انسانی که به حقوق و حدود دیگر انسان‌ها تجاوز می‌کند و خودمداری وجودش را لبریز می‌سازد، از انسانیت چه بهره‌ای دارد؟ برای چه زندگی می‌کند؟ غایت او در زندگی چگونه غایتی است؟ و در نهایت، چه خواهد شد؟ امیرمؤمنان علی (ع) از جایگاه زمامداری دلسوز و درد آشنا که معتقد است مردمان باید خوب زندگی کنند و در رفاه و آسایش و امنیت به سر برند تا راه سیر به امور والا را بر خود تنگ نبینند، درباره خود و نوع همتش در زندگی چنین فرموده است:

وَ لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ، وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ، وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرِّ. وَ لَكِنْ هَيَّاتُ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ، وَ يَفُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ، وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالسَّبْعِ.^۳

اگر بخواهم به عسل مصفا و مغز گندم و جامه‌های ابریشمین دست می‌یابم. ولی هیبت که هوای نفس بر من چیره گردد و آزمندی مرا به گزینش طعام‌ها کشد و حال آنکه شاید در حجاز یا در یمامه بینوایی باشد که به یافتن قرص نانی امید نداشته و هرگز طعم سیری را نچشیده باشد.

أَأَفْتَعُ مِنْ نَفْسِي بَأَنْ يُقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أَسْوَهُ هُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ.^۴

آیا بدین بسنده کنم که مرا امیرمؤمنان نامند و در ناخوشایندی‌های روزگار شریک آنان نباشم؟ یا در سختی زندگی برایشان نمونه نشوم؟

فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْعَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ، هُمُّهَا عَلْفُهَا، أَوْ الْمُرْسَلَةِ شَعْلُهَا تَقْمُمُهَا، تَكَثَّرَتْ مِنْ اَعْلَافِهَا، وَ تَلَهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا، أَوْ أَتْرَكَ سُدِّي، أَوْ أَهْمَلْتُ عَابِتًا، أَوْ أَجَرْتُ حَبْلَ الضَّلَالَةِ، أَوْ اَعْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ!^۵

مرا برای آن نیافریده‌اند که چون چارپایان در آغل بسته، که همه همت و مقصودشان نشخوار علف است، غذاهای لذیذ و دلپذیر به خود مشغولم دارد، یا همانند آن حیوان‌ها گشته باشم که تا چیزی بیابد و شکم از آن پُر کند، خاکروب‌ها را به هم می‌زند و غافل از آن است که از چه روی فریض می‌سازند. مرا نیافریده‌اند که بی‌فایده‌ام واگذارند، یا بی‌بهره‌ام انگازند، یا گمراهم خواهند و در طریق حیرت، سرگردان پسندند؟

۱. همان، ج ۳، ص ۴۲۵.

۲. سید رضی، نخب‌البلاغه، خطبه ۱۰۳.

۳. همان، نامه ۴۵.

۴. همان.

۵. همان.

پست‌همتی، انسان را به رفتار و کرداری حقیرانه می‌کشاند، و بلندهمتی منشأ کرامت و شرافت رفتار و کردار می‌گردد.

الْفِعْلُ الْجَمِيلُ يُنبِئُ عَنْ عُلُوِّ الْهِمَّةِ.^۱

کردار نیکو از بلندی همت خبر می‌دهد.

بسیاری از شرافت‌ها و کرامت‌های انسانی به دنبال والاهمتی حاصل می‌شود و تا انسان نتواند همت خود را والا نماید، به ارزش‌های انسانی نمی‌رسد.

الْحِلْمُ وَالْأَنَاءُ تَوَاقُنُ، يُتَجُهُمَا عُلُوُّ الْهِمَّةِ.^۲

بردباری و درنگ همزادند و هر دو از همت بلند زاده می‌شوند.

تا همت آدمی والا نشود، او گرفتار مسائل پیش پا افتاده و دون است و پیوسته غصه‌های حقیر آزارش می‌دهد، ولی چون همتی والا یابد، غم‌های اصیل و غصه‌های بزرگ در او پیدا می‌شود، و از امور حقیر و گرفتاری‌های بی‌ارزش در زندگی آزاد می‌گردد و به سوی مسائل اساسی گام برمی‌دارد.

به بیان علی (ع):

بَقْدَرِ الْهِمَمِ تَكُونُ الْمَهْمُومُ.^۳

غم و اندوه‌های انسان به قدر همت‌هاست.

همت والا محرك تلاش و کوشش در جهات والاست، و اهل ایمان در پی آنند که هرچه بیشتر به شرافت و کرامت ایمانی و مراتب بالای انسانی نایل شوند، از این‌رو سخت‌کوش و پرتلاشند و به آنچه می‌رسند، بسنده نمی‌کنند، و هر مرتبه‌ای را پلکانی برای مراتب بالاتر می‌دانند و هرگز در مرتبه‌ای توقف نمی‌نمایند.

الْمُؤْمِنُ ... بَعِيدٌ هَمَّةً.^۴

مؤمن همتش والاست.

ن) پایبندی به تعهدات

انسان از آنجا که انسان است و موجودی اجتماعی و دارای پیوندهای اجتماعی است، در بند مجموعه‌ای از تعهدات انسانی و اجتماعی قرار دارد. هرچه انسانیت انسان، قوی‌تر و فطرت الهی‌اش، شکوفاتر باشد، پایبندی او به تعهداتش مستحکم‌تر است. هرچه انسان به مراتب بالاتری از انسانیت دست یابد و از کمال عقلی بیشتری بهره‌مند شود، به عهد و پیمان، و تعهدات خویش پایبندتر می‌گردد. بنیاد زندگی انسانی و رفتار دینی، بر پایبندی به تعهدات الهی، انسانی و اجتماعی استوار است؛ و تزلزل در این کمال انسانی، همه‌چیز را متزلزل، بلکه ویران می‌سازد. علی (ع) در سخنی راهگشا فرموده است:

أَصْلُ الدِّينِ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعُهُودِ.^۵

بنیاد دین‌داری، امانت را به‌جا آوردن و پایبندی به تعهدات است.

آنچه سلامت انسان و جامعه را تأمین می‌کند، پایبندی به تعهدات است. این ویژگی به‌عنوان مهم‌ترین وسیله صیانت فرد و جامعه باید مورد توجه قرار گیرد.

امیرمؤمنان علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر درباره وفای به عهد- مهمترین استوانه روابط انسانی و اجتماعی- فرموده است:

۱. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲. سید رضی، نخب‌البلاغه، حکمت ۴۶۰.

۳. خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۳، ص ۲۲۲.

۴. سید رضی، نخب‌البلاغه، حکمت ۳۳۳.

۵. التمیمی‌الآمدی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۸۸.

فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ، وَتَشَتُّبِ آرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْهُدُودِ، وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ.^۱

در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد میان مردم جهان- با تمام اختلافاتی که دارند- مورد اتفاق نیست؛ حتی مشرکان زمان جاهلیت- علاوه بر مسلمانان- آن را مراعات می کردند؛ زیرا عواقب پیمان شکنی را آزموده بودند.

با شکسته شدن امانت داری و سست شدن پابندی به تعهدات، اصلی ترین اسباب بقای جوامع از دست می رود؛ و مردمان در طول تاریخ زندگی اجتماعی خود، جدای از دعوت فطری و حکمی عقلانی، به تجربه دریافته اند که هیچ چیز برای سلامت و بقای جوامع، به اندازه پابندی به تعهدات اهمیت ندارد. امیرمؤمنان علی (ع) درباره پابندی به تعهدات در عهدنامه مالک اشتر چنین یادآور شده است:

وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عَهْدًا، أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً، فَحُطُّ عَهْدِكَ بِالْوَفَاءِ، وَأَنْعَ ذِمَّتُكَ بِالْأَمَانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيَتْ ... فَلَا تَعْدِرَنَّ بَدْمَتِكَ، وَ لَا تَحْسِنَنَّ بَعْهَدِكَ، وَ لَا تَحْتَلِلَنَّ عَدُوَّكَ، فَإِنَّهُ لَا يَحْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ. وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ وَ حَرِيمًا يَسْكُونُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ، وَ يَسْتَفِيضُونَ إِلَى جَوَارِهِ؛ فَلَا إِدْعَالَ وَ لَا مُدَالَسَةَ وَ لَا خِدَاعَ فِيهِ.^۲

اگر پیمانی میان تو و دشمنت بسته شد و یا تعهد پناه دادن را به او دادی، جامه وفا را بر عهد خویش بپوشان و تعهدات خود را محترم بشمار! و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده! ... هرگز پیمان شکنی مکن، و در عهد خود خیانت روا مدار، و دشمنت را مفریب! زیرا غیر از شخص جاهل و شقی، کسی چنین گستاخی را بر خداوند روا نمی دارد. خداوند، عهد و پیمانی را که با نام او منعقد می شود، با رحمت خود مایه آسایش بندگان، و حریم امنی برای آنان قرار داده تا به آن پناه برند و برای انجام کارهای خود به جوار او متمسک شوند. بنابراین، فساد، خیانت و فریب در عهد و پیمان راه ندارد.

انسانیت انسان به میزان پابندی اش به تعهدات اوست و آن که پیمان شکنی می نماید و یا در عهد و پیمان، خیانت و فریب روا می دارد، از صورت انسانی بیرون رفته است. از این روست که در امور انسانی هیچ چیز مانند پابندی به عهد و پیمان مورد تأکید قرار نگرفته است. امام علی (ع) در سفارش خود بر این امر بسیار تأکید ورزیده است. آن حضرت خود، سخت پابند عهد و پیمان و تعهدات خویش بود، چنان که در ماجرای حکمیت در پیکار صفین با آنکه راضی بدان وضع نبود، اما چون حکمیت را پذیرفت و صلح نامه ای با معاویه منعقد شد، آن را محترم شمرد و در پاسخ کسانی که خواهان نقض عهدنامه پس از انعقاد آن بودند، فرمود:

أُبْعَدُ أَنْ كَتَبْنَا نَنْفُسَهُ؟ هَذَا لَا يَجُوزُ.^۳

آیا پس از اینکه آن را نوشتیم، نقض کنیم؟ این کار جایز نیست.

مادام که پیمان برقرار است، شکستن آن جایز نیست؛ زیرا هر پیمان و تعهدی، پیمان و تعهد با خدای متعال است و جز انسان نادان بدبخت، کسی بر خداوند گستاخی روا نمی دارد. امیرمؤمنان علی (ع) وقتی پیمانی میان مردم یمن و ربیعہ نوشت، بر پابندی به عهد و پیمان سخت تأکید نمود. در واقع، به همگان آموخت که پابندی به تعهدات چه قدر و قیمتی دارد و تا چه اندازه باید محترم شمرده شود:

هَذَا مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْيَمَنِ حَاضِرُهَا وَ بَادِيَهَا، وَ رَبِيعَةُ حَاضِرُهَا وَ بَادِيَهَا ... ثُمَّ إِنَّ عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ عَهْدَ اللَّهِ وَ مِيثَاقَهُ، إِنَّ عَهْدَ اللَّهِ كَانَ مَسْئُولًا.^۴

این پیمان نامه ای است که مردم یمن و ربیعہ آن را پذیرفته اند، چه آنان که در شهر حاضرند و چه آنان که در بیابان به سر می برند ... و عهد و میثاق خدا بر این جمله بر عهده آهست. همانا از پیمان خدا پرسش خواهد شد.

۱ . سید رضی، نخب البلاغه، نامه ۵۳.

۲ . همان.

۳ . الدینوری، الأخبار الطوال، ص ۱۹۷.

۴ . سید رضی، نخب البلاغه، نامه ۷۴.

هرچه انسان از رشد بیشتری بهره‌مند شود، ایستادگی‌اش بر عهد و پیمان، محکم‌تر می‌گردد. در نگاه حضرت علی (ع) پابندی به عهد و پیمان چنان است که خداوند جز آن را نمی‌پذیرد:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ، وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الْوَفَاءَ بِالشَّرْطِ وَالْعَهْدِ.^۱

خدای متعال چیزی جز عمل صالح را [از بندگان خود] نمی‌پذیرد و جز وفای به شروط و پیمان‌ها را قبول نمی‌کند.

زندگی این‌جهانی، عرصه آزمونی برای کسب کمالات انسانی است، و رشد و تعالی آدمی در گرو میزان دستیابی بدین کمالات؛ کمالاتی که هم به‌صورت و سیرت زندگی این‌جهانی رنگ زیبایی، نیکویی و خوبی می‌زند، و هم سعادت زندگی ابدی را تأمین می‌نماید.

پرسش و پژوهش

۱. چرا زندگی بدون ادب کمالی جز تباهگری نیست؟
۲. برای هر يك از کمالات مطرح شده در این فصل، نمونه‌هایی از عبارات نهج‌البلاغه بیابید.
۳. چه شاخصه‌های ادب کمالی دیگری در نهج‌البلاغه می‌توانید بیابید؟

منابع برای مطالعه بیشتر

۱. ناصر مکارم شیرازی و اکبر خادمی اصفهانی، اخلاق اسلامی در نهج‌البلاغه، قم، مدرسه الامام علی بن ابی‌طالب (ع).
۲. سید کاظم ارفع، اخلاق در نهج‌البلاغه، تهران، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی.
۳. مصطفی دلشاد تهرانی، طایر فرخ بی (کمالات انسانی در نهج‌البلاغه)، تهران، دریا.

^۱ . الکلبی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۲؛ ج ۲، ص ۴۷؛ القمی، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، ج ۲، ص ۲۹۴.

واژگان

بخش اول

الغایه: پایان	أَشْرَاكٌ: جمع شَرِك، دامها، تله‌ها
غُرور: فریب، خدعه	أَصْبَالٌ: جمع اَصْبَالُوه، گمراهی‌ها، تباہی‌ها
فَأَصْحَرُ: پس آشکار کن	أَقْتَبَسَ: آموخته است، یاد گرفته است.
الْفُجُور: بدکاری	أَمَامَكُمْ: پیشاپیش شما
قائم به: به سبب او ایستاده	إِمْرِي: انسان
قَدْ تُسَعَّى: نامیده شده است، نام ... بر خود نهاده است.	أَهْوَاءٌ: جمع هَوَى، امیال، خواسته‌ها، شهوات
لَيْسَ بِهِ: در صورتی که عالم نیست.	تحدوكم: شما را می‌راند
ما ابعده: چه بسیار دور	تَحَقَّفُوا: سبک بار شوید
مَا أَغْفَلَهُ: چه بی‌خبر	تَلْحَقُوا: برسید
ما افطعته: چه دشوار و مرگبار	جُهَالٌ: جمع جاهِل، نادانان، جاهلان
الْمُتَجَلَّى: آشکار، نمودار	جَهَائِلٌ: جمع جهاله، نادانی‌ها، ناآگاهی‌ها
مُدَكِّرٌ: عبرت‌گیرنده	حجت: دلیل روشن
مُسْتَنَكِرٌ: ناممکن	حِصْنٌ: قلعه، دژ
المُعِلِن: آشکارکننده	حيف: کج شدن از حق
مَفْرَعٌ: پناه، پناهگاه	الرعيه: مردم (ملت)
مُكْرَمٌ: گرامی داشته شده	زُورٌ: باطل، دروغ
مُلْجَمٌ: دهان دوخته	زوراً: زیارت‌کنندگان
ملهوف: اندوه‌بار	السَّبَقه: مسابقه
مُنْقَلَبٌ: بازگشت	صراماً: مقصد
نُطْقٌ: سخن	ضَلَالٌ: جمع ضَالٌّ، گمراهان، منحرفان از راه راست و دین
وَرَاءَكُمْ: پشت سر شما	عاش: زنده باشد (زندگی کند)
يُحْسِنُ: زیبا و نیک می‌داند	عذر: دلیل
يُنْتَظَرُ: به انتظار نگاه داشته‌اند	عَطْفٌ: متمایل کردن، پیچاندن، برگرداندن

بخش دوم

فصل اول

أَزَلِيَّةٌ: آغاز نداشتنش، جاودانگی‌اش، قسم بودنش	آنس: مأنوس‌ترین، نزدیک‌ترین
أَزِمَةٌ: جمع زِمَام، افسارها، لگام‌ها، عنان‌ها	آنسَهُم: مونس و همد آنان شود، تنهایی و دلتنگی آنان را از میان ببرد.
أَسَاتٌ: بدی کردی.	أَنْبِيَةٌ: او را پذیرفته است، تصدیقش کرده است.
أَسْتَارٌ: جمع سِتْر، پرده‌ها، پوشش‌ها	أَحْضَرٌ: حاضرترین، آماده‌ترین
الإِسْتِجَارَة ب-: حمایت خواستن از، پناه خواستن از، طلب یاری و فریادرسی کردن از	أَدْعَى: داعی قوی‌تر، برانگیزه‌تر، مؤثرتر

الإِسْتِعْتَابُ: رضایت، خشنودی، راضی کردن، جلب رضایت کردن
 اصْطِفَاءُ: برگزیدنش
 اصْطِنَعَةُ: درستش کرد، ساختش، ایجادش کرد.
 اصْفَاءُ: ... را به آن اختصاص داد.
 أَعْلَامُ الظُّهُورِ: نشانه‌های بارز و آشکار، نشانه‌های آشکاری و پیدایی او
 أَعْلَامٌ: جمع عَلم، نشانه‌ها
 أَقَامَ: بر پا کرد، راست و استوار کرد.
 إِقَامَةٌ: قرار یافتن، استقرار و سکون داشتن، ساختن، بنیان نهادن
 افْتَنَعَ عَلَيَّ: سر برتافته است از، ناممکن بوده است بر
 أَنْ يَنْعَظَ: خود را بزرگ بداند، تکبر نماید.
 أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ: این است که تسلیم او شوند، مطیع و فرمان بردار شوند.
 الإِنَابَةُ: بازگشت بی‌دری، توبه
 إِنْسٌ: انسان، آدمیزاد
 أَنْصِفَ ... مِنْ ...: منصفانه حق ... را در برابر ... بده، عادلانه حق ... را در مقابل ... ادا کن، حق ... را در مقابل ... به طور کامل بده.
 أَوَانَ: وقت، هنگام
 الأَوْثَانُ: جمع وَثْن، بت‌ها
 أَوْحَشْتُهُمْ: در آنان احساس تنهایی و بی‌کسی ایجاد کند، حس تنهایی و دل‌تنگی در آنان به‌وجود آورد.
 أَوْلَى ب-: سزاوارتر است برای ...، شایسته‌تر است برای ...
 بَانَ: جدا شد.
 البَائِنُ: جدا
 بَطَنَ: آگاه بوده است از، از ... خبر داشته و دارد.
 بَعَيْنِهِ: تحت نظر و دید کامل او
 تَرَاخَى: فاصله داشتن، دور شدن
 تَسْتَرْجِمُهُ: از او رحمت طلبی، از او بخشایش بخواهی
 تَكْفَلُ بِهِ: به عهده گرفته است، متعهد شده است.
 تُنْكِرُهُ: انکارش می‌کند، از قبولش خودداری می‌کند.
 جَانَ: جن، پری

الجُرْمَةُ: جرم، گناه
 جَسِيمٌ: کلان، پهناور، بزرگ
 جَلَّ: بزرگ شد.
 جَلالٌ: بزرگی، عظمت، شکوه
 حَسَبَ: حساب کرد، شمرد.
 حَيْثُ: آنجا که، آن زمان که
 حَيْرٌ: حیران کرد، متحیر ساخت، سرگردان کرد.
 حِينٌ: زمان، هنگام
 خَاصَّةً أَهْلِكَ: خویشان نزدیکت
 خَبَرَ: آگاه بوده است از، از ... خبر داشته و دارد.
 خَزَائِنٌ: جمع خِزَانَةٍ، گنجینه‌ها، خزانه‌ها
 خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ: امور پنهانی و نهانی
 الخُلُوتَاتُ: جمع خُلُوة، خلوتگاه‌ها، تنهایی‌ها
 خَيْرَةٌ: بهترین، برترین
 الدَّالَّ عَلَيَّ: راهنمایی کننده به
 دَعَائِمٌ: جمع دِعَامَةٍ، ستون‌ها، پایه‌ها، ارکان
 دُونَ عِبَادِهِ: صرف نظر از بندگانش، قطع نظر از بندگانش، به‌جز بندگانش
 الرِّخَاءُ: آسایش
 رَعِيَهُ: مردمان، مردم، شهروندان
 الزَّلَازِلُ: پیشامدهای زیر و روکننده
 السَّرَائِرُ: جمع سَرِيرَةٍ، رازها، اسرار
 شَدَّ: محکم بست، سفت و محکم کرد.
 شَكُورٌ: بسی سپاسگزار
 صُبَّتْ عَلَيْهِمُ: ریخته شود بر آنان، سرازیر شود بر آنان
 صَعُرُ: کوچک شد، خرد و ناچیز شد.
 الصَّمَائِرُ: جمع صَمِيرٍ، امور درونی و نهانی، امور پوشیده و مخفی
 عِظَمٌ: بزرگی، عظمت
 عَلَيَّ عَيْنِهِ: تحت عنایت و حفاظت خودش
 الفَضِيحَةُ: رسوا شدن، رسوایی
 قَضَاءٌ: حکم، خواست، فرمان
 القَهْرُ: چیرگی، غلبه
 كِبْرِيَاءٌ: بزرگی، عظمت، پادشاهی و فرمانروایی

كَفَايَه: کفایت کردن، کافی بودن، بی نیاز کردن از هر چیز دیگر

لَا يَنْبَغِي: شایسته نیست، سزاوار نیست.

لَا تَهْتِكُوا: ندزید، پاره نکنید.

لَا يَأْتُمُّ: به گناه آلوده نشود.

لَا يَحِيفُ: به بیراهه نرود.

لَجَأُوا إِلَى: به ... پناه آوردند.

لَطَافَه: رقیق بودن، لطیف بودن، لطافت

لَمْ يَرَهُ: او را ندیده است.

لَمْ يَشَدِّدْ: با تو مشاجره نکرد، با تو جر و بحث نکرد، مورد حسابرسی قرار نداد.

لَمْ يُعَاجِلْكَ بِهِ: در ... تو شتاب نکرد.

لَمْ يُعَيِّرْكَ بِهِ: به سبب ... سرزنش نکرده است، به دلیل ... نکوهش نکرده.

لَمْ يُفْضَحْكَ: رسوایت نکرد.

لَمْ يُلْجِئْكَ إِلَى: تو را وادار به پناه بردن به ... نکرده است، تو را به رو آوردن به ... مجبور نکرده است.

لَمْ يُؤَبِّ - سَكَ: ناامیدت نکرد، مأیوست نکرد.

مَا دُونَهُ: هر چه جز او، غیر او

مَا سِوَاهُ: هر چه جز او است.

فصل دوم

أَذَانٌ: جمع أُذُنٌ و أُذُنٌ، گوش‌ها

نَفَجَرْتُمْ: بیرون شدید، در آمدید.

الْأَبَاطِيلُ: جمع ابْطُولَه، باطل‌ها، بی پایه‌ها، پوچ‌ها

أَجْوَدُ: بخشنده‌ترین، گشاده‌دست‌ترین، بهترین

أَحْكَمُهُ: استوارش ساخت، محکم‌ش کرد، استحکامش بخشید، کارآمد و مؤثرش کرد.

أَحْمَى: داغ کرد، حرارت داد.

أَدَّى: انجام داد، ادا کرد، اقدام کرد، به جا آورد.

أَذْهَبَ: بُد، از میان بُرد.

ازْتَعَادَ: لرزیدن، لرزش

ازْتَعَادَ فَرَائِصِهِ: از ترس و وحشت به لرزه افتادن

أَضَاءَ: روشن کرد، روشنی بخشید.

الْمَتَابُ: توبه، بازگشت

مُحَدَّثٌ: نو، جدید، حادث، دارای آغاز

مُزَايَلَهٌ: جدا شدن، جدایی

مَصَادِرُ: جمع مَصْدَرٌ، سرچشمه‌ها، خاستگاه‌ها، منشأها،

سرچشمه گرفتن‌ها، نشأت گرفتن‌ها

مَعَاقِدُ: جمع مَعْقِدٌ، محل‌های گره خوردگی، محل‌های بستن

مُفَارَظَهٌ: همراهی، پیوند خوردن

مُقَلٌّ: جمع مُقْلَه (مُقْلَه): همه چشم اعم از سیاهی و سفیدی آن

را گویند.) دیده‌ها، چشم‌ها

مُكَارَه: ناخوشایندی‌ها

مُتَمَسِّهٌ: لمس کردن، تماس داشتن

نُزْوَعَكَ عَنْ: جدا شدن از، دست کشیدن از

النَّقْمَه: عقوبت، جزا، کیفر

وَقُورٌ: آرام و استوار

هَوَى: میل، تمایل، گرایش، علاقه

يُبْصِرُهُ: می بیندش

يَحْجُبُكَ عَنْهُ: حجاب میان تو و او شود، بین تو و او فاصله

اندازد. (مانع شود)

يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ: شفاعت تو را نزد او کند، برای تو نزد او

میانجی‌گری (وساطت) کند.

الأضاليل: جمع اضلُولَه، گمراهی‌ها، تباهی‌ها

الإعتصام: پناه آوردن، توسل و تمسك، پناه بردن

أَقَامَ: راست و درست کرد، اصلاح کرد، صاف و تراز کرد.

إِنْجَازٌ: انجام دادن، عملی کردن، جامه عمل پوشانیدن به

أَجْبَ: والاترین، ارجمندترین، برترین، شریف‌ترین

انْزَاحٌ: کنار رفت، برداشته شد، برطرف شد.

انْعَلَقَ: بسته شد، بسته بود.

أَوْزَى: شعله‌ور ساخت، برافروخت.

بَالَعٌ: نهایت کوشش خود را به کار بست، بسیار تلاش ورزید.

الْبَرِيَّةُ: مخلوقات، آفریدگان

بُكْمٌ: جمع أَبْكُمْ، گنگ‌ها، لال‌ها

بَمَا خَصَّهْمُ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ: همراه با وحی خود که به ایشان اختصاص دادش
 بَيِّنَةٌ: روشنش ساخت، واضح و آشکارش کرد.
 التَّالِي: از پی‌رونده، عقب‌مانده، وامانده
 التَّبْلِيغ: رسانیدن، ابلاغ کردن [پیام الهی]
 تَخَلَّفَ: عقب ماند، پس ماند، عقب افتاد.
 تَرَكَ الإِعْذَارَ إِلَيْهِمْ: دلیل و برهان نداشتن [خدا] در برابر آنان، جای عذر و بهانه برای آنان باقی گذاشتن، عذر و بهانه دستشان دادن
 تَسَنَّمْتُمْ: بر فراز ... رفتید، فرا رفتید بر، سوار شدید بر
 تَعَدَّمَهَا: از آن پیشی گیرد، از آن جلو بزند.
 حَرَّتْ: جاری شد، روان شد.
 حَيْشَات: جمع حَيْشَة، جوش و خروش‌ها
 حُجَّه: دلیل و برهان
 الحَابِط: حیران، سرگردان، سرگشته، بیراهه رفته
 الحَزَنَة: جمع حَازِن، خزانه‌داران، گنجینه‌داران
 حَصَائِص: جمع حَصِيصَة، صفت‌های مشخصه، صفت‌های ویژه، ویژگی‌های خاص
 خَصَّهْمُ بِهِ: به آنان اختصاصش داد، ویژه آنان گردانیدش
 خَلَّفَ: بر جای گذاشت، به جا نهاد.
 خَوْضَات: جمع خَوْضَة، وارد شدن‌ها و دست و پا زدن‌ها در، غوطه خوردن‌ها در
 خَوَى: سقوط کند، فرو افتد.
 الدَّامِغ: درهم شکننده، از میان برنده
 دَعَا: دعوت کرد، فرا خواند، تشویق کرد و برانگیخت.
 دُعَاه: جمع داعی، خوانندگان، دعوت‌کنندگان
 دَعَائِم: جمع دِعَامَة، ستون‌ها، پایه‌ها، ارکان
 دَفَائِن: جمع دَفِينَة، هر آنچه که دفن شود، گنج‌ها، گنجینه‌ها
 دَوَّار: گردان، گردنده، چرخان
 دِيمَة: باران آرام و مداوم
 رَايَة: پرچم، بیرق
 رُسُل: جمع رسول، فرستادگان
 رُسُل السَّمَاء: فرشتگان مأمور رساندن پیام الهی
 زَهَقَ: هلاک شد، نابود شد.

سُبُل: جمع سَبِيل، راه‌ها، جاده‌ها
 السَّرَار: آخرین شب ماه قمری، تاریکی، شب تاریک
 شَرَائِع: جمع شَرِيْعَة، راه‌ها، آبشخورها، راه آب‌ها، آستانه‌ها
 شَرَائِف: جمع شَرِيْفَة، ارجمنده‌ها، ارزشمندها، شکوهنده‌ها، والاها
 الشَّعَار: نزدیکان، خاصان، اصل آن به معنای لباس زیر است.
 شِيْمَة: خُلق و خو
 صَادِعًا: آشکارا گوینده، روشن و واضح بیان‌کننده
 صُمَم: جمع صَمَاء، گرها، ناشنوها
 صَمْت: سکوت
 الصَّنَائِع: جمع صَنِيع و صَنِيعَة، نیکی‌ها، خوبی‌ها
 صَوَّلَات: جمع صَوَّلَة، یورش‌ها، حمله‌ها، تاختن‌ها
 ضِيَاء: روشنایی، روشن شدن
 الظَّلْمَاء: تاریکی، ظلمت
 عِدَة: وعده، پیمان
 العُلْيَاء: بلندی، رفعت، شرف
 عماد: ستون
 عُمَى: جمع أَعْمَى، کورها، نابیناها
 عَيْبَة: ظرف، مخزن
 عَيْش: زندگی، وسیله زندگی، مایه حیات
 عَنَم: غنیمت بَرَد، بهره و استفاده به دست آورد.
 العَيْن: جمع عَيْنَة، آشوب‌ها، اضطراب‌ها، سختی‌ها، مصیبت‌ها، گمراهی‌ها
 فَرَائِص: جمع فَرِيصَة، ماهیچه‌های زیر بغل که در هنگام ترس می‌لرزد.
 القَابِس: جوینده آتش یا نور یا علم، برگزیده آتش یا نور، فراگیرنده علم
 قَاصِدَة: راحت و مستقیم، راست و آسان و استوار
 قَبَس: آتش، شعله آتش
 كَهْلًا: میانسال
 كُهُوف: جمع كَهْف، غارها، مأمن‌ها، مأواها
 لا تَخْلُوا: خالی نمی‌ماند، تهی نمی‌شود.
 لا يُسَوَّى بِهَيْم: هم سطح نمی‌شود با آنان، برابر و هم‌تراز نمی‌شود با آنان
 لا تُؤْتَى: وارد نمی‌شوند به، در نمی‌آیند به

لا يُقَاسُ: سنجیده نمی شود، قابل مقایسه نیست با

لَجَأً: پناهگاه، مأمن، پایگاه

لِرِمَاهَا: همراه آن باشد، ملازم و همدم آن باشد.

لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ: تا از آنان بخواهند که به ... عمل کنند، تا از آنان بخواهند ... را ادا کنند.

لِقَلَّا تَجِبُ الْحُجَّةَ لَهُمْ ب-: تا به سبب ... عذر و بهانه‌ای نداشته باشند.

مَاضِيًا عَلَيَّ: قاطع در، جدی در، کارا و کاری در

مُتَّبِعٍ: دنبال کننده، به دنبال ... رونده، پی گیرنده

مَرَاهِمٍ: جمع مَرْهَمٍ، مرهم‌ها، پمادهای روغنی

مَرَقًا: بیرون شد، به در رفت.

الْمُسْتَمْطَرِينَ: کسانی که از آنان باران طلب می شود، کسانی که از آنان یاری و خیر خواسته می شود.

مَضَى: رفت، پیش رفت.

المُغْلِن: آشکارکننده، بیان کننده

مَعْمُورٍ: پوشیده، پنهان

مُقَامًا: جا، مکان، اقامتگاه، جایگاه

الْمُقَدِرَةَ: قدرت، توانایی

مَنْبِتٍ: اصل، ریشه، محل رویش

مَنْسِيٍّ: فراموش شده، از یاد رفته

مَنْطِقِيٍّ: گویایی، بیان، نطق

مَوَاسِمٍ: جمع مِيسَمٍ، ابزار داغ زنی

مَوَاطِنٍ: جمع مَوَاطِنٍ، محل‌ها، جای‌ها

مَوْتٍ: مرگ، میراننده، مایه مرگ

مَوْئِلًا: پناهگاه، ملجأ، جایگاه

فصل سوم

فَتَرَضَ: واجب کرد، فرض کرد، بایسته گردانید.

فَقْتَصَرَ: بسنده کند.

مُرَّةً: انسان، شخص

أَجْحَفَ: اجحاف کرد، ستم کرد، به حق تجاوز کرد.

أَجْدَاثٍ: جمع جَدَاثٍ، قبرها، گورها

الإِدْعَالُ: فساد کردن، تباه کردن، نیرنگ زدن، کلاه سر کسی

گذاشتن، دورویی

مِيثَاقٍ: عهد، پیمان

نَصَابٍ: جایگاه اصلی، اصل، خاستگاه

التَّصِيحَةَ: خیرخواهی، ارشاد خالصانه

نَفَاذٍ: انجام یافتن، اجرا، عملی سازی

نُؤَامِيٍّ: جمع نَأْمِيَّةٍ، رشدکننده‌ها، زیادشونده‌ها، افزایش یافته‌ها

وَأَتَرْتَهُمُ أَنْبِيَاءَهُ: پیامبرانش را پی در پی به سوی مردمان فرستاد.

(به طوری که میان هر پیامبر و پیامبر بعدی فاصله زمانی وجود

داشت، یعنی فرستادن به تناوب و پی در پی)

وَأَعْيَالٍ -: در برگزیده، کاملاً دریافت کننده، حفظ کننده

وَلَايِحٍ: جمع وَايِحَةٍ، همرازا، همدم‌ها، دمسازها، دوستان نزدیک

و قابل اعتماد

هَجَمَ [بِحِمِّ الْعِلْمِ]: مراد فراوانی و انبوهی علم و تراکم آن در سینه‌های ایشان است.

هُدِيَتْ: هدایت شدند، راه یافتند.

يُبَلِّغُ: می رساند، ابلاغ می کند.

يُثْبِرُوا: به حرکت درآوردند، به پا کنند، برانگیزند.

يَخْتَجُّوا عَلَيْهِمْ: اقامه حجت (دلیل) کنند برای آنان، حجت

(دلیل) بیاورند برای آنان

يُكْرَهُهُمْ: به یادشان آرند، به یادشان اندازند، به آنان یادآوری

کنند.

يُرُوهُمْ: نشانشان دهند، به آنان بنمایانند.

يَزْرَعُوهَا: آن را بکارند.

يَقِيءُ: بر می گردد، باز می گردد.

يُودِعُوهَا: آن را بسپارند.

أَذُوها: آن را ادا کنید، آن را به جا آورید.

أَذْلَالٍ: جمع ذَلٍّ، راه‌های هموار، میانه‌راه‌ها

أَذَى: آزار، اذیت

أَسْمَعُ: شنواید.

أَعَجَلَ: شتاب داد، به شتاب فرا خواند.

أَنْ يُعَانَ: که یاری داده شود، که نیاز به یاری داشته باشد.

أَهْلُهُ: شایسته آن است.

مَبْلَغٌ جُهْدِهِمْ: به اندازه توانشان

بَيِّنٌ: آشکار کرد.

تَبَعَاتٌ: جمع تَبْ - عَه، پیامدها، کيفرهای که به دنبال می آید.

تَتَكَافَأُ: هم سنگ و برابر با یکدیگر قرار می دهد.

تُرَاثٌ: مال میت، آنچه از مرده به ارث برسد.

تَعَدَّى: فراتر از حق رود، پای از حق برون نهد، تعدی کند.

تَقْضًا: از روی فضل

تَقْضِيًّا: به راه راست روید.

التَّنَاصُفُ: انصاف دادن، به عدالت رفتار کردن، از یکدیگر

انصاف خواستن، درباره دیگران انصاف روا داشتن

التَّوَاصُفُ: برای دیگران وصف کردن، به طور وسیع و همه جانبه

وصف کردن

تَوَسُّعًا: از روی گشایش و افزونی

تَوْفِيرٌ: فراوان ساختن

جَائِحَةٌ: آفت، آفتِ هلاک کننده. بلای بسیار بزرگ، فاجعه از

ماده «جَوَّح» به معنای هلاک کردن، مستأصل کردن، ریشه کن

کردن، نابود کردن

الجَوْرُ: ستم، تجاوز به حق، از حق منحرف شدن

حَادِيَةٌ: سرود خوانش. حَادِي اسم فاعل از ماده جِءاء

به معنای کسی است که با آواز مخصوص خود شتران را سرگرم

می کند و به حرکت سریع او می دارد و آن سرود و آواز را

حُدَى می نامیدند.

حَتَّى تَبْدُوْنَا: تا شما بیاغازید، تا اینکه شما شروع کنید.

حَجَجْنَاهُمْ: با آنان گفتگو و احتیاج کنیم.

حَوَّلَهَا: آن [نعمت] ها را برگرداند.

خَاطَرٌ ب-: به خطر انداخت.

خَصَّمٌ: دشمن، یکی از دو طرف دعوا، مدعی یا متهم

داعیه: منادی اش، خواننده اش

دَيِّئَةٌ: پستی

الرَّغَائِبُ: جمع رَغِيْبَةٍ، تمایلات، خواسته ها

رُمِيْنَا: گرفتار شده ایم، خورده ایم، با ما برخورد کرده است.

سَاقَتْكَ: تو را سوق دهد، بکشاندت، تو را برساند.

سَوَاءٌ: یکسان، مساوی

صُرُوفٌ: جمع صَرَفٌ، گردیدن ها، دگرگونی ها، گردش ها

صَعَّرْتُهُ: او را کوچک بشمار آورند.

طُمِعَ: امید می رود، چشم داشته می شود.

عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ: حق عزت و ارجمندی یابد، حق حاکم شود.

عِلَلُ النُّفُوسِ: بیماری های روانی، بحران های روحی

عَمَمْنَاهُمْ: از آنان صرف نظر می کنیم، با آنان حرفی نداریم،

چون دیگران با آنان رفتار می کنیم.

غَيْرَ مَدْخُولٍ: بی عیب

فَادِحٌ: حادثه سنگین، بلا

فَلَا يُسْتَوْحَشُ: در نتیجه احساس وحشت نمی شود، کسی

بیمناک نمی گردد.

الْقِيَاءُ: مال دیوانی، دستاورد غنیمت جنگی، آنچه به شخص

باز می گردد.

فَيَقْرَبُهَا: پس آنها را قرار می دهد.

فَيَكْتُمُ: درآمدهایتان

قَامَتْ: برپا می شود.

قَصَّرَ: کوتاهی کردن

قَضَاءٌ: فرمان

لَا يُسْتَوْجَبُ: وجوب آن خواسته نمی شود.

لِكُلِّ عَلَى كُلِّ: برای هر يك بر دیگری، به نفع یکی بر عهده

دیگری

لَنْ تَعْتَضَّ: هرگز برنگردانند.

مَا حَمَلَهُ اللَّهُ: آنچه را خدا بر عهده او واجب کرده است.

مَا صَحَبْتُمُونَا: مادام که همراه ما هستید، مادام که مصاحب و

معاشر ما هستید.

مَحَاخٍ: جمع مَحَجَّة، راه های روشن

المَزِيدُ: زیادی، افزونی

مُضَاعَفَةٌ: چند برابر

مَطَامِعٌ: جمع مَطْمَع، امیدها، چشم داشت ها

مَعَاقِدٌ: جمع مَعْقِد، محل های بسته شدن و گره خوردن،

گره گاه ها، بستگاه ها

مَعَالِمٌ: جمع مَعْلَم، نشانه ها، علامت ها

مَنَاهِجٌ: جمع مَنَهَج، مَنَهَج و مَنَهَاج، راه های روشن و آشکار

مؤدَى: اداکننده، منجر شونده

نُبُوْنُهُمْ: آماده می کنیم برای آنان، فراهم می کنیم برایشان.

نَزَعَهَا: آن [نعمت] ها را از ایشان گرفت.

نَسِينَا: فراموش کردیم.

النَّصِيحَةَ: خیرخواهی

نَهَج: راه روشن

وَاصِدْفُوا: پشت کنید، اعراض کنید، برگردید.

فصل چهارم

الْأَنَام: جمع اِثْم، گناهان

أَرْحَامًا: [شما دو تن] به تأخیر انداختید.

أَزْمَهُ: جمع زمام، به معنای افسارها و لگامها

أَسْب - عُ: فراخ‌دار، گشاده‌دار، کامل‌ساز، تمام‌کن

اسْتَأْتَرْتُ: به خود اختصاص دادم، خودگزینی کردم. «استیثار»

خودگزینی، تمامت‌خواهی و استبداد است.

اسْتَدُّوا: دویدند.

أَشْعُرُ: از «إِشْعَار» و «شِعَار» است که از ماده «شَعْر»

ساخته شده است. «شَعْر» به معنای مو و «شِعَار» به معنای

لباس زیر است. لباس زیر را شعار گویند چون به موی تن و به

بدن می‌چسبند. «أَشْعُرُ» در واقع به معنای این است که لباس

زیر خود قرار ده، و در اینجا مراد آن است که رحمت به

مردمان و دوستی ایشان و لطف به آنان از ته دلت و با همه

وجودت و از درونت باشد، نه ظاهری و زبانی.

أَعْتَقْتُكُمْ: آزاد کردم. از اِعْتِاق به معنای آزاد کردن است.

أَعْيُنُونِي: مرا یاری دهید.

أَعْرَاض: جمع غَرَض، هدف‌ها

أَلَّا يُقَارُوا: قرار نگیرند، آرام نگیرند، سکوت نکنند.

إِمْرِيَّة: حکومت او

الْأُمِّيَّة: آرزو

الْأَنَام: مردمان، آفریدگان

أهل الْبَادِرَةِ: کسانی که زود خشم می‌گیرند و به سرعت اقدام

می‌کنند. مستبدان، تیزخویان، خودکامگان، «بَادِرَةِ» خشم

است و آنچه هنگام غضب ظاهر می‌شود و به زبان آید.

اصل آن از «بدور» به معنای ظهور ناگهانی است، و چون

خشم ناگهان ظهور می‌یابد، به معنای خشم آمده است.

بَرّ: نیکوکار، بَرّ: نیکوکاری و کار نیک

وَافْتَحَمْتَهُ الْعُيُونُ: چشم‌ها به خردی در او نگرند.

يَخْتَصُّهُمْ: اختصاص می‌دهد به آنان، ایشان را مخصوص

می‌کند، ویژه می‌سازد ایشان را، منحصر آنان می‌کند.

يَعْلُو: بلند می‌کند، بالا می‌برد.

بَرَّة: آفرید.

بَلَيْتُكُمْ: ابتلای شما، آزمایش شما، گرفتاری شما

تُبْلُلُ: از بَلْبَلَه و بَلْبَال به معنای زیر و روکردن، آمیختن، تهییج

کردن

تَرَجَّلُوا: پیاده شدند.

تَسَاطَنَ: در هم می‌شوید.

تَسْنِيَه: روشنایی، درخشش

تَشْقُونَ: به شقاوت می‌کشید، بدبخت می‌شوید.

تَشْفُونَ: به مشقت می‌اندازید، به رنج می‌افکنید.

تَفَحَّمْتُ: فرو افتاد، هلاک شد. «تَفَحَّمُ» به معنای فروافتادن

بی‌باکانه و بدون اندیشه در کاری.

تَوَفِير: به فور رساندن، فراوان کردن

الْجَبَاب - رَه: جمع جَبَّار، ستمگران، سرکشان، زورگویان،

خودکامگان

حَلَقُ: جمع حَلَقَه، حلقه‌ها

حِزَامِيَه: مهارش، «حِزَامَه» حلقه‌ای است که در بینی شتر

می‌کنند و افسر را به آن می‌بندند که با کشیدن آن، شتر

به‌ناچار پیروی می‌کند. گفته‌اند اگر جنس آن حلقه از مس

باشد به آن «بُرّه» و اگر از مو و پشم باشد به آن «حِزَامَه»

گویند.

حَيْلُ شَيْس: اسب‌های سرکش

الدَّعَه: به راحتی، آسایش، گشایش

دَهَاقِين: جمع دهقان که دهگان بوده است. دهگان در روزگار

ساسانیان و در روزگاران اسلامی تا روزگاری دراز، به معنای

دارنده ده، سرپرست روستاییان، دهمدار، و بیش از کدخدای، و

میان مردم روستا و فرمان‌روایان واسطه بوده است. و در

روزگاران تازه است که به معنای کشاورز و روستایی به کار می‌رود.

رَبَقٌ: جمع رِبْقَةٍ، بندها، طناب‌ها

سَاسَه: جمع سَائِس، سرپرستی‌کننده‌ها، سیاستمدارها، رهبری‌کننده‌ها، سر و سامان‌دهندگانِ امور

سَبُعٌ: حیوان درنده

السَّرِيْرَه: پنهانی، امر پوشیده

سَعَبٌ: گرسنگی، گرسنگی توأم با رنج

سَوَطٌ: در اصل به معنای مخلوط کردن چیزها با یکدیگر است. «سَوَطُ الْقِدْرِ» به معنای مخلوط شدن مواد غذایی در داخل دیگ به سبب جوشیدن. از این رو تازیانه را «سَوَط» گفته‌اند که رشته‌های آن را به هم می‌بافند و مخلوط می‌کنند و نیز گفته‌اند از این رو که چون بی‌رحمانه زند، پوست و گوشت را با هم مخلوط می‌کند.

ضَارِيًا: از ماده «ضَرَو» و «ضَرِي» به معنای خون‌ریزی رگ است. به طوری که نمی‌خواهد بند بیاید، شیفنگی، چیز پنهان. «ضَرَاوَه» شیفنگی، جرئت، حرص و اعتیاد به چیزی است، چنان که گویند: «ضَرِي الْكَلْبُ بِالصَّيْدِ ضَرَاوَه» یعنی سگی به شکار عادت کرده و بر آن حریص است. «ضَارِي» سگی است که شیفته و معتاد شکار است. سگی که گوشت و خون شکار را چشیده و بدان شیفته شده است.

الضَّيْمٌ: ستم، ظلم

طَائِعِيْنَ: مایلان

عَمَسٌ: پوشاندن، مخفی کردن، ناآگاه کردن

غَارِبٌ: گردن، فاصله ما بین کوهان و گلوی شتر

غَرَّهٌ: فریب دادن، تطمیع به باطل، غُرور

الْعَوَاهُ: جمع غاوی، گمراهان

فَلَا تُكَلِّمُونِي: پس با من سخن مگویید.

فَلَقٌ: شکافت.

الْقِيَاءُ: مال دیوانی، دستاورد غنیمت جنگی؛ آنچه به شخص باز می‌گردد. اصل آن از «فَاء» به معنای بازگشتن است.

قَادٌ: به دنبال خود کشانده، همراه خود برده است.

قَوَامٌ: برپا دارنده، اداره‌کننده

كُأْسٌ: جام، ظرف

كِبْطَةٌ: شکمبارگی، پرخوری

لَا تَتَحَفَّطُوا: خود را برکنار ندارید، محافظه‌کاری نکنید.

لَأَقُوْدَنَّ: بی‌گمان می‌کشانم، راه می‌برم. از ماده «قَوْد»

به معنای کشیدن، به دنبال کشیدن

لَأَلْقِيْتُ: قطعاً می‌انداختیم. از ماده «لِقَاء» به معنای

روبه‌رو شدن با چیزی و «إِلْقَاء» به معنای انداختن چیزی به محلی است که دیده می‌شود.

بُجْمٌ: جمع لجام، دهنه اسب، از لگام فارسی گرفته شده است.

لَسَقَيْتُ: قطعاً آب می‌دادم.

لُمَّهُ يَا لُمَّهُ: گروه، جماعت

مُتَّعِعٌ: اسم فاعل است به معنای غیر ترسان و غیر عاجز از سخن گفتن. «تَعْتَعَهُ» به معنای ناتوانی در سخن گفتن، خستگی و اجبار. از ماده «عَتَع» به معنای لکنت زبان، درماندگی در گفتار.

مُتَمَادِيًا: ادامه دهنده، لجاجت ورزنده

بُجْرِيْنَ: وادارشدگان

بُجْرِيْنَ: اختیارداران

مَذَاقَهُ: طعم، مزه

مَرِيْرَهٌ: تلخ، ناگوار. اصل آن از «مُرار» است که درختی است با عصاره‌ای بسیار تلخ.

مُسْتَكْرَهِيْنَ: اکراه‌شدگان

المُصَانَعَه: ظاهرسازی، چابلوسی و چرب‌زبانی، به‌طور تصنعی

مَطَايَا ذُلٌّ: مرکب‌های رام؛ «مَطَايَا» جمع «مَطِيْه» به معنای

مرکب راهوار.

المُنَجَّاه: سبب نجات، مایه نجات

مُنْهَلٌ: آبشخور، محل آب خوردن و نوشیدن نخستین. چون

سطح آب بیشتر روخانه‌ها پایین از سطح زمین بوده است،

برای رسیدن به آب، بریدگی و راهی مخصوص درست

می‌کردند تا مردم و حیوانات بتوانند به راحتی به آب دست

یابند. آن مسیر را «شریعه» و نقطه آخر آن را که محل

نوشیدن نخستین بود «مُنْهَل» می‌گفتند.

المَيِّيْه: مرگ

نَاعِمٌ: در نعمت، تأمین، در رفاه

نُحُوْرٌ: جمع نحر، گلوها

النَّسَمَه: در اصل به معنای نسیم و وزش ملایم باد است و نیز به معنای نفس کشیدن، و خود انسان آمده است. در کلام امام به معنای انسان یا جان است.

فصل پنجم

أَثْرُهُمْ: برگزیده‌ترین آنان

آثم: گناهکار

آج- ن: متعفن، گندیده

إبل: شتر

أَبْهَه: بزرگی، نخوت، کبر

أَبِيَّت: شب مرا دریابد، شب را بگذرانم [چه با خواب و چه با بی‌خوابی].

أَتَوْسَمُكُمْ: خیال می‌کردم، تخمین می‌زدم، نشانه‌ها را می‌دیدم.

أَجْرٌ: کشیده شوم

أَحَدَث: [چیزی که تازه و نو] ایجاد کرد، به وجود آورد.

أَدْنَى: کم‌ترین

الإِدْهَان: سازش کاری

أَدْهَى: زیرک‌تر، خردمندتر

أَرَاخ: هم به معنای لازم و هم متعدی آمده است: خودش راحت شد، دیگران را راحت کرد.

أَرْدَيْت: هلاک ساختی، تباہ نمودی.

اسْتَأْتَر: خودکامگی کرد، تمامت‌خواهی نمود، استبداد ورزید.

اسْتَطَالَ: از ماده طول، به معنای خود را برتر دیدن، برتری کردن

إِشْرَاق: روشن شدن

أَصْبَحْنَا: در اینجا به معنای به سر می‌بریم، زندگی می‌کنیم. از افعال مقاربه است که «أَصْبَحَ» به معنای گردیدن، گشتن و شدن است.

أَصْبَحْنَا: گردیدیم، به سر برده‌ایم.

أَصْحَابُ الْمَسَالِح: مرزبانان، مدافعان مستقر در مرزها.

إِعْتِرَاض: حق‌گیزی، در عرض حرکت کردن، افراط و تفریط، حرکت غیر مستقیم

إِعْدِلْ: دورساز، برگردان

أَعْرَاض: جمع عَرْض، آبروها

نَقَمْتُمْ: [شما دو تن] ناخشنودی نشان دادید، انکار کردید، ایراد گرفتید، از ریشه «نَقَم» است. «انتقام» نیز از «نَقَم» گرفته شده است.

أُعْطِيْتُ: داده شوم، به من بدهند.

الأَعْلَال: جمع عُلّ، زنجیرها

أَفْلاك: جمع فَلَك، مدارهای کواکب و ستارگان

الأَقَالِيم: جمع إِقْلِيم، قسمت‌هایی از زمین که اسم به خصوصی دارد، مثلاً ایران يك اقليم است.

أَقْوَمُكُمْ: سخنگوترین آنان

أَمٌّ: قصد کرد، آهنگ کرد.

الأَمْر: حکومت، زمامداری

أَنْ تُخَيِّفَهُ: که او را بترسانی.

إِطْلُقْ: حرکت کن، راه بیفت، برو.

أَنْعَمَ لَ: - گفت: آری.

أَوْقَى: نگهدارنده‌تر، بازدارنده‌تر، از «وَقَايَه» به معنای آن چیزی که از آسیب و گزند حفظ می‌کند.

إِيْنَاع: رسیدن [که معمولاً درباره رسیدن میوه‌ها به کار می‌رود].

إِيْنَاع: رسیدن میوه

إِيْهَان: سستی، از «هَوْن» به معنای سبکی و آسانی گرفته شده است.

بَصْرَتِيْكُمْ: مرا نسبت به شما بینا نمود، مرا درباره شما بصیرت داد.

بِه- بيمه: چاربا

الثَّالِي: وامانده، عقب افتاده، کندرو

تَحَلَّلَ ب-: جاری می‌شود بر، فرود می‌آید بر، گشوده می‌شود بر

تَحْبَطُ: به زمین می‌کوبد.

تَرَجَّلَتْ: پیاده باشی.

تُرْهَقُهُ: به کاری سخت او را واداری.

تَرَبُّبٌ: لگد می‌زند.

تَعْدِمُ: گاز می‌گیرد.

تَعْسِفُهُ: با خشونت و تندی با او رفتار کنی.

تَفَات: خودرأبی کنی، استبداد ورزی.

تَفْوِمْهُمْ: برپا داشتن آنان

تَلْوُن: ریاکاری، رنگ به رنگی

تَوَحَّ: برگزین، اختیار کن، انتخاب کن. از وَحَى: قصد کردن،

اختیار کردن

تُوْعِدُهُ: در او بیم ایجاد کنی.

الثَّمْرَه: ثمر میوه است و ثَمَرَه برای واحد آن است.

جُلْب: پوست دانه

جَلْبَاب: پوششی مانند مقنعه (قدری بلندتر)

جُنَّه: سپر، محافظ

جَوَاد: جمع جاده، راه‌های بزرگ و وسیع

ج- یلاً: گروه بسیار

حَسَنَك: خار

الحَطَام: آنچه از علف‌های خشك شكسته و ریخته شود،

خاشاك، کنایه از بی‌ارزشی دنیا است.

حَفِيت: پا برهنه باشی.

حَلِيَه: زیور

حَلِيَتْ: آراسته شد، زیبا نمود. از ماده «حَلَى» به معنای زیور.

حَوْرَه: جایگاه، مکان

الحَيْف: ستم، بیدادگری

الحَيْلَه: تدبیر، چاره‌اندیشی

حَابَطَ: بیراهه رفته است، منحرف شده است.

خَبَطَ: انحراف، خارج از مسیر درست حرکت کردن، بیراهه

روی

خَشِنَاء: خشن

دَابَّه: هر راه رونده بر روی زمین

دَرّ: شیر شتر و مانند آن

دِمَّتِي: عهده من، عهد و پیمانم، از «دَمَّه» به معنای عهد،

پیمان، امان

رَأْفُهُمْ: به اعجاب واداشت. از ماده «رَوَّق» که اصل آن

به معنای تقدم چیزی بر چیز دیگر است، و از جمله معانی آن

زیبایی و پر جاذبگی است.

زَأِد: پیشوا، اصل آن از ماده «رَوَّد»، به معنای کسی است که

پیشاپیش قافله حرکت می‌کرد و محل آب و مرتع را شناسایی

می‌کرد تا قافله در آنجا فرود آید.

رَهِيْنَه: گرو [گذاشته شده]، اخذ شده، وثیقه

رِيَاضَه: تمرین دادن، رام کردن، ترکیه نمودن

زِيْرَج: زینت، زیور، نقش و نگار، طلا

زَعِيْم: کفیل، ضامن، رهبر

سَائِس: تدبیرکننده، سیاست کننده

سَعْدَان: گیاهی است که خارهای سه شعبه دارد.

سُلْطَان: قدرت، حکومت

سَمَر: شب را بیدار ماند و پیوسته سخن گفت.

سَمِيْر: شب زنده دار

شَائِب: پیر، سالمند

الشَّرَه: حرص شدید

شَعِيْرَه: شعیر جو است و واحد آن شَعِيْرَه است.

شُقُوَا: بشکافید.

شَمَاس: چموشی، سرکشی

شَمَل: گردآوردن، جمع کردن

طِمَاح: سرکشی، عصیان، از ماده «طَمَح» و «طُمُوَح»

به معنای بلند شدن، نافرمانی کردن و سرکشی نمودن است.

الظَّلْمَه: جمع ظالم، ستمگران

عَارِم: بدخو، بدخلق

عَتُو: تجاوز، نافرمانی، سرکشی

عُدُوَان: دشمنی

عُدْرَك: پوزشت، دلیلت [که به وسیله آن پوزش خواسته

می‌شود].

عَرَجُوَا: از ماده «تعریج» به معنای متمایل شدن، متمایل

ساختن، کناره‌گیری کردن

عَرِيْكَه: طبیعت، سرشت، خوی

عَرَب: دور شد، مخفی شد، پنهان شد، از دست رفت.

العَسْف: خشونت، تندی

عَتُوْد: ستیزنده، لجوج

عَنِيْف: تند رفتار، خشونت‌ورز

العَالِي: تندرو، متجاوز، پیش‌افتاده از حق، غلو کننده

عَدْر، و العَدْر عُدْرَه: خیانت، پیمان شکنی
عَرَب: تندی، تیزی، خشونت، اصل آن به معنای دوری است
و «غرب» و «غروب» دور شدن است، و «مغرب» محل
غروب است.
عَرَاة: بسیاری، انبوهی
الْعَى: گمراهی [به معنای گم کردن هدف]
عَيْه: گمراهی اش، انحرافش
فَأَصْحِرْ: پس روشن و آشکار کن، شفاف ساز
فَتَوَدُّوهُ: پس آن را ادا کنی (بپردازی)، پس آن را انجام دهی.
فَتَى: جوان، نوجوان
فُجْرَه: پرده‌داری، هتک، گناه
فَصِيرَهَا: پس آن را قرار داد.
فَلَا تَكْفُوا: خودداری نکنید، دست نکشید.
فَمُنَى: گرفتار شدند، دچار شدند.
قَارِعَه: حادثه کوبنده
قَائِد: رهبر، از ماده «قود» به معنای به دنبال کشیدن
قَبْض: گرفت، قبض روح کرد.
قَسَط: ستمگری نمود.
قِيَادَك: زمامت را، مهارت را
كَالْتَابِ الضَّرْوَسِ: مانند شتر بدخو، جموش و خشن
كَدْبَه: بر وزن «فَعْلَه» بیانگر هیئت و حالت دروغ است، و
در عبارت امام (ع) بدین معنا است که هیچ نوع دروغی به شما
نمی گویم.
كَلِيل: وامانده، خسته، گند
كُنُود: بسیار ناسپاس، ستمکار
كَيْس و كَيْسَاء: زیرکی، هوشیاری
لَا أُحْتَجِرُ: منع نکنم، دور نسازم، پنهان ندارم.
لَا أَطُورُ بِهِ: به آن نزدیک نمی شوم، پیرامون آن نمی گردم، اقدام
به چنین کاری نمی کنم، بدان دست نمی یازم.
لَا أَطُورُ دُونَكُمْ: بدون شرکت و مشورت شما انجام ندهم.
لَا يَجْتَازَنَّ: عبور مکن، مگذر.
لَا تُجْدِجْ بِالتَّجِيه: سلام را ناقص ادا مکن.
لَا تُدْهِنُوا: سازش نکنید. اصل آن از «دُهْن» به معنای روغن
است که از آن «إِدْهَان»، «تَدْهِين» و «مُدَاهِنَه» گرفته شده

است و به معنای روغن مالی است که از آن سازش کاری اراده
می شود. نزدیک به معنای ماست مالی در زبان فارسی است.
لَا تُرْوَعَنَّ: نترسان.
لَا تَسْتَوْعَنَّ: بد رفتاری مکن.
لَا تُفْرِعَنَّهَا: آنها را مترسان.
لَا تُمِيهُونَ: به آب نمی رسید [هر چند برای کندن چاه تلاش
می کنید].
لَا تُنْفِرَنَّ: گریزان مکن، رم مده، فراری مساز.
لَا يُصَانِعْ: سازش نمی کند.
لَا يُضَارِعْ: انحراف نمی پذیرد، خود را به اهل باطل شبیه
نمی سازد. «مُضَارِعَه» به معنای مشابَهت است.
لَا يُعْمَلُ: سرپرستی نمی کند، احتیاجات را برطرف نمی سازد،
تأمین نمی کند.
مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ: پیوسته منتظر بودم و انتظار می کشیدم. زَالَ:
زایل شد، از بین رفت، از محلی به محلی انتقال یافت. مَا زَالَ:
به معنی دوام و پیوسته است، زیرا نفی در نفی افاده مثبت
می کند.
مَا سَمَرَ سَمِيرًا: کنایه از هرگز کاری را انجام ندادن است، یعنی تا
هنگامی که روزگار می گردد کاری را انجام ندادن
ماشیه: گوسفند و گاو
مُجْتَنِي: چپینده میوه
مُخَضُّ: تحریک شدید، خارج کردن کره از شیر
مُخَيَّلَه: گردن‌فرازی، تکبر. ممکن است از «خیال» گرفته شده
باشد، چون تکبر امری خیالی و موهوم است، یا از «خیل»
به معنای اسبان گرفته شده باشد، چون سوارشونده بر اسب،
حالت تکبر دارد یا اسب در راه رفتن با تکبر راه می رود.
مُرٌّ: تلخ، در اینجا سخن صریح و زُك که به مذاق تلخ آید.
المُرْجَع: بازگشتگاه
مَرَقٌ: از حق به در شد.
مُرِيحَه: بدبو، گندیده. از ماده «ریح» به معنای بو.
المَسَالِح: جمع مَسْلَحَه، محل های سلاح برای دفاع، گروه های
مسلح در مکان هایی برای دفاع و مرزبانی، مرزها
مُسَهَّدًا: بیدار مانده

مَصَارِعُ: جمع مَصْرَع، قتلگاهها، قربانگاهها، هلاکت گاهها، صِرَع به معنای به خاک انداختن است.

مُصْطَلِحُونَ: جمع مُصْطَلِح، به صلح و همکاری رسیدگان، همکاران

مُصَفِّدًا: آدم به زنجیر بسته شده

مَصِير: محل بازگشت، بازگشت

الْمُضَلَّه: جایی که انسان را به گمراهی می کشاند.

الْمَطَامِع: جمع طمع، آرزها، اصل طمع به معنای علاقه نفس به سود و نفع گمان برده شده است.

مُعَاهِدًا: مرد و زنی که در پناه مسلمانان یا در حکومت آنان یا هم پیمان مسلمانان باشند.

مُعْتَكِفُونَ: جمع مُعْتَكِف، ملازمان [با چیزی توأم با بزرگ داشتن آن]

المُعْتَرِينَ: فریب خوردگان

مُمَادِق: حقه باز، ریاکار، سودجو

مُنَافِرَه: خصومت، درگیری، نزاع

مَنْفَذ: محل نفوذ، جای عبور، مسیر اجرا

مَوَاضِعَهَا: جمع مَوْضِع، جایگاههایش

الْمَهَاوِي: جمع مَهْوَاه، هلاکت گاهها، محل های سقوط

مَهْتُوك: پدیدار شده، علنی شده، پاره شده

مُؤَمَّر: مسلط

نَالَ: رسید.

نَكَتْ: نقض عهد کرد، پیمان شکست.

النَّمْرَقَه: پُشتی، تکیه گاه

النَّمَط: طریقه، مذهب، جماعت، گروه

نَهَضْتُ: به پا خاستم.

وَشْمَه: کلمه، سخن کوتاه، اصل آن به معنای خالی است که با

سوزن کوبیده می شود و ماده ای رنگین بر آن می نهند و به زیر

پوست منتقل می کنند. سپس توسعه در معنا یافته و به هر

چیز خرد و کوچکی گفته شده است، مانند يك قطره باران یا

يك كلمه.

الْوَطْب: مَشك شیر

فصل ششم

وَعَوْهَا: آن را حفظ کردند، آن را به خاطر سپردند. از ماده «وَعَى» که در اصل ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر است.

وَهْن: سستی

يَتَكَالَبُونَ: چون سگان به یکدیگر هجوم می آورند و با

یکدیگر می جنگند. از ماده «كَلَب» به معنای سگ، گرفته

شده است.

يَتَنَافَسُونَ: با یکدیگر رقابت می کنند. «تَنَافُس» به معنای

تلاش دو شخص برای آن است که چیز نفیسی را که میان آن دو است به چنگ آورند.

يَتَوَارَثُهَا: از یکدیگر ارث می برند.

يُزَلُّكَ: تو را می لغزاند.

يُضْعِفُكَ: تو را تضعیف می کند.

يُطَامِنُ: آرام می کند، پایین می آورد. این واژه از «طَامَن» که

ماده «طمن» به معنای اطمینان، سکون و آرامش خاطر است،

گرفته شده است.

يَعِدُّكَ: تو را می ترساند.

يَعِدُّ: وعده می دهد.

يَعْدِلُ ب-: دور می کند، منصرف می سازد.

يَعْكِسُهُ: واژگونش می سازد، معکوسش می نماید.

يُعَوِّزُ: تنگدست می شود، نیازمند می شود. از ماده «عَوَّز»

به معنای نیاز، تنگی، تنگدستی.

يُعْدِرُ: خیانت می کند، بی وفایی می کند، پیمان شکنی می کند،

نقض عهد می نماید.

يَعْصُ: گلوگیر می شود.

يَعْفُرُ: پرده در می کند، هتک می نماید، گناه می ورزد.

يَف- يءِ إِلَى: بر می گرداند به

يَكْفُ: باز می دارد. از ماده «كَفَّ» به معنای دست و نیز

بازداشتن است.

يُخَضُّ: تکان شدید می خورد، مَشك زده می شود تا کره از

شیر جدا شود.

يُهَوِّزُكَ: به سقوط می کشاندت، نابودت می سازد، به هلاکتت

می اندازد.

الأخْزَارُ: جمع حُرِّ، آزادگان

أَحْي: زنده بدار.

إِدْعَالُ: تباهی، فساد

الأَرْشِيَّةُ: جمع رِشَاء، ریسمان‌های بلند، طناب‌های بلند و «رشوه» را به این سبب رشوه نامیده‌اند که همچون طنابی است که به دَلْو وصل می‌شود و با آن از چاه آب می‌کشد، گویا رشوه‌دهنده به کمک رشوه چنین عملی می‌کند.

إِرْعَ: پاس‌دار، مراقبت کن، مراعات کن.

إِرْم: بینداز.

أَرْمَه: جمع زِمَام، ریسمان‌ها، و نیز سرپرستان، پیشوایان، زمامداران

اسْتَحَفَّ: به سبکی و خواری کشانده و در افکنده است.

اسْتَزَلَّ: به لغزش کشانده و لغزانده است.

إِسْتَوْبَلُوا: آزمودند، امتحان کردند.

اسْتَهْوَى: به پرتگاه کشانده و در افکنده است.

أَشْعَرُ: ملازم کن. فعل امر از «إِشْعَار» است و «شِعَار» به معنای لباس زیر در مقابل «دِثَار» که لباس رو است. این تعبیر کنایه است از جای دادن مهربانی در درون قلب. و اصل آن از «شَعْر» به معنای مو است، و چون لباس زیر به موی تن و پوست بدن می‌چسبد آن را «شِعَار» گفتند. «إِشْعَار» ملازم کردن و در باطن قرار دادن و از درون ملزم ساختن است.

أَضْوَاءُ: جمع ضَوْء، نورها

أَعْرَ: عاریت ده، بسیار.

أَعْسِفُ: به انحراف روم، کج‌روی کنم.

أَعْلَافُ: جمع عَلْف، آنچه چارپایان می‌خورند.

أَعْلَامُ: جمع عَلَم، نشانه‌ها، علامت‌ها

أَفْضَا: گشود، فراهم کرد، مقرر کرد، رسانید.

أَفْئِدَه: جمع فُؤَاد، قلب‌ها، دل‌ها، اصل آن از ماده «فَأَد» است به معنای حرکت، تحریک و نیز بریان کردن، و قلب را «فُؤَاد» گفته‌اند از آن‌رو که محل تأثر، تحریک و تحول دانسته‌اند.

أَقْتَصَرَ: بسنده کرد، کوتاه آمد.

أَقْعَدَ: نشانند.

أَلْبَسْتُ: پوشانیدی. در اینجا: أَلْبَسْتُ مِنْكَ ذِمَّةً یعنی تعهد پناه دادن را به او دادی.

أَلْبَهَائِمُ: جمع بَهِيمَه، چارپایان

أَلَزَمَ: ملازم ساخت.

أَلْسِنَه: جمع لِسَان، زبان‌ها، گفتارها، لغت‌ها

أَلْفَيْنٌ: بیام، بینم، پیدا کنم. از «الْفَاء» به معنای یافتن، پیدا کردن

أَمِتُ: بمیران.

أَنَّ تُؤْتِرُ: که مقدم داری

الأَنَاهُ: درنگ، انتظار، وقار، تأنی

انْدَجَحْتُ: پیچیده شده‌ام.

أَنْفَه: زیر بار ننگ نرفتن

أَوْثَانُ: جمع وَثْن، بت‌ها

أَهْلُ الْعِصْمَه: کسانی که گناه ندارند، کسانی که رحمت خدا شامل حالشان شده و توانسته‌اند بر نفس اماره خود چیره شوند و گناه نکنند.

أَيُّمُ اللَّهِ: به خدا سوگند. در اصل أَيْمُنٌ وَ أَيْمُنٌ وَ أَيْمُنٌ بوده است؛ و آن اسمی است که برای سوگند به کار می‌رود و مبنی بر رفع است.

بَادِي: اهل بادیه، بیابان‌نشین، اهل بیابان

بُحْتُ ب-: آشکار سازم. از ماده «بُوح» به معنای آشکار کردن و روشن ساختن است. به این سبب به فضای باز و وسیع «باخه» و کار مجاز «مباح» گفته‌اند.

بِحْدَافِرِهَا: به‌طور کامل و سراسری، حَدَافِيرُ جمع حَدْفُور است به معنای گروه زیاد، اشراف، بسیج‌شدگان برای جنگ، و اصطلاحاً به معنای به‌طور کامل و بی‌هیچ استثنایی.

بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي: «اللَّتْيَا» مصغر «الَّتِي» است. یعنی زن کوچک (زن قد کوتاه) و زن بزرگ (زن قد بلند)؛ و اصل این عبارات مربوط است به ضرب المثلی در عرب برگرفته از داستانی که شخصی با زن کوتاه‌قامتی ازدواج کرد و چون ناسازگار بود از یکدیگر جدا شدند. سپس با زن بلند قامتی ازدواج کرد و باز به سبب ناسازگاری، جدا شدند. سپس به او گفتند دیگر ازدواج نمی‌کنی؟ گفت: بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي لَا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا. بعد از آن زن کوتاه‌قامت و این زن بلندقامت هرگز دیگر ازدواج

نمی‌کنم. و این جمله ضرب‌المثل شد و امیرمؤمنان آن را در معنای همه‌گونه سختی و حوادث کوچک و بزرگ استعمال کرده است.

بُلْعَه: کفایت، اندازه

الْبَيْهَمَه: چارپا

تَبَوًّا: آماده کرد، فراهم ساخت، قدرت داد.

تَحَلَّى: آراست

تَحْوِضُونَ: وارد شوید. از «خَوْض» به معنای وارد شدن در آب و به‌طور استعاری، وارد شدن در هر کاری

تَدُّ: میخ کوب کن، محکم کن.

تُدْكِي: شعله‌ور می‌شود.

تَضْرِيْف: دگرگون کردن

تَطَاهَر: هم پستی کردند، یکدیگر را یاری کردند، از ماده «ظَهَرَ» به معنای پشت.

تَقْمَم: خاکروبه‌ها را زیر و رو کردن، اصل آن از «قَمَامَه» به معنای خاکروبه است.

تَكْتَرِشُ مِنْ أَغْلَافِهَا: شکمبه خود را از علف‌ها پر می‌کند. «كِرْش» و «كِرْش» به معنای شکمبه حیوان است.

تَلْهُو: مشغول می‌شود و غفلت می‌کند.

تَوَقَّى: نگهداری، حفظ، پرهیز، بیم

تَوَلَّث: پشت کردند، روی به فرار گذاشتند.

تَهْرِيْع: شکستن

الثَّقَائِيَه: نافذ، شعله‌ور، برافروخته

جَأْش: دل، سینه، نفس

جَائِثُوا: دوری‌گزینید. از ماده «جَنَب» به معنای پهلو است، و فعل آن به معنای پهلو گرفتن، کناره گرفتن و دفع کردن است.

جَائِر: ستمگر

جَبَّار: اگر وصف خدا آید به معنای مصلح است و اگر وصف انسان آید به معنای ستمگر و سرکش است.

جَبْرُوت: صیغه مبالغه به معنای قدرت، عظمت، تسلط

جَزَع: بی‌تابی کرد، ترسید.

جَشَع: شدت حرص و آزمندی

جُشُوْبَه: سختی زندگی، اصل آن از «جَشَب» به معنای خوراک سخت و غذای بی‌خورش است.

جَلَاء: روشنی، زدودن رنگ و تیرگی، اصل آن از «جَلُو» است به معنای آشکار شدن و آشکار کردن

جَمَاع: گردآورنده، فراهم‌کننده

جُنَه: سپر

الجُهَلَاء: مبالغه و از اندازه در گذشتن نادانی

الحَاجِز لَهُمْ عَنْهُمْ: جلوگیری‌کننده آنان است از [سرزنش و نکوهش] ایشان (گناهکاران).

حَاضِر: شهری، شهرنشین

حَاطِبُونَ: جمع حَاطِب، به معنای کسانی که شبانه در تاریکی به جمع‌آوری هیزم مشغول باشند. در برخی نسخه‌ها «حَاطِبُونَ» آمده است به معنای فرو افتادگان با سر در تیرگی‌ها، بیراهه‌روندگان.

حَبَاء: بخشش، عطیه

الحُطَب: هیزم

حَيَارِي: سرگردانی شدید

حِدَاع: فریب‌کاری، پیمان‌شکنی

حِفْض: فرود آوردن، پایین آوردن، راحتی، آسایش، سیر آرام

حُنْتُ: خیانت نمودم.

دَاعِيَه: فراخواننده، دعوت‌کننده

دَعَائِم: جمع دِعَامَه، ستون‌ها، پایه‌ها، ارکان

الدَّعَاة: آرامش

دَنَس: چرک، ناپاکی

دَكُّ: شعله‌ور ساز.

دَلَّل: خوار ساز، رام ساز.

دِمَمَه: عهد، پیمان، امان، تعهد

رَأْح: اسم زمان و مکان است از ماده «رَوْح» به معنای زمان یا مکان رفت و آمد شبانه حیوانات، بستر شبانه حیوانات؛ و

به‌طور استعاری به معنای شب

الرُّخَص: جمع رُخَصَه یا رُخِيص به معنای اجازه‌ها

الرَّدَى: هلاکت

الرِّق: بندگی

رُهْبَه: ترس [همراه با اضطراب و پرهیز]

رِي: سیر شدن از آب

زُرْزَال: اسم است به معنای لرزه، تکان شدید، و «زُرْزَال» مصدر است به معنای لرزیدن، تکان شدید خوردن

الرِّزَال: جمع ذَلَّت، لغزش‌ها

زَنَاد: جمع «زَنَد» به معنای ابزاری برای افروختن آتش، در قدم برای افروختن آتش از دو چوب مخصوص استفاده می‌کردند که به وسیله آنها ایجاد جرقه می‌شد، و چوب زیرین را «زَنَد» و چوب رویین را «زَنَد» می‌گفتند و موادی که به وسیله آن آتش در آن شعله‌ور می‌شد «وَقُؤا» می‌نامیدند.

الرَّوَّاجِر: جمع رَاجِر، بازدارندگان، منع‌کنندگان

الرَّهَادَه: پارسایی، زهد

سَاقَه: جمع سَائِق، رانندگان، پیش‌برندگان. در قدم برای حرکت مرکب یا قافله یا سپاه، کسی در جلو بوده است که او را «قَائِد» می‌گفتند و کسی در پشت به نام «سَائِق». قائد فرمانده جلوی سپاه و سائق فرمانده پشت سپاه که گروه پیشتان را به پیش می‌رانده است و گاهی سائق به معنای قائد به کار رفته است.

السَّائِمَه: از ماده «سَوَم» به معنای حرکت حیوان در بیابان و نیز به معنای وزش بادهای مستمر. حیوان سائمه، حیوانی را می‌گفتند که او را برای چرا در بیابان رها می‌کردند.

السَّبَاع: جمع سَبُع، حیوانات درنده، درندگان

سُدَى: محمل، بیهوده

سَمَح: بخشنده، سخاوتمند

سُمَحَاء: جمع سَمِیح، بخشنندگان

السَّمْحَه: ملایم

شَرَاع: جمع شریعه، راه‌ها، راه آب‌ها، مذهب‌ها

شَقَا: کنار، حاشیه

الصُّخُور: جمع صَخْرَه، سنگ‌های بزرگ، و «صَخْر» سنگ سخت را گویند.

صَفْح: گذشت

الصَّمَاء: کر

صِيَانَه: نگهداری، حفظ

ضَارِيًا: سگی که به شکار عادت کرده باشد. از ماده «ضَرَو» به معنای جرئت و حرص بر چیزی است.

ضَلَال: جمع ضَال، گمراهان، راه‌گم‌کردگان

ضُؤُولَه: ناتوانی، ضعف، حقارت، ذلت، خردی

الطَّاحُونَه: آسیاب

الطَّوَى: چاه. از ماده «طَى» به معنای پیچیدن و درنوردیدن است، و در اینجا به معنای چاه آمده است به این سبب که اطراف چاه را سنگ می‌چیدند و با سنگ درمی‌نوردیدند.

الظُّلْمَه: جمع ظالم، ستمگران

الظَّمَان: تشنه، «ظَمًا» به معنای تشنگی است.

العُنُق: آزادی

العُدُون: تجاوز، تعدی

عَدِير: عذر، بهانه

عَشَا: تاریکی

عَضَّ: به دندان‌گیر، دندان‌ت را بر هم بفشار.

عَقُو: بخشش

عُقْدَه: پیمان

العَلَل: جمع عِلَه، بیماری‌ها، آسیب‌ها

العُمِيَاء: کور

العُدْر: خیانت، پیمان‌شکنی

عُضَّ: نگاه را کوتاه کن، [چشم] فرو انداز.

فَحُطُّ عَهْدِكَ بِالْوَفَاءِ: پس پیمان و عهد خویش را وفا کن، جامه وفا بر عهد و پیمان خویش بپوشان.

فَرَع: بیم

فَلَا تَعْدِرَنَّ: هرگز پیمان‌شکنی نکن.

فَلَنْخُحِيْنَه: پس بی‌گمان او را زنده می‌داریم.

القَاسِيَه: از «قَسَوَه» و «قَسَاوَت» به معنای سختی و سنگدلی

القَرَّ: حریر، ابریشم

القَمْح: گندم

الْكِبْرِيَاء: خود برترینی، در برخی نسخه‌ها «الْكِبْرَاء» آمده است، به معنای بزرگان

الْكَلْب العُقُور: سگ هار، «عُقُور» از ماده «عَقَر»، به معنای اصل و ریشه است و هنگامی که در مورد شتر به کار رود به معنای پی کردن و قطع کردن دست و پای اوست و نیز به معنای هلاک کردن، بریدن و قطع کردن آمده است.

لَا تَحْتَلَنَّ: هرگز فریب کاری مکن، هرگز حيله موزر.

لَا تَحْيِسَنَّ: هرگز پیمان‌شکنی مکن.

لا تُدَاهِنُوا: سازش کاری نکنید. از «إِدْهَان» و «مُدَاهَنَه» گرفته شده است که اصل آن از «دُهْن» به معنای روغن است و إِدْهَان و مُدَاهَنَه به معنای روغن مالی، نرمش، انعطاف مذموم و سازش کاری در امور باطل است.

لا تُمْتَلُوا: دست و پا و دیگر اندام را مبرید، مثله نکنید.

لا يَبْرُجُ: زایل نمی شود، کنار نمی رود، بیرون نمی رود.

لا يَسْتَرْقِيَنَّكَ: تو را به بندگی نکشاند. از «رَق» به معنای برده و بردگی است.

لُبَاب: مغز

لُحَى: دریای عمیق و پهناور

لَمْ يَتَوَعَّدْ: بیم نمی داد، وعده عذاب نمی داد.

لَمْ يَسْتَضِيئُوا: کسب نور نکردند، از نور بهره نگرفتند.

لَمْ يَقْدَحُوا: نیفروختند. از ماده «قَدَح» به معنای افروختن آتش به وسیله «زَنْد» یعنی سنگ چخماق یا آتشزنه که در قلم مانند کبریت برای افروختن آتش به کار می رفته است.

مُب - دَر: تَبذِيرُكَ، اسراف کننده، ریخت و پاش کننده

المِثَاهَه: سرگردانی، حیرت

المُتَعَبِد: بسیار عبادت کننده

مُثْلَه: بریدن دست و پا و دیگر اندام کسی، عقوبت

مَثْوَى: مکان اقامت

مُجَانِب: کناره گیرنده، دوری کننده

مُحْتَال: متکبر، خودبین

مُدَالَسَه: خیانت

مُدْهَشَه: سرگردانی، تحیر، زوال عقل

المَرْبُوطَه: بسته شده

المُرْسَلَه: رها شده

مُرْوَاه: انسانیت، جوانمردی

مُسَامَاه: مفاخره و رقابت در بزرگی و برتری

مُصَفَّى: خالص، اصل آن از «صَفْو» به معنای خلوص شیء از آمیختگی است، چنان که سنگ صاف و خالص را «صَفَا» گویند.

المَصْنُوع إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَه: نیکی و لطف پروردگار به سویشان سرزیر شده و از کج روی، نافرمانی و گناه رسته و به سلامت دست یافته اند.

مَعْدَى: اسم زمان و مکان است از ماده «عُدُو» به معنای صبحگاهان که چارپایان بیرون می روند، و مکان حیوانات در

روز؛ و به طور استعاری به معنای روز

المَمْت: بغض شدید، دشمنی

مُقْتَر: سخت گیر

مُقَدَّر: حسابگر

مُكَارَه: جمع مکروه، ناخوشایندی ها، نامالایمات، سختی ها

مَهَانَه: خواری

مَهْوَاه: پرتگاه

نَاجِد: دندان ها

نَال: رسید، نایل شد.

نَزَل: محل فرود آمدن

نَسَائِج: جمع نَسِيَجَه، بافته ها

نَقْشَه: دمیدن

نَكِيدًا: کم فایده، بی فایده، دارای حاصل ناچیز. از «نَكَد» به معنای سختی، مشقت، کمی و ناچیزی است.

وَلَّى: سرپرست قرار داد، ولایت داد.

هَبَّت: ترسیدی.

يَجْر: می کشاند.

يُذِلُّ: خوار می کند.

يَسْتَفِيضُونَ: پناه می برند، امان می یابند.

يَشْبَعُ: سیر می شود.

يَقْرَطُ: چیره می شود، پیش می افتد، از دست می رود.

يُقَوِّدِنِي: مرا راه ببرد، مرا سوق دهد، مرا بکشاند.

يَمَلُّ: دلگیر می شود، ملول می شود.

يَنْبَعِي: شایسته و سزاوار است، زیننده است. فعل مضارع از يَنْبَعِي، يَنْبَعِي، يَنْبَعَاءٌ.

يُنْبِيءُ: خبر می دهد.

يَهْتُمُونَ: صدا می کنند، ندا می کنند، فرا می خوانند.

يُهَيِّنُ: کوچک و حقیر می سازد.

قرآن کریم.

- آغا بزگ الطهرانی، محسن بن علی، الذریعة الى تصانیف الشيعة، بيروت، دارالاضواء، الطبعة الثانية، بی تا.
- آلیاسین، محمدحسین، نوح البلاغه از کیست؟، ترجمه محمود عابدی، تهران، بنیاد نوح البلاغه، ج اول، ۱۳۶۰.
- ابن ابی الحدید المعتزلی، عزالدین عبدالحمید بن هبة الله، شرح نوح البلاغه، بتحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، دار احیاء الکتب العربیة، الطبعة الاولى، ۱۳۷۸ ق.
- ابن ابی الدنيا، أبویکر عبدالله بن محمد بن عبید، مقتل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، تحقیق محمد باقر المحمودی، تهران، مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۱ ق.
- ابن ابی جمهور الاحسانی، محمد بن علی بن ابراهیم، عوالی اللآلی العزیزة فی الاحادیث الدینیة، تحقیق آقا مجتبی العراقی، قدّم له شهاب الدین المرعشی النجفی، قم، مطبعة سيدالشهداء، ۱۴۰۳ ق.
- ابن ابی شیبہ، أبویکر عبدالله بن محمد، المصنّف فی الأحادیث و الآثار، تحقیق و تعلیق سعید محمد اللحام، بیروت، دارالفکر، الطبعة الاولى، ۱۴۰۹ ق.
- ابن عبد ربّه الاندلسی، أبوعمر احمد بن محمد، العقد الفريد، شرحه و ضبطه و عنون موضوعاته احمد امین، احمد الزین، ابراهیم الیابری، بیروت، دارالاندلس، الطبعة الاولى، ۱۴۰۸ ق.
- ابن الأثیر الجزری، مجدالدین أبوالسعادات المبارك بن محمد، النهاية فی غرب الحديث و الأثر، تحقیق طاهر احمد الزاوی، محمود محمد الطناحی، قم، افست انتشارات اسماعیلیان، چ چهارم، ۱۳۶۴.
- ابن الأثیر الجزری، عزالدین أبوالحسن علی بن محمد، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
- ، الكامل فی التاريخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ق.
- ابن الجوزی، أبوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوك، دراسة و تحقیق محمد عبدالقادر عطا، مصطفى عبدالقادر عطا، راجعه و صححه نعيم زر زور، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ ق.
- ، صفة الصفوة، حققه و علق عليه محمود فاحوری، خرّج أحادیثه محمد رؤاس قلعه جی، بیروت، دارالمعرفة، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۶ ق.
- ابن الندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، طهران، طبع تجدد، ۱۳۹۳ ق.
- ابن حجر العسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، الاصابة فی تمييز الصحابة، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- ابن خلدون، أبوزید عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، تحقیق خلیل شمادة و سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸ ق.
- ابن خلکان، شمس الدین أبوالعباس احمد بن محمد، وفيات الاعیان و أنباء أبناء الزّمان، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارالثقافة، بی تا.
- ابن سعد، أبوعبدالله محمد، الطبقات الكبرى، بیروت، دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۴۰۵ ق.
- ابن شعبة الحرانی، أبومحمد الحسن بن علی بن الحسين، تحف العقول عن آل الرسول، قم، مكتبة بصیرتی، ۱۳۹۴ ق.
- ابن شهر آشوب، أبوجعفر محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق.
- ابن عبدالبر القرطبي، يوسف بن عبدالله بن محمد، الاستيعاب فی اسماء الاصحاب، بمأتم الاصابة، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- ابن عنبه الحسینی، جمال الدین احمد بن علی، عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب، اشرف علی راجعته و مقابلة الاصول لجنة احیاء التراث، بیروت، دارمکتبة الحياة، بی تا.
- ابن فارس، أبوالحسین احمد، معجم مقاییس اللغة، بتحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، مصر، شركة مكتبة و مطبعة الحلبي، الطبعة الثانية، ۱۳۸۹ ق.
- ابن قتیبة الدینوری، أبومحمد عبدالله بن مسلم، الامامة و السياسة، تحقیق طه محمد الزین، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- ابن قنبر، أبوبشر عمرو بن عثمان، الكتاب سيبويه، تحقیق و شرح محمد عبدالسلام هارون، القاهرة، مكتبة الخانجي، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۸ ق.
- ابن کثیر الدمشقی، أبوالفداء اسماعیل بن عمر، البداية و النهاية، تحقیق علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، بی تا.
- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، نسقه و علق عليه و وضع فهارسه علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۸ ق.
- ابن میثم البحرانی، کمال الدین میثم بن علی، شرح نوح البلاغه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲.
- ابن هلال النقفی، أبواسحاق ابراهیم بن محمد الکوفی، الغارات، با مقدمه و حواشی و تعليقات میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، انجمن آثار ملی، چ دوم، ۱۳۵۵.
- ابونعیم الاصبهانی، احمد بن عبدالله بن احمد، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- الاربلی، أبوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الائمة، تبریز، مكتبة بنی هاشم، ۱۳۸۱ ق.
- ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، امیرکبیر، چ چهارم، ۱۳۶۴.
- اقبال لاهوری، محمد، کلیات اشعار فارسی، با مقدمه احمد سروش، تهران، کتابخانه سنائی، ۱۳۴۳.
- الوانی، سید مهدی، مدیریت عمومی، تهران، بی تا، چ سیزدهم، ۱۳۷۸.

- الاميني، سيد عبدالحسين، الغدير في الكتاب و السنة و الادب، بيروت، دارالكتاب العربي، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣ ق.
- الاميني، محمدهادي، الشريف الرضي محمد بن الحسين الموسوي، طهران، مؤسسه نخب البلاغه، الطبعة الاولى، ١٤٠٨ ق.
- البرقي، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، به اهتمام جلال الدين الحسيني المحدث، طهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٧٠ ق.
- البلاذري، ابوالحسن احمد بن يحيى، أنساب الاشراف، حققه و قدم له سهيل زكار، رياض زركلي، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ١٤١٧ ق.
- البيهقي، ظهيرالدين ابوالحسن علي بن زيد (فريد خراسان)، معارج نخب البلاغه، حققها و قدّم لها محمد تقى دانش پيژوه، قم، مكتبة المرعشي النجفي، الطبعة الاولى، ١٤٠٩ ق.
- التيمي الأمدي، عبدالواحد، غررالحكم و دررالکلم، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ١٤٠٧ ق.
- الثعالي، أبومنصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل، يتيمة الدهر في محاسن أهل العصر، شرح و تحقيق مفيد محمد قميحه، بيروت، دارالكتب العلمية، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ ق.
- الجاحظ، أبوعثمان عمرو بن بحر، البيان و التبيين، تحقيق على أبوالمحم، بيروت، دار و مكتبة الحياة، الطبعة الثانية، ١٤١٢ ق.
- الجرجاني، الشريف علي بن محمد، التعريفات، تحقيق عبدالرحمن عميرة، بيروت، عالم الكتب، ١٤٠٧ ق.
- جرداق، جرج، امام علي (ع)، صدای عدالت انساني، ترجمه سيد هادي خسروشاهي، تهران، فراهاني، ج اول، ١٣٤٤.
- روائع نخب البلاغه، بيروت، مركز الغدير للدراسات الاسلامية، الطبعة الثانية، ١٤١٧ ق.
- شگفتی های نخب البلاغه، ترجمه و نگارش فخرالدين حجازي، تهران، بعثت، بی تا.
- جعفری، سيد محمد مهدی، آموزش نخب البلاغه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ج اول، ١٣٧٣.
- پرتوی از نخب البلاغه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ج اول، ١٣٨١-١٣٧٢.
- سيد رضی، تهران، طرح نو، ج اول، ١٣٧٥.
- جمعی از نویسندگان، زیر نظر علی اکبر رشاد، دانشنامه امام علی (ع)، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامي، ج اول، ١٣٨٠.
- جوادی آملی، عبدالله، حکمت نظری و عملی در نخب البلاغه، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٣٦٢.
- عرفان و حماسه، قم، مرکز نشر فرهنگي رجاء، ج اول، ١٣٧٢.
- حافظ شیرازی، شمس الدين محمد، دیوان اشعار، به اهتمام انجوى شیرازی، تهران، محمد علی علمي، ١٣٤٦.
- حسن، حسن ابراهيم، تاريخ الاسلام، القاهرة، مكتبة النهضة المصرية، الطبعة السابعة، ١٩٦٥ م.
- الحسيني الخطيب، السيد عبدالزهراء، مصادر نخب البلاغه و أسانيد، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، الطبعة الثانية، ١٣٩٥ ق.
- حشمت زاده، محمدباقر، مسائل اساسی علم سياست، تهران، كانون انديشه جوان، ١٣٧٧.
- حكيمی، محمدرضا، ادبيات و تعهد در اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ١٣٥٨.
- الخطيب البغدادي، ابوبكر احمد بن علي، تاريخ بغداد، بيروت، دارالكتب العلمية، بی تا.
- الخوارزمي، أبوالمؤيد موفق بن احمد، المناقب، قدم له محمدرضا الموسوي الخراساني، طهران، مكتبة نينوى الحديثه، بی تا.
- خوانساری، جمال الدين محمد، شرح غررالحكم و دررالکلم، با مقدمه، تصحيح و تعليق ميرجلال الدين حسيني ارموي (محدث)، تهران، دانشگاه تهران، ج سوم، ١٣٦٠.
- دلشاد تهراني، مصطفى، جمال دولت محمود (حكومت امام علي (ع) حكومت موفق تاريخ)، تهران، دريا، ج اول، ١٣٨٢.
- چشمه خورشيد، تهران، دريا، ج دوم، ١٣٨٢.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، سازمان لغت نامه دهخدا، ج اول، ١٣٥٢-١٣٢٥.
- دواني، علي، سيد رضی مؤلف نخب البلاغه، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ج سوم، ١٣٦٤.
- دورژه، موريس، اصول علم سياست، ترجمه ابوالفضل قاضي، تهران، اميرکبير، ١٣٦٩.
- الدينوري، ابوحنيفه احمد بن داود، الأخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، القاهرة، داراحياء الكتب العربية، الطبعة الاولى، ١٩٦٠ م.
- الراغب الاصفهاني، أبوالقاسم الحسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، تحقيق و ضبط محمد سيد كيلاني، بيروت، دارالمعرفة، بی تا.
- سجادی، سيد جعفر، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبيرات عرفاني، تهران، طهوري، ج دوم، ١٣٥٤.
- سروش، عبدالکريم، آيين شهرياری و دينداری، تهران، مؤسسه فرهنگي صراط، ج اول، ١٣٧٩.
- سيد رضی، ابوالحسن محمد بن الحسين الموسوي، نخب البلاغه، ترجمه سيد جعفر شهيدی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، ج اول، ١٣٦٨.
- نخب البلاغه؛ خورشيد بي غروب، ترجمه عبدالمجيد معادينيخواه، تهران، ذره، ج اول، ١٣٧٤.
- سيد رضی، أبوالحسن محمد بن الحسين الموسوي، خصائص أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب (ع)، قم، منشورات الشريف الرضي، ١٣٦٣.
- ديوان الشريف الرضي، طهران، وزارة الارشاد الاسلامي، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ ق.
- نخب البلاغه، ضبط نصّه و ابتكر فهارسه العلمية صبحي الصالح، بيروت، دارالكتاب اللبناني، الطبعة الاولى، ١٣٨٧ ق.
- الشرتوتی، سيد الخوري، اقرب الموارد، قم، افست مكتبة المرعشي النجفي، ١٤٠٣ ق.

- شهرستانی، سید هبة‌الدین، در پیرامون نوح‌البلاغه، ترجمه سید عباس میرزاده اهری، تهران، بنیاد نوح‌البلاغه، چ سوم، ۱۳۵۹.
- صدرالمؤمنین، صدرالدین محمد بن ابراهیم الشیرازی، الاسفار الاربعة (الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة)، قم، مکتبه المصطفوی، ۱۳۷۸.
- الطباطبائی، السید محمد حسین، میزان فی تفسیر القرآن، قم، دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۹۳ ق.
- الطبری، أبوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری (تاریخ الرسل و الملوك)، تحقیق محمد أبو‌الفضل ابراهیم، القاهرة، دارالمعارف، الطبعة الرابعة، ۱۹۷۹ م.
- الطبری، عمادالدین أبوجعفر محمد بن أبی‌القاسم، بشارة المصطفی لشیعة المرتضی، النجف، المکتبه الحیدریة، الطبعة الثانية، ۱۳۸۲ ق.
- الطزئی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، طهران، المکتبه المرتضویة، ۱۳۶۵.
- عبده، محمد، شرح نوح‌البلاغه، بیروت، دارالبلاغه، الطبعة الاولى، ۱۴۰۹ ق.
- عنایت، حمید، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، تهران، زمستان، ۱۳۷۷.
- العینی، بدرالدین أبومحمد محمود بن احمد، عمدة القاری (شرح صحیح البخاری)، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی‌تا.
- الفاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، توس، چ اول، بی‌تا.
- الفراء، أبویعلی محمد بن حسین، الاحکام السلطانیة، صححه و علق علیه محمد حامد الفقی، قم، افست مرکز النشر، مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الثانية، ۱۴۰۶ ق.
- ق.
- الفراهیدی، أبوعبد الرحمن الخلیل بن احمد، کتاب العین، تحقیق مهدی المخزومی، ابراهیم السامرائی، قم، مؤسسه دارالهجرة، الطبعة الاولى، ۱۴۰۵ ق.
- الفیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۷۱ ق.
- الفیض الکاشانی، محمد بن المرتضی المدعو ملاحسن، کلمات مکتوبة من علوم اهل الحکمة و المعرفة، صححه و علق علیه عزیزالله العطاردی، تهران، فراهانی، ۱۳۶۰.
- القیومی، احمد بن محمد بن علی المقرئ، المصباح المنیر، الطبعة الثانية، قم، دارالهجرة، ۱۴۲۵ ق.
- القمی، عباس بن محمد رضا، الکنی و اللقب، النجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۶ ق.
-
- ، سفینة البحار و مدينة الحكم و الآثار، تهران، فراهانی، بی‌تا.
- ، شرح حکم نوح‌البلاغه، تقدیم و تحقیق باقر قربانی زین، طهران، بنیاد نوح‌البلاغه، الطبعة الاولى، ۱۴۱۷ ق.
- کاشانی، عزالدین محمود بن علی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، با تصحیح، مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین همای، تهران، کتابخانه سنائی، چ دوم، بی‌تا.
- کرمر، جوئل ل.، احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ اول، ۱۳۷۵.
- الکلینی، أبوجعفر محمد بن یعقوب، الکاافی، صححه و علق علیه علی‌اکبر الغفاری، طهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ ق.
- کواکبی، سید عبدالرحمن، طبیعت استبداد، ترجمه عبدالحسین میرزای فاجار، نقد و تصحیح محمد جواد صاحبی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چ اول، ۱۳۶۳.
- الموردی، أبوالحسن علی بن محمد بن حبیب، الاحکام السلطانیة، قم، افست مرکز النشر، مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الثانية، ۱۴۰۶ ق.
- متز، آدم، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علی‌رضا ذکاوتی قراقرزلی، تهران، امیرکبیر، چ اول، ۱۳۶۲.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعة لعلوم الائمة الأطهار، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳ ق.
- المحمودی، محمد باقر، نوح‌السعادة فی مستدرک نوح‌البلاغه، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، مؤسسه التضامن الفکری، الطبعة الاولى، ۱۳۹۷-۱۳۸۵ ق.
- محمی‌الدین، عبدالرزاق، شخصیت ادبی سید مرتضی، ترجمه جواد محدثی، تهران، امیرکبیر، چ اول، ۱۳۷۳.
- المدنی الشیرازی، السید علی‌خان، الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، بیروت، مؤسسه الوفاء، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ ق.
- المسعودی، أبوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، بیروت، دارالاندلس، بی‌تا.
- مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی (حکمت عملی)، تهران، صدرا، چ اول، ۱۳۶۱.
- ، جاذبه و دافعه علی (ع)، تهران، حسینیه ارشاد، چ اول، ۱۳۴۹.
- ، سیری در نوح‌البلاغه، تهران، عین‌الهی، چ دوم، ۱۳۵۸.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، چ چهارم، ۱۳۶۰.
- المفید، أبوعبدالله محمد بن النعمان، الامالی، قم، منشورات جامعة المدرسین، ۱۴۰۳ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان، پیام امام امیرالمؤمنین (ع)، شرح تازه و جامع بر نوح‌البلاغه، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چ اول، ۱۳۸۲-۱۳۷۹.
- المنقري، أبوالفضل نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتبه المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ ق.
- موسوی خمینی، سید روح‌الله (امام)، آداب الصلوة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ چهارم، ۱۳۷۳.
- ، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ اول، ۱۳۷۷.
- ، صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول، ۱۳۷۱-۱۳۶۱.
- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، به کوشش توفیق- سبحانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ دوم، ۱۳۷۴.

- النحاشي، أبو العباس احمد بن علي بن العباس، رجال النحاشي (فهرست اسماء مصنفى الشيعة)، قم، مكتبة الداوري، ١٣٩٧ ق.
- النصيبي الشافعي، كمال الدين أبو سالم محمد بن طلحة، مطالب السؤول في مناقب آل الرسول، تحقيق ماجد بن احمد العطيه، بيروت، مؤسسه ام القرى للتحقيق و النشر، الطبعه الاولى، ١٤٢٠ ق.
- النورى الطبرسى، حسين بن محمد تقى، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بيروت، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ١٤٠٨ ق.
- النويرى، شهاب الدين احمد بن عبدالوهاب، تحاية الارب في فنون الادب، القايره، دارالكتب المصريه، الطبعه الاولى، ١٤٠٥ - ١٣٤١ ق.
- المروى، أبو عبيد قاسم بن سلام، الاموال، تحقيق و تعليق محمد خليل هراس، بيروت، دارالفكر، الطبعه الثانيه، ١٤٠٨ ق.
- اليقوبى، احمد بن أبى يعقوب بن جعفر بن واضح، مشاكلة الناس لزمانهم، بيروت، دارالكتاب الجديد، بي تا.